

تداوی روحی

برای افراد و جامعه

نگارش

آقای حسین کاظم زاده ایرانشهر

چاپ چهارم

از انتشارات:

شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا

حسن چاپ مهنود

تهران - ۱۳۳۶

مردم در انتظار و درین پرده راه نیست
یا هست و پرده دار نشانم نمیدهد
« حافظ »

تداوی روحی

برای افراد و جامعه

بقلم :

حسین

کاظم زاده ایرانشهر



مشخصات کتاب

نویسنده :	حسین کاظم زاده ایران شهر
چاپ :	پیک ایران
صحافی :	اقبال
کاغذ :	۶۰ گرمی کتاب
قطع :	۱۷×۱۱
تعداد :	۴۰۰۰ جلد
چاپ پنجم	
تاریخ انتشار	اردیبهشت ماه ۱۳۴۴

« حق چاپ محفوظ است »

فهرست مندرجات

صفحه

۵	۲ - سرآغاز چاپ چهارم
۷	۳ - سرآغاز چاپ دوم
۹	۴ - سرآغاز چاپ اول
۱۲	۵ - دیباچه مؤلف
۱۸	۶ - منشأ امراض فردی واجتماعی
۲۵	۷ - رکن اساسی درصحت فردی واجتماعی
۳۳	۸ - روح وقوای خالقه او
۳۷	۹ - قوه ایمان ومعجزات آن
۳۸	ایمان چیست
۴۲	تأثیرات قوه ایمان
۵۲	۱۰ - قوه فکر وقدرت آن
۵۵	قوه فکر چیست
۵۸	تأثیرات قوه فکر

۶۱	خواص قوه فکر
۷۹	۱۱ - قوه خیال و اهمیت آن
۸۵	۱۲ - شعور باطنی و وظائف آن
۱۰۱	۱۳ - کشفیات و دستور تداوی مسیو کوئه
۱۱۰	۱۴ - تأثیرات قوه خیال
۱۲۵	۱۵ - قوه اراده و نفوذ آن
۱۳۸	۱۶ - قوه جاذبه شخصی و اجتماعی
۱۴۲	منبع قوه جاذبه
۱۴۷	طریق تحصیل و استعمال قوه جاذبه
۱۵۱	۱۷ - خلاصه و خاتمه

بنام خدا

گرچه از تاریخ تألیف این کتاب تا کنون در حدود ۳۵ سال میگذرد ولی اوضاع فعلی ملتها و اجتماعات بشری احتیاج مبرم به فهم و ادراك و مطالب و موضوعات و دستورهای مفید آن دارد بخصوص که در اثر پیشرفت صنعت و تمدنات بشری و وسعت روز افزون جنگ و جدالهای مضرو خانه خراب کن اساس فکر و روحیه فرد فرد بشر را از هر نژاد و ملتی که باشد سست و ویران میسازد و بشر سرگردان درین گرداب هولناك که نمیداند چه بکند دنبال راه چاره ای میگردد تا بتواند برای این همه درد و آلام خود تسکینی بدهد تا لااقل قدرت این را داشته باشد . که زندگی ساده و آرام خود را حفظ کند و درین طوفان هول انگیز که بنیاد و بن بشریت را میخواهد از جا بر کند پناهگاهی داشته باشد درین وضع و با این احوال و احوال شایسته ندیدم که من نیز که فردی از افراد این جامعه بشریت هستم خود را شريك غم و رفق ماتم هم نوعان خود نسازم و بقدر استطاعت خود قدمی در این راه برندارم از این رو با توکل بعنایات بیکران خدای یکتا و استعانت از درگاه باری تعالی در صد دبر آمدم که (آب دریا را اگر نتوان کشید - پس بقدر تشنگی بتوان چشید) حال که خود مایه و سرمایه ای ندارم که با تألیف رسالات و تحریر

مقالات چراغ راهنمایی فراراه گمگشتگان این وادی حیرت بگذارم
 و دست نیازمندان را بگیرم، دست نیاز بدرگاه بی نیاز برده و بادل
 پرازهم و غم و قلبی آکنده از مهر بنی آدم با چاپ رسالات سودمند از
 رخسار حقایق مکنونزه که بادست توانای نویسنده گان دانا سالیان دراز
 است تقدیم عالم بشریت شده پرده بردارم و فرد فرد این جامعه بشریت
 را که خود قادر نیستند راه بجائی برند دعوت کنم که اکنون که
 زمام اختیار جهان و جهانیان دستخوش هوی و هوس این و آن شده
 بفکر خود باشند و نگذارند باد سموم نهال نوشکفته آنان را پژمرده
 و افسرده سازد و برای رهائی از مشقات روزگار در پی یار بی آزادی
 باشند و با مطالعه و کار بستن دستورهای مؤثر و مفید گذشتگان از
 حکما و عرفا و علما و ادباء که ستارگان راهنمای ظلمت و تاریکی
 هستند از قیود تنگدلی و بی حاصلی و تنهائی و بی پناهی نجات یابند
 درین میان کتاب حاضر که بنام تداوی روحی و اثر دانشمند فقید
حسین کاظم زاده ایرانشهر است بدون هیچگونه نظر و تعصب و
 نسبت و تقرب، دل آشفته مرا بخود جلب و جذب کرد زیرا دیدم نویسنده
 پاکسرشت خود در نگارش این کتاب سوزدلی داشته و یقین است
 سخنی که از دل سوخته برآید بناچار در دل سوختگان نشیند و
 این آتش بشرخواهی و نودوستی خواهی نخواهی چراغ خاموش
 گشته دل دردمندان را دوباره روشن ساخته و بشر متحیر خواهد
 توانست اثر این فروغ این مهر تابان تا پایان زندگی این جهان
 قدم بردارد، امید فراوان دارم که اگر خوانندگان با ذوق و طالب
 حقیقت این کتاب را بایک دقت نظر و ایمان قلبی مطالعه کنند و بدستور
 های آن عمل نمایند بهبودی فاحشی در روح و جسم خود خواهند
 دید و بروان نویسنده اش درود فراوان خواهند فرستاد.

کاظم کاظم زاده ایرانشهر

بنام خداوند

سر آغاز چاپ چهارم

درین دنیای پر آشوب که همواره مصایب و مشقات و طوفان رنج و بلا در اثر عدم توجه بشر به معنویات ، مردم بی خبر را مانند پرکاهی بگرداب فنا میبرد . هیچ عامل نجاتی بهتر از توجه به معنویات و قوای روحی که خالق یکتا با اندازه کافی و برایگان در نهاد بشر بودیعت نهاده است وجود ندارد در هر دوره ای که بشر دچار چنین اوضاع تأسف انگیز گردیده ، دست غیبی از آستین نهانی بیرون آمده و بشر گم گشته را با چراغ ایمان و عقل بشاهراه حقیقت و سعادت راهنمائی و دردهای روحی بشر را با درمان معنویت به برایگان دوا نموده است .

امروز مردم دنیا بیش از پیش احتیاج به هدایت و استفاده از قوای خالقه روح دارند . این است که این شرکت با توجه باحوال روحی مردم دنیا تصمیم گرفت که یکی از بهترین کتبی را که راه استفاده از قوای باطنی را نشان میدهد چاپ و منتشر نماید .

در بین این کتب ، کتاب حاضر را که بقلم استاد بزرگ و دانشمند شهیر ایرانی **آقای حسین کاظمزاده ایرانشهر** که در فن تعلیم و تربیت و روانشناسی نیز بصیرت کامل و مطالعات عمیق دارد بهتر از همه دید و با علم باینکه نوشتجات دانشمند مزبور در روحیه کلیه جوانان و حتی اهل علم و ادب يك اثر محو نشدنی دارد شروع به تجدید چاپ این کتاب نمود .

در تأمین این نظریه زحمات و علاقه همشیره زاده مؤلف معظم آقای **کاظم کاظمزاده ایرانشهر** که وکیل و نماینده و ناشر افکار و آثار دانشمند ماست و تاکنون چندین جلد از کتابهای نفیس نویسنده بهمت ایشان منتشر شده است قابل ستایش است ،

چون قبول این همه زحمات فقط بمنظور هدایت افکار مردم و متوجه ساختن آنها بقوای باطنی و طرز استفاده از آنها جهت تداوی روحی است ، انتظار دارد عموم طبقات با استقبال خود ازین کتاب سودمند ، زحمات بی شائبه این شرکت را مورد تشویق و قدردانی قرار دهند .

مدیر عامل شرکت نسبی اقبال و شرکاء

سر آغاز چاپ دوم

کتاب تداوی روحی که در سال ۱۳۰۷ در پاورقی روزنامه
اخگر منتشر میشد چون مطلوب عمومی واقع گشت در سال ۱۳۰۸
نیز بطبع جداگانه اش از طرف اداره اخگر مبادرت و با این حال
در فاصله خیلی کوتاهی کلیه نسخ آن خریداری و بکلی نایاب شد.
اصرار عده ای از طالبین آن، سبب شد که اداره اخگر از
دانشمند محترم **آقای کاظم زاده ایرانشهر** نویسنده توانای
این اثر گرانبها درخواست اجازه چاپ دوم و در عین حال
تکمیل و اصلاح مندرجات آنرا بنماید این تقاضا با حسن قبول
تلقی گردیده و بعلاوه در فاصله کمی جزوهای اصلاح شده رسید.
ولی دست اتفاق بجهاتی ما را از تجدید طبع این کتاب درین
مدت باز داشت تا اینکه اخیراً در نتیجه تکرار تقاضاهای جمعی
از هواخواهان آن و مخصوصاً بر اثر کمک مادی آقای اسمعیل خان
بختیار که یکنفر از جوانان معارف پرور هستند مقدمات چاپ
دومش فراهم گردیده و اینک خشنودیم که برای یکبار دیگر
این کتاب سودمند را در دسترس مطالعه دوستداران علم و معرفت
قرار میدهیم.

خوانندگان این اثر نفیس باید متوجه باشند که طبع ثا نویس
نه تنها از حیث خوبی کاغذ و مرغوبی چاپ بهیچوجه طرف نسبت
با چاپ نخستین نیست بلکه چون قریب بنصف بر مندرجات
پیشینه اش اضافه شده و مطالب آن از هر جهت اصلاح و تکمیل گردیده
میتوان ادعا کرد که صد درصد بر فواید و محسنات آن افزوده و
خلاصه کتابی شده است که کاملاً در خور افاده و استفاده میباشد.
کارکنان اخگر انتظار دارند که این خدمت جدید علمی
و ادبی آنها مورد پسند و تمجید جامعه واقع گردیده و حسن قبول
عامه برای یکبار دیگر موجبات افتخارشان را فراهم آورد.

سر آغاز چاپ اول

ترجمه و انتشار رساله «تداوی روحی» تألیف «کوئه» عالم شهیر فرانسوی در صفحات روزنامه اخگر خوشبختانه مورد توجه بسیاری از خوانندگان واقع شده این بنده را لطفاً بادامه آن تشویق و ترغیب مینمودند و همین معنی سبب میشد که با وجود کثرت مشغله دنباله ترجمه رساله مزبور را از دست ندهم.

ولی بالاخره تراکم امور اداری خواه و نا خواه بترك این اقدام مفید ناچارم نمود.

برای جبران این قصور رساله مفیدتری را که در سه سال قبل یگانه نویسنده زبردست **آقای میرزا حسین خان کاظم زاده** مدیر مجله مهم **ایران شهر** در همین موضوع تألیف و بضمیمه رساله فرانسوی تداوی روحی تألیف کوئه بافتخار این بنده فرستاده بودند در دسترس خود داشتم. ولی نشر آن البته موقوف به تحصیل اجازه از مؤلف محترم بود. که چرامندرجات این رساله عبارت از مطالب یکعده مراسلات خصوصی بود که آقای کاظم زاده آنها را مخصوص خود این بنده مرقوم و فرستاده و بعدها شخصاً آنها را تدوین و بصورت کتابی درآورده بودم و خوشبختانه

پس از دوماه انتظار مسئولم را اجابت و افتخار بزرگی رانصیب
کارکنان نامه ملی اخگر فرمودند.

اصول تداوی روحی فقط چندسالی است که در اروپا شایع
و همه روزه بر وسعت دایره انتشار و معجزاتش افزوده شده و
بزرگترین اطباء و علما را در ششدر حیرت انداخته ، سحرها
و خارق‌ها از خود بروز میدهد .

برای کیفیت کشف و ترقیات و قواعد و نتایج این اصول
جدید از طرف علماء اروپا و امریکا صدها و هزارها جلد کتاب
تألیف و منتشر شده است ، چه عیب دارد که با این فقر علمی زبان
شیرین فارسی ما نیز درین رشته تألیفات و انتشاراتی داشته باشیم
و این سرچشمه معرفت و زلال حقیقت کام تشنه روح خویش را تا
درجه‌ای سیراب نمائیم .

شیرین‌تر از هر رمان ، پرفایده‌تر از هر کتاب اخلاقی
بعقیده من قرائت همین قبیل آثار است که انسان را بروح و حقایق
آن نزدیک میکند . اهمیت انسان بروح اوست . جسم فانی است .
پرورش شیئی فانی از خست عقل است .

این تربیت روح است که باید قبل از هر چیز منظور نظر
توجه‌ها قرار گیرد تا در سایه ترویض و تربیت مزبور باده کردن
جسم خویش نیز فائق آئیم .

اصول تداوی روحی نیز مفید همین فایده است یعنی اول
امراض روحی شما را مداوا میکند و سپس بتداوی ناخوشیها و آلام
جسمی شما توجه مینماید .

سلامت انشاء ، قدرت قلمی و شیوایی سبک تحریرات آقای
کاظمزاده بر احدی از ارباب فضل پوشیده نیست .

بهمین جهت درین رساله نیز ملاحظه خواهید کرد که
مشکل ترین مواضع و مسائل علمی و فلسفی بایک بیان خیلی ساده
همه کس فهم تشریح شده است .

با این حال لازم است که خوانندگان محترم
تنها یکبار بخواندن این کتاب مهم اکتفا نکنند بلکه
دوسه بار و با دقت و تامل کامل آنرا قرائت نمایند
تا بتوانند از مندرجات سودمندش استفاده ای بکمال
فرمایند .

امیر قلی امینی

دیپاچه مؤلف

«رب اشرح لی صدری و یسر لی امری»

«واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی»

چون نسخه‌های چاپ اول این کتاب که از حیث مطالب و چاپ بسیار ناقص بود تمام شده و آقای امینی مدیر محترم جریدهٔ اخگر در صدد تجدید طبع آن بودند و تقاضای تصحیح و تجدید نظر در مطالب کتاب کردند با وجود گرفتاری زیاد نظر بحسن نیت و صمیمیت ایشان که با وجود فقدان وسایل و محرومی از صحت کامل با يك همت بی نظیر و فداکاری شایان تقدیر، عمر خود را وقف ترویج معارف صحیح نموده‌اند و بامید اینکه شاید این افکار ناچیز و این اوراق پریشان، اخگر تازه‌ای در دل‌های خاموش شدهٔ هموطنان روشن کند، تقاضای ایشان را برای تجدید و طبع و اصلاح آن قبول کرده آنچه میتوانستم بدان افزودم و توفیق ایشان و خوانندگان را از درگاه خداوند یکتا و بی نیاز درخواست میکنم.

فقط چیز را که درین دیپاچه باید یادآوری کنم این است که موضوع تداوی روحی یکی از صدها تراوشهای نهضت فکری.

و علمهائی است که در ممالك متمدنهٔ قدیم بمیدان ظهور گذاشته و روز بروز بقدرت و نفوذ خود می افزاید و در نزدیکترین زمانی نه تنها بنیان مسلك ماده پرستی را سرنگون خواهد کرد بلکه روح تازه ای بمعارف اروپا دمیده و شکل تمدن حالیه را دیگرگون خواهد ساخت .

اغلب هموطنان گرامی که بعزم سیاحت و یا تحصیل علوم چند ماهی و یا چند سالی در اروپا بسر میبرند و با وضاع دلربا و ترقیات مادی این ممالك پی برده حیران و ثناخوان میگردند و عظمت و شکوه تمدن عصر کنونی را در ماشین آلات و تزیینات و تعیشات و فحشیات می پندارند ، ازین نکته بکلی غفلت دارند که در پشت سر این ترقیات مادی بسی محرکهای علمی و فکری و ادبی نیز موجود است که منابع قدرت و عظمت مدنیت غرب را تشکیل میدهند و گر نه این پیشرفتهای مادی بتنهائی ارکان این بنای محتشم را نمیتوانست پایدار نگاهدارد !

در پیش نظر مرد بصیر و بی غرض آشکار میگردد که در مقابل اینهمه فساد اخلاق و بی عفتی و فحشیات که در اروپا شکل مزمن و مهلکی گرفته و بلای عام گردیده بسیار انجمنهای علمی ، محفلهای ادبی ، مجامع دینی و تشکیلات فنی و اجتماعی هست که شب و روز در ایقاظ افکار و در نشر انوار علم و معرفت و در ترویج اخلاق و فضیلت میکوشند و بوسایل گوناگون از قبیل نشر جراید و رساله ها و دادن کنفرانسها و درسهای شبانه و وعظهای حکیمانه و تشکیل سیاحتهای علمی و فنی و تشویق جوانان و هوسکاران و مساعدت هنروران و صنعتگران ، میزان درجهٔ اخلاق عمومی و فضایل معنوی را بلند نگاه میدارند و بدینقرار در مقابل لشکراهریمن فساد اخلاق ، يك اردوی فداکار و وظیفه

شناس فضیلت پرور ترتیب میدهند و تربیت میکنند . در نتیجه این اقدامات مفید و معارف پرور است که اغلب متفکرین به تغییر شکل کنونی تمدن غرب امیدوار بوده منتظر دمیدن صبح فضیلت و زوال کابوس ظلمت و تجلی قرن طلایی سعادت میباشد .

چون ما ایرانیان فقط اکتفا به تماشای ظاهر میکنیم و نظر کوتاه بین ما نمیتواند تا اعماق بی پایان این اوقیانوس تمدن نفوذ کرده لثالی حکمت و معرفت و جواهر افکار ذیقدرت آنرا تشخیص و تقدیر کند لهذا همت خود را صرف تقلید اسباب طاهری و سطحی گروه و دل خود را با آن خوش میکنیم که ما هم داریم مدارج ترقی و تمدن را می پیمائیم دیگر خبر نداریم که ما فقط پوست این میوه شیرین را میخوریم و مغز آنرا دور می اندازیم چونکه از آن خبر نداریم .

این است که همیشه در خسران و نقصانیم و پیوسته مغبون و پشیمان ؟

مخصوصاً چون جوانان ما که زمامداران آینده مملکت خواهند شد ، تمدن را عبارت از لباسهای شیک و پر آرایش و از بی دینی و بی لجامی در تعقیب شهوات نفسانی و از مداومت بر قسطنطنیه و تأثرها و قهوه خانه ها و آزادی زنان هر جائی می پندارند ، لهذا بدبختی ما روز افزون و آینده ملت ما تیره گون میباشد .

این بیچارگان نابینا نمیدانند و نمی بینند که در مقابل این همه رقصخانه ها و مجامع فحشا و خوش گذرانی و قمار بازی و شهوت رانی هزاران مجامع علمی و ادبی و فنی و دینی و روحانی نیز موجود است که مانند ستارگان نورپاش در اقطار این مملکتها پراکنده و روشن میباشد و تاریکی افکار گم گشته و ظلمت اخلاق زنگ زده را مبدل بروشنائی فضیلت و معرفت میسازند !

- اگر ما ایرانیان در تقلید تمدن این قسمت دوم را هم که مبنا و رکن اساسی آن است پیدا و قبول و تقلید کنیم جبران تقلید فساد اخلاق را کرده مقدرات ما را در يك میزان معتدل نگاه و از افراط و تفریط محفوظ خواهد داشت و گرنه جز خسارت و ندامت از این تقلیدهای کورکورانه و یکطرفی نتیجه نخواهد برد .

بعبارت روشنتر تمدن اروپا در برابر زهرهای مهلك فساد اخلاق که غذای رگ و ریشه او شده تریاق علم و معرفت و دیانت و فضیلت را نگاه داشته هر روز به پیکر خسته و ناتوان اجتماعی خود و مخصوصاً به مغزهای جوانان و افراد نژاد آینده خود تزریق میکند تا تأثیرات آن زهرها را عقیم سازد و صحت کامل جسم اجتماعی خود را محفوظ دارد .

لیکن ما ایرانیان از آن زهرهای هولناك خروارها بار کرده میبیریم و بعنوان تحفه بدامان فرزندان و برادران و خواهران خود میریزیم ولی از آن تریاق و یا پازهر يك مثقال هم همراه نمیبیریم .

اگر پرسند که این تریاق سموم اخلاقی و این پا زهر معنوی در کدام فابریکها ساخته میشود خواهیم گفت که در مدارس و در مجامع علمی یعنی در سینه معارف !

همت و دقتی که رهنمایان معارف این ممالک در فراهم آوردن وسایل ترقی فکری و صحت اخلاقی افراد ملت و بیچگان نشان میدهند واقعا حیرت بخش و شایسته هر گونه ستایش و تقلید است .

فواید روحی و فکری و علمی که مجامع روحانی و ادبی و

علمی به پیش استفاده عموم میگذارد بیش از اندازه بزرگ و روحپرور و نجات بخش میباشد .

شرح این موضوع و مخصوصاً تشکیلات نهضت‌های فکری و دینی اروپا کتاب جداگانه می‌خواهد و تا یکدرجه در کتاب راه‌نو بدان اشاره کرده‌ام .

درینجا همینقدر متذکر میشود که تنها در آلمان بیش از سه هزار انجمن‌های علمی و ادبی و مذهبی و فنی و فلسفی تعداد کرده‌اند و جالب دقت است که مخصوصاً در سال‌های اخیر محافل فلسفی و دینی بیشتر نفوذ و وفور پیدا کرده است چنانکه روزهای یکشنبه نیز هیچ کلیسا پیدا نمیشود که يك جای خالی داشته باشد .

اصلاحاتی که در تأسیسات دینی و طریقه و عظم و راهنمایی مردم و در نشر و تلقین مناجات‌ها و الحان مذهبی بعمل آمده برای ما شرقیان مایه بسی عبرت و غیرت است .

وعظ‌های حکیمانه و مناجات‌های روحپرور و الحان موسیقی مذهبی را که هر هفته روزهای یکشنبه طرف صبح بوسیله رادیو بگوش افراد بیدار این مملکت میرسانند یکی از بهترین نمونه نهضتها و سعادت‌های روحانی است که نصیب اهالی این ممالک میباشد و من شنیدن این مواعظ فلسفی و این الحان الهی را یکی از بزرگترین حظوظ روحانی و نعمت‌های آسمانی برای خود می‌شمارم .

مبحث تداوی روحی نیز یکی از نتایج نهضت‌های علمی و فنی اروپاست که درسال‌های اخیر بی‌اندازه ترقی کرده است و حتی آنچه را که من سه سال پیش درین موضوع بطور اختصار نوشته‌ام و درین کتاب درج شده نسبت بمعلومات امروزی بدرجه الفبا نسبت بعلم ریاضی میباشد، یعنی دامنه این موضوع آنقدر بزرگ

شده و حقایق و تجربیات و نظریات مهمی بر آن افزوده گشته که این مشروح برای خواننده فقط بمنزله الفبا و قدم نخستین خواهد شد .

با وجود این چون ماها در دبستان تمدن هنوز خود الفبا خوان هستیم ضرر ندارد که اهل ذوق و طالبان اینگونه مطالب این الفبا را هم شروع بخواندن کنند تا اگر موافق مشرب و ذائقه معنوی خود یافتند بوسیله آن از کتب و انتشارات راجع باین موضوع بهتر و بیشتر بهره یاب شوند .

امیدوارم که خوانندگان بینا دل بامطالعه این اوراق به اهمیت معارف و اصلاحات لازمه تعلیم و تربیت و بقدرتهای خالقهایکه خداوند در وجود انسان ودیعه نهاده پی برده و بوسیله کار انداختن آنها خود و سایر افراد نوع بشر را از نعمت صحت جسمانی و سعادت روحانی برخوردار سازند .

برلین - ۲۱ مهر ماه ۱۳۰۹

ح . ک . ایرانشهر

منشأ امراض فردی و اجتماعی

« و كشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد »

بدن انسانی مانند هر ماده دیگر مرکب از ذرات بی شمار کوچکی است که تا این اواخر آنها را آتوم می نامیدند. آتوم کلمه یونانی است و معنای آن جزء لایتجزا میباشد. تا کنون علمای غرب از روی عقیده فلاسفه قدیم یونان تصور میکردند که آتوم عنصر اصلی و بسیط میباشد که ماده از آن ترکیب یافته است.

ازین آتومها گروهی باهم اتحاد کرده يك سلول (حجره کوچک - حجيره) تشکیل میدهند. حیوانات از يك سلول شروع کرده الی ماشاء الله دارای سلولهای بی شمار هستند. هر سلول يك حیات مستقل و يك شعور و حافظه و وظایف حیاتی دارد. مجموع شعورهای سلولهای بدن ؛ شعور انسانی را تمثیل میکنند و روح انسانی همه آنها را با هم متفق ساخته بکار وامیدارد.

ازین حجره های كوچك یا «سلول» بنا بر تخمین علمای

فن تشریح در بدن يك آدم متوسط سی تاشصت تریلیون موجود است . هر سلول مرکب از هفت جزو میباشد که در مرکز آن يك هسته واقع شده که حامل شعور ذاتی و یا قوه حیاتیه و مرکز تغذیه و فعالیت آن سلول است .

اکنون علمای فن کشف کرده اند که آن عنصر بسیط اصلی که نامش را آتوم یعنی جزء لایتجزا گذاشته و آنرا غیر مرکب میدانستند در حقیقت خودش مرکب بوده از ذرات بسیار کوچکتری که جز تموج چیز دیگری از آنها دیده نمیشود .

اسم این ذرات ریز تر را که آتوم از آنها ترکیب یافته است «الکترون» گذاشته اند یعنی امواج الکتریکی . این الکترون تقریباً هزار مرتبه کوچکتر از يك آتوم هیدروژن (مولد الماء) میباشد و با امواج منفی الکتريک یکیست و همچنین آتوم نیز مانند سلول يك هسته در مرکز دارد که مثبت است و الکترونها یعنی امواج منفی الکتريکی در يك میلیونیم ثانیه ملیاردها بار دور آن هسته میگردند . عدد این الکترونها در آتوم هر ماده مختلف است . حالا تصور میکنند که این الکترونها یعنی امواج منفی الکتريک و یا هسته مثبت مرکزی آنها همان عنصر اصلی است که ماده از آن ترکیب مییابد .

آیا در واقع عنصر اصلی ماده همین امواج است و یا اینکه خود این امواج نیز مرکب از قوای دیگر است ؟ معلوم نیست . لیکن این اکتشاف همینقدر ثابت میکند که اساس ماده بالاخره بيك قوه و بيك تموج منجر میشود .

این کشف جدید ؛ افکار علمای مادیون غرب را تکان داده آنانرا وادار بقبول کردن اعتقاد بوجود عالمی غیر از عالم ماده میسازد و مجبور میکند که بموجودیت روح و قوای خالقۀ او

نیز ایمان بیاورند و اعتراف کنند که :

سبحانك ربنا ما عرفناك حق معرفتك!

امروز عقل بشری در مقابل این تشکیلات حیرت افزا که در نهاد يك ذره خلق شده جز سر تسلیم بیار گاه حکمت الهی فرود آوردن چاره دیگر ندارد. چه! میبیند که این الکترونها و یا امواج منفی چنان بایک انتظام بزرگ و بایک جاذبه ناقابل مقاومت و بایک سرعت مافوق تصور دور هسته مرکزی خود میچرخند که کواکب بدور آفتاب چرخ میزنند و در واقع هر آتوم يك منظومه شمسی تشکیل و نشان میدهد .

این حقیقت را که تمدن غربی قرن بیستم کشف کرده و یکی از مهمترین اکتشافات فنی خود می شمارد، حکمای مشرق زمین و حتی عرفا و متصوفه ایران صدها سال پیش میشناختند . در قرنیکه نه دارالفنونی وجود داشته نه فن شیمی و فیزیک تولد یافته و نه آلات و ادوات و لابوراتوارهای حیرت انگیز امروزی موجود بوده فقط از پرتو نور معرفت که از عالم ملکوت بصفحه قلب پاك ایشان میتابیده است این حقیقت بزرگ علمی را درك نموده و دريك بیت بجهان نابینایان عهد خود اعلام کرده و گفته بودند :

دل هر ذره را که بشکافی آفتابی در و نهان بینی

این واصلان بزم حق ، آگاه بدین حقیقت بودند ولی اسبابی نداشتند که دل ذره را با آن بشکافند و آفتاب آنرا نشان بدهند . این ذره شکافی نصیب قرن بیستم بوده است . در همین قرن باز حقایق دیگری بهمین طرز کشف شده و پرده های دیگری از اسرار عالم علوی و از قوای روحی برداشته خواهد شد .

حالا برویم بر سر مطلب و بگوییم که بدن انسانی مملکتی را شبیه است که این آتومها و یا الکترونها افراد آن مملکت و سلولها نیز خانوادهها را تمثیل میکنند آنوقت قسمتی از این سلولها با هم جمع شده هیأتهایی مانند قلب و دماغ و جگرها و معده و کلیهها و غیره تشکیل داده اند که بمنزله تشکیلات لشکری و کشوری این مملکت بوده حیات اجتماعی او را اداره میکنند. روح انسانی حکمران مطلق و نافذ الامر این مملکت میباشد.

پس برای حفظ نظم و صحت کامل باید هر يك عضو منفرد و هر هیأت، وظیفه خود را با خلوص نیت و محبت بجا بیاورد تا يك انتظام تمام و ائتلاف کامل که از آن بصحت تعبیر میشود حاصل آید.

حالا که دانستیم الکترونها جز تموجات الکتریکی چیز دیگر نیستند اینرا هم باید بدانیم که تموج هم جز حرکت چیز دیگر نیست و حرکت هم همیشه تولید حرارت میکند و حرارت نیز اشیاء را منبسط میسازد. پس فرقی میان اقسام ماده از حیث لطافت و ضخامت و شکل و رنگ فقط از چگونگی تموج ذرات و یا الکترونها و حاصل میشود. ماده هر قدر لطیف تر باشد تموجات ذرات آن زیاد تر و تندتر است مانند امواج نور و الکتریک و غیره.

چنانکه در آب می بینیم که اگر حرکت ذرات آنرا بوسیله حرارت زیاد کنیم مبدل ببخار و لطیفتر و اگر حرکت آنرا بوسیله برودت پائین بیاوریم منجمد یعنی درشت تر میشود و چون درجات حرکت ذرات مانند اعداد بشماراست از آن جهت اقسام ماده نیز در مراتب خود بپیمایند. از روی این تحقیقات فنی باین حقیقت واصل میشویم که جهان و هر چه درو هست چیز

تموج يك قوه واحد چيز ديگر نيست و تموج هم جز توالی اعداد
چيز ديگر نيست . اينجاست كه مدقق اروپائی پس از چند هزار
سال گفته حكيم ربانی فيثاغورث يونانی را كه ميگفت كاینات
جز اعداد چيز ديگر نيست ميفهمد و انگشت تحير بدندان گرفته
ميگويد :

«سر خدا كه عارف سالك بكس نگفت

در حيرتم كه باده فروش از كجا شنيد»

ولی بيچاره خبر ندارد كه صاحب اسرار هر روز و هر
ساعت با زبان هر ذره با ما سخن ميگويد ولی در ميان مليارها
گوش و در سينه هزارها قرن فقط يك گوش قابل شنفتن ميشود.
آری :

«جمال يار ندارد نقاب و پرده ولی

تو گرد ره بنشان تا نظر توانی كرد»

بنابرین هر يك از اعضای بدن انسانی يك مقدار معين
تموجات الكتريکی در هر ثانيه بعمل میآورد و بجهت اختلاف درجه
این تموجات شكل و رنگ و جسامت و وظیفه آنها هم مختلف ميشود.
هنوز علوم جديده بآن درجه ترقی نرسیده كه درجه تموجات
الکترونهای هر عضوی را معين كند ولی همينقدر ميدانند كه صحت
بدن موقوف باین است كه هر يك عضو ؛ آن مقدار تموجات را
كه طبيعت قرار داده بعمل بياورد .

از روی این ايضاحات ميتوان بخوبی فهميد كه منشأ امراض
جسمانی چيست . اين منشأ عبارت است از نقصان و باز يادتی كه
در عدد تموجات طبيعي الكترونهاي يك و يا چند عضو بعمل میآيد
و آن عضورا از ايفای وظیفه مودوعه خود باز ميدارد ، و چون
همه اعضای بدن مانند چرخهای يك ساعت بهم مربوطند ، لهذا

دست برداشتن يك عضو از کار نسبت بدرجة اهمیت وظیفه او باعث زحمت و یا تعطیل وظایف عضوهای دیگر خواهد شد .

اگر بدن انسانی را بیک آلت موسیقی و مثلاً به تار تشبیه کنیم اعضای مهم بدن هم بمنزله رشته‌ها و پرده های مختلف آن میشوند که هر یکی برای ادای يك درجه مخصوص از صوت مأمور است و فقط وقتی این تار در کمال صحت میتواند ادای وظیفه نموده گوشهای ما را با نغمات دلنشین و اهتزازات روحنواز محظوظ سازد که هر يك از رشته‌های آن درجه اهتزاز مخصوصی را که استاد تارزن باو یاد داده است نگاه دارد و اگر یکی از آن رشته‌ها از خط خود انحراف کند و درجه اهتزاز خود را تغییر دهد آهنگ ناهموار آن ، توازن همه رشته‌ها را بهم خواهد زد و ما هم خواهیم فهمید که ائتلاف کامل در میان تموجات این رشته‌ها موجود نیست یعنی تار مریض است و محتاج مداوی و خوردن گوشمال .

همینطور است بدن انسانی که يك تاری است که میلیونها رشته دارد و بدست روح داده شده است تا آنرا بنوازد و همیشه در حال صحت و اعتدال نگاه دارد .

ازین بیانات پی بمنشأ امراض اجتماعی هم میتوان برد زیرا که هر جامعه نیز مانند هر فرد انسانی یک جسم و یک روح ملی و یا اجتماعی دارد و صحت و سعادت او هم بسته بحسن ایفای وظایف افراد و قوای مختلف مملکت است .

چنانکه جریان صحیح امور يك خانواده و یا يك مؤسسه موقوف باین است که يك تقسیم کار و يك رابطه صمیمی میان افراد آن حاصل شود همانطور هم در اداره يك مملکت باید همه تشکیلات و افراد با يك رابطه محکم و صمیمی با هم مربوط بشوند و همه

در اجرای وظایف بهمدیگر همراهی نمایند و اگر يك عضو و یا يك هیأت بخوبی از عهده وظایف خود بر نیاید سکتہ بر جریان امور سایر هیأتها و ادارہها وارد میآورد و مایه خسارت و بدبختی جامعہ میشود.

البته نمیتوانیم انکار کنیم کہ جامعہ ایران ماہم مریض است و امراض متعدد دارد و گر نہ اینہمہ فقر و بیکاری و جہالت و فساد اخلاق کہ روز بروز ہم میافزاید از کجا سرزده است .

بدیہی است کہ این مرض نتیجہ قرنہای گذشتہ است لیکن در سرایت و در عدم تداوی این مرض . عمدہ مسئولیت را در تشکیلات معارف باید دید، زیرا کہ معارف يك ملت بجای طبیب است و در حالیکہ خود طبیب مریض باشد توقع شفا از دست او دیوانگی است. بدبختی درینجاست کہ این طبیب روحانی ما احساس و اعتراف نمیکند کہ خودش مریض است و نہ تنها در اصول تداوی کہ پیش گرفته بخطا میرود بلکہ ندانستہ امراض جدیدہ نیز در جسم اجتماعی ملت تزریق مینمایند. متأسفانہ اظهارات چند سالہ من راجع باصلاح معارف در گوش اولیای ملت انعکاس پیدا نکرد در اینجا باز با دل پردرد میگوئیم ؛

در بیا بان فنا گم شدن آخر تا چند رہ بپرسم مگر پی بہ مهمات بریم

*

* *

رکن اساسی

در صحت فردی و اجتماعی

«دوائك فيك ولا تشعر ودائك منك ولا تبصر»

علی بن ابیطالب (ع)

از ابتدای قرن کنونی در فن طب و معارف که آن نیز یکنوع طبابت اجتماعی و معنوی است يك انقلاب بزرگی در اروپا بوجود آمده است که در سر نوشت افراد و ملل نفوذ عظیمی را تولید خواهد کرد هدف این انقلاب فکری مسئله تغذیه و اصول تداوی روحی میباشد، حل این مسئله که چرا و چگونه در مقدار تموج ذرات اعضای بدن کمی و زیادی بعمل میآید و اعضای بدن را از ایفای وظایف طبیعی خود باز داشته و باعث مرض میشود راجع بعلم طب و وظیفه اطباست و از دایره حدود و وظیفه من خارج میباشد من فقط باساس و اهمیت این دو انقلاب فکری اشاره میخوام کنم .

امروز ثابت شده که تغذیه در حدوث مرض بیش از هر چیز

دخالت دارد زیرا که بوسیله آن مامواد خارجی را داخل بدن میکنیم و آنها هم خون شده بتمام اعضاء و اعصاب آن قوه را که لازم دارند میدهند چنانکه صحت مزاج بسته بیک تغذیه صحیح است اغلب ناخوشی‌ها هم از بدی تغذیه و یا از ضعف و خرابی معده و جهاز هضم حاصل میشود و حتی امراض عصبی که در ظاهر مربوط بمعده نیست در حقیقت از همان منبع آب میخورند و بوجود می‌آیند. این حقیقت را اطباء جدید بخوبی فهمیده‌اند. مسئله تغذیه امروزه بحدی مورد توجه واقع شده که در اکثر بلاد قسمتی از اطباء را که نظریات جدید را قبول کرده‌اند اطباء «رفورم» مینامند.

این دسته از اطباء نه تنها در فن تداوی از قوای طبیعت استفاده میکنند بلکه در کافی بودن تغذیه نباتی برای انسان و حتی در انحصار تغذیه با نباتات خام و با میوه‌جات اصرار دارند. همچنین در طرز تداوی امراض با جوهریات و یا علفیات نظریات جدیدی حاصل شده است حالا بعضی از اطباء جدید علاوه بر استعمال علفیات و قوای طبیعت یعنی آب و هوا و حرارت آفتاب، اغلب امراض را فقط بوسیله تغییر اصول تغذیه و پرهیز تداوی مینمایند و حتی در آلمان مریضخانه‌ای هست که فقط بوسیله روزه گرفتن بسیاری از امراض را شفا میدهد. ولی بدیهی است که این روزه گرفتن نه بشکلی است که در میان ماسلمانان عادت شده که روز را چیزی نخورند و شب معده بیچاره را با سه چهار برابر غذای روزانه پر کنند. بر عکس اطباء این مریضخانه آلمانی بفرموده پر از حکمت حضرت امیر (ع) عمل میکنند که فرموده است :

«المعدة بيت كل داء و الحمية رأس كل داء»

یعنی معده خانه هر گونه ناخوشی و پرهیز هم سرچشمه هر گونه

تداوی است .

این حقیقت را امروز علم طبابت تصدیق میکند چه امی بیند که در واقع در صدی نود امراض داخلی از بدی تغذیه و از خرابی معده و هضم ناشی میشود چونکه غذا در کیفیت خون تأثیر میکند و خون هم که مهمترین و محتاج الیه ترین ماده حیات است که مانند کشتی سیار پر از ارزاق بتمام بنادر مملکت بدن عبور کرده بارهای ارزاق و قوتی را که اهالی هر بندر لازم دارند خالی کرده میرود و پیوسته در حرکت است .

درین انقلاب جدید فکری درباره تغذیه دو چیز بیشتر جالب دقت میباشد یکی اینکه ثابت کرده اند که مردم امروزی رویهمرفته دو ثلث غذای یومیه را زیادی میخورند یعنی با يك ثلث آن مقدار که امروز میخورند میتوانند زیست کنند و صحت کامل داشته باشند حتی اکتفا کردن به يك ثلث غذا بدن را قویتر و جوانتر میکند و بطول عمر هم یاری مینمایند زیرا اعضای بدن کمتر خسته و ساءیده میشوند و طراوت جوانی را بیشتر نگاه میدارند .

این مسئله دلایل کافی دارد یکی اینست که هزاران مردم در بعضی بلاد مشرق زمین هستند که نه تنها يك ثلث بلکه بایک ربع و حتی با يك خمس غذا های معمولی سایر مردم قناعت میکنند و بهتر از دیگران هم تروتازه تر و تندرست و توانا میمانند . زیادی غذا شرط صحت نیست بلکه قوت و هضم آن شرط است .

دوم اینکه ثابت کرده اند که انسان نه اینکه بی گوشت میتواند بخوبی زندگی کند بلکه گوشت غذای غیر طبیعی انسان میباشد و مایه بسیاری از امراض میشود بخصوص پس از اینکه سن از چهل گذشت گوشت بیش از فایده ضرر میرساند اما غذای طبیعی و صحی برای انسان نباتات و میوه جات است . درین باب صد ها کتاب

نوشته شده که برای وضوح مطلب باید با آنها رجوع کرد.
چند سال پیش در برلین يك نمايشگاه حفظ الصحة ترتيب داده بودند و در آنجا ضمناً دستورهائی برای غذای هفتگی از طرف پانصد نفر طبیب ترتيب داده شده و حتی نمونه آنها را هم پخته در نمايشگاه گذاشته بودند درین دستورها غذاهاى لازم را در عرض يك هفته با چگونگی و مقدار آنها برای سه طبقه از مردم معین کرده بودند :

طبقه اول کارگران و نظامیان که با قوه عضلانی کار میکنند و قوه دماغی صرف نمیکند .

طبقه دوم اشخاص متوسط مانند کسبه و تجار و مأمورین و مستخدمین ادارات و امثال آنها که تقریباً هر دو قوه را بکار میبرند .

و طبقه سیم کسانی که فقط با قوه دماغی کار میکنند مانند معلمان و پروفیسورها و مخترعین و نویسندگان و ادبا و غیره .

اما انقلابیکه در اصول تداوی امراض بعمل آمده است عبارت از تداوی روحی است یعنی تداوی بوسیله قوه هائیکه در روح هر آدمی موجود است و هر کس میتواند شخصاً مرض خود را با قوای خالقۀ روح خود تداوی کند و یا بدست يك طبیب ولی بدون دواء .

چون مسئله تغذیه مستقیماً راجع بعلم طب است در آن باب چیزی نمیتوانم علاوه کنم و فقط در موضوع تداوی روحی در امراض فردی و اجتماعی درین کتاب شرح مختصری میخواهم بنویسم .

حالا اگر نگاهی ببدن اجتماعی يك ملت بیندازیم همین دو مسئله را در آن نیز مشاهده خواهیم کرد . در پیش نظر مرد.

مدقق پوشیده نمی‌ماند که پیکر اجتماعی يك ملت وقتی از نعمت صحت و از فیض سعادت می‌تواند بهره‌مند شود که هر يك از افراد که بجای اعضای جسم او هستند پی بچگونگی وظیفه ملی خود برده آنرا بایک حس مسئولیت و با جدیت کامل بجایاورد.

چنانکه در بدن انسانی برخی از اعضاء وظیفه مهمتری دارند که نگاه داشتن میزان صحت در دست آنها و بسته بحسن جریان اعمال آنهاست مانند قلب و چشم و دماغ و معده و غیره. همینطور در جسم اجتماعی هر ملت نیز بعضی تشکیلات هست که اهمیت آنها نسبتاً در صحت و مرض آن ملت بیشتر است و کفه ترازوی ترقی و خوشبختی آن جامعه در دست آنهاست.

اگر جهاز دوران خون را بوزارت تجارت و اقتصاد و جهاز اعصاب را بوزارت طرق و شوارع، پست و تلگراف و عدلیه را بقوه ادراک و تمیز و وزارت جنگ را بقوه اراده تشبیه کنیم می‌توانیم بخوبی وزارت معارف را هم بمنزله جهاز تغذیه و هاضمه و تنفس بگیریم.

آن اهمیتی را که جهاز تغذیه و هاضمه در بدن انسانی دارد تشکیلات معارف يك ملت نیز همان درجه در سر نوشت يك ملت حایز نفوذ و تأثیر می‌باشد.

حتی از يك نقطه نظر می‌توان گفت که تأثیر معارف در مقدرات يك جامعه بیشتر از همه تشکیلات دیگر است، زیرا هیچیک از تشکیلات ملی بدون داشتن افراد با علم و وظیفه شناس و مقتدر و کاردان نمی‌تواند چنانکه باید و شاید مقاصد خود را انجام دهد و این افراد را فقط معارف مملکت تربیت و حاضر میکند چنانکه حالیه بجهت همین نقصان معارف هر يك از وزارتخانه‌های ایران مجبور است که خودش هر ساله چند نفر محصل بنام و حساب خود

باروپا بفرستند .

همان انقلاب که در مسئله تغذیه و تداوی روحی در اروپا بعمل آمده است در مسئله معارف نیز بظهور پیوسته وافکارجدید و جریانهای جدید زائیده است .

علمای مدقق و مجرب در فنون تعلیم و تربیت اثبات کرده و میکنند که تشکیلات معارفی قبل از جنگ عمومی و بخصوص پروگرام تحصیلات بسیار ناقص و کم فایده و بلکه مضر بوده است زیرا که مانند غذای بسیار خوردن، بسیار یاد گرفتن نیز شرط موفقیت در زندگانی نیست بلکه کم یاد گرفتن ولی چیز مهم یاد گرفتن و هضم کردن آن یعنی بکار انداختن آن شرط کامیابی در میدان مبارزه زندگانی میباشد .

اولا حساب و ثابت کرده اند که در صدی پنجاه از معلوماتی که بدماغ بچه ها بار میکرده اند در همه عمر آنها بدرد آنها نمیخورده است یعنی هر گز در ایام زندگانی آنها را بکار نمیبرده اند .

ثانیا آنچیزهائی که یاد می گرفته اند بدرد امروز شاید میخورده است اما نه بدرد فردا، در صورتیکه بچه ها را ما برای فردا حاضر می خواهیم کنیم و مقتضیات فردا و شرایط زندگی فردا غیر از مال امروز است .

ثالثاً زندگی مدرسه بیش از اندازه از زندگانی خانگی و اجتماعی فرق داشته و جوانان پس از تکمیل مدارس بایستی مدتی هم صرف وقت و عمر کنند تا بزندگانی اجتماعی آشنا بشوند در صورتیکه مدرسه باید جوانان را برای زندگانی اجتماعی حاضر کند .

رابعاً بیش از اندازه به تربیت قوای دماغی و حفظ کردن

معلومات اهمیت داده شده و تربیت قوای جسمی و قلبی را در سایه و متروک گذاشته بودند در صورتیکه حسیات قلبی نیز بقدر قوای دماغی در حیات بشر دخالت و لزوم و نفوذ دارد .

خامساً بتربیت قوای جسمانی یعنی بتقویت اعضا و بورزش و اسپورت که تریاق خستگی دماغ و نگاهدارنده صحت و میزان اعتدال مزاج و تولیدکننده قوای استقلال و تثبیت ذاتی و اعتماد بنفس میباشد بقدر کافی اهمیت داده نمیشده است در صورتیکه اینها از بزرگترین وسایل موفقیت است .

در نتیجه این تدقیقات ، اصلاحاتی و تجدداتی در طرز تشکیل مدارس و در اصول تعلیم و تربیت و پروگرام تحصیلات بوجود آورده اند که چگونگی آنها را من مختصراً در جلد سیم راه نو شرح داده ام . اگر معارف ممالك متمدن اروپا احتیاج معارف خود را باصلاح حس کنند و بموقع اجرا بگذارند خود ملاحظه و تفکر کنید که معارف ما در چه حال است و تا چه درجه محتاج اصلاح میباشد .

متأسفانه اولیای معارف ایران یا ملتفت اهمیت معارف و مسئولیت بزرگی که در عهده دارند نیستند و یا اینکه نمیخواهند اعتراف کنند که تشکیلات کنونی معارف ما نه تنها بسیار ناقص و مبنی بر اساسهای کهنه اروپاست و بلکه برای آتیۀ ایران زهر مهلك میباشد زیرا که کاملاً طرف مخالف مقتضیات احوال روحی و احتیاجات اجتماعی ما را پیش گرفته است و اگر ده بیست سال باین ترتیب بگذرد دیگر جلوگیری از فساد اخلاق ملی و خشکیدن منابع ثروت و اقتصاد ممکن نخواهد شد و آنوقت اصلاح خرابیها بسیار سخت و محتاج فداکاریهای بزرگ خواهد گشت .

احوال روحیۀ ایران و احتیاجهای آنی و آتی آن ، جوانانانی

لازم دارد که دارای اخلاق متین و صفات شهامت و ثبات و استقامت و استقلال ذاتی و عزم و اعتماد بنفس و حمل مشقات و بردباری در جلو شداید و غرور ملی باشند .

ما باید نژادی تولید و تربیت کنیم که کاملاً برخلاف افراد امروزی بشود .

زیرا زمان در هر آن در تغییر است و هر زمانی احتیاجهای دیگری دارد ما امروز قوانین و تشکیلات پنجاه سال پیش اروپا را که هیچ موافقت با مزاج ملی ما ندارد بطور ناقص تقلید میکنیم و برای آینده ایران جوانانی حاضر میکنیم که موافق اصول متروکه قرون گذشته تربیت خواهند یافت و در میدان مبارزه زندگی بایک صدمه كوچك از پا در خواهند افتاد. خرابی اوضاع اقتصادی کنونی و احوال روحی جوانان امروزی ما بهترین دلیل معایب معارف و دلخراشترین نمونه مقدرات آینده ما را نشان میدهد در صورتیکه امروز بزرگترین فرصتها در دست ماست و راه اصلاح و ترقی بروی ما باز و آزاد است فقط يك ذره همت و یکقدم جسارت لازم دارد. معارف صحیح و سعادت ملی شرایط دیگر و مساعی دیگر میخواهد.

«گل مراد تو آنکه نقاب بگشاید که خدمتش چون نسیم سحر توانی کرد»

روح و قوای خالقه او

« تا نفخت فیه من روحی شنیدم شد یقین »
 « بر من این معنی که ما زانوی و اوزان ماست »

چنانکه از عنوان فوق ظاهر است درین تداوی فقط قوای
 روحی انسانی موضوع بحث میتواند بشود . احتیاج بذکر نمی بینم
 که باید قائل شد که :

اولاً روح وجود خارجی دارد .

ثانیاً روح پس از مرگ نیز باقی میماند و موظف بوظائفی
 میباشد .

ثالثاً روح جوهری است که از قدرت خداوندی جدا شده
 است ، یعنی نمونه کوچکی است از قدرت بی انتهای سبحانی .

این سه مسئله که قرنهای مورد بحث و مجادله و منازعه واقع
 شده است و هنوز بسیاری از علماء و فلاسفه طبیعی و مادی منکر
 آن هستند کم کم دارد حل میشود و حقیقت خود را ظاهر و باهر

میسازد و بر عقاید دیگر غالب میآید درین خصوص عقیده علماء و حکمای شرقی را دارند قبول میکنند و البته ما هم باید قبول کنیم و برای اثبات آنهم محتاج بدلیل نیستیم و در طی این اوراق بیش از پیش ثابت خواهد شد .

پس روح انسانی که شراره ایست از قدرت خداوندی، منبع قوتهای لایتناهی میباشد و هر وقت ما پی بقوای آن روح بردیم و قوانین آنها را کشف کردیم میتوانیم آنها را در راه سعادت بشر بکاربرد. اینک اساس اصول جدید تداوی روحی یعنی: اولاقوای خالقه و قاده روح را و ثانیاً قوانین ثابتۀ آنها را کشف کرده ، و ثالثاً موافق آن قوانین دستورهای وضع کرده اند که بموجب آن معجزه ها و سحرها و خارقها نشان میدهند . تمام علوم مخفی و اسرار انگیز از قبیل مانتیزم (مغناطیسی) هیپنوتیزم (تنویم) تله پاتی (دوربینی) و غیره و غیره همه از این سرچشمه آب خورده اند .

يك . حس مقدس مسئولیت وجدانی مرا امر میکند که قبل از شروع بشرح مطلب يك نکته بسیار مهمی را بخواننده گرامی یادآوری کنم و آن این است که غرض اصلی از نشر این کتاب که متضمن پاره ای حقایق و اسرار علوم خفیه است خدمت به اصلاح اخلاق و هدایت نژاد نو میباشد نه اظهار فضل و هنر فروشی و بیدار کردن حس کنجکاوی و شعبده و سحر بازی در اذهان ناپخته مردمان خود پرست .

حقایق اسرار الهیه مانند شمشیر دودم است که اگر دارنده آن غفلت کند بادت خود خویشتن را زخم دار مینماید . مقصود این است که این حقایق را نباید در راه اغراض پست و شخصی و هوسهای نفسانی بکاربرد بلکه برای اعتلای روح بعالم

ملکوت و برای تأمین صحت بدنی و اخلاقی و اجتماعی نسبت بدرجه
وقابلت هر روح او را از مخزن غیب ربوبیت تشریف معرفت
می بخشند و از حقیق حقیقت سیرایش می سازند .

بدین حرمسرای عفاف ملکوت قدم جز بشرط ادب نباید
گذاشت و قبلاً صفحه دل را از زنگ هوی و هوس بکلی پاک باید
ساخت و گرنه حاجب غیبی با مرلاریبی دست رد بر سینه سالک
ناپاک میزند و میگوید :

« شست و شوئی کن و آنکه بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده »
حالا باید دید قوای خالقه روح انسانی کدام و خواص
آنها چیست و چگونه آنها را در راه سعادت و صحت فردی و
اجتماعی بکار میتوان برد .

قوای خالقه روح انسانی

پیش از داخل شدن بدین مبحث باید این را بگویم که
آنچه را که تاکنون درین زمینه کشف کرده اند بقدر ذره ایست
نسبت بافتاب ، و هر قدر نوع بشر پی با سرار طبیعت و قدرت
الهی میبرد بیشتر بر عدد مجهولات و اسرار طبیعت می افزاید ،
یعنی هزاران مسائل لاینحل دیگر پیش می آید و عجز و ضعف انسان
را در جلو قدرت ایزد متعال ثابت می سازد .

با وجود این همین یک جرعه از زلال حقیقت و اسرار طبیعت
که بکام انسان امروزی ریخته شده است کافی است که او را قرن ها
مست و حیران سازد .

بزرگترین قوای خالقه روح که تا یکدرجه قوانین و کیفیت

آنها کشف شده و بکار انداختن آنها را یاد گرفته اند عبارت است از قوای ذیل :

۱ - قوه ایمان

۲ - قوه فکر و خیال

۳ - قوه شعور باطنی

۴ - قوه اراده

۵ - قوه جاذبه (مقناطیس شخصی)

درینجا ما باید دو کار کنیم. اول يك يك این قوه ها را احلا جی کنیم و خصائص هر يك از آنها را بفهمیم و دوم قواعد کار انداختن آنها را در تداوی روحی فردی و اجتماعی یاد بگیریم و بدان قواعد عمل نمائیم .

قوة ایمان و معجزات آن

« فردا که بارگاه حقیقت شود پدید »

« شرمنده رهروی که نظر بر معجزات کرد »

قوة ایمان سز سلسله قوای روحی است تا قوة ایمان در یک شخص تولید نشود از قوای دیگر روحی نمیتواند استفاده کند و این ، دو حکمت دارد :

اول اینکه قوة ایمان بمنزله حرمت و تعظیم است نسبت بروح ، چنانکه از یک شخصی که ما توقع نیکی و یاری و امید خیر داریم اگر او را محترم نشماریم و در حق او شرایط ادب را بجا نیاوریم حق آن توقع را نخواهیم داشت همینطور است روح ما ، وقتیکه ما میخواهیم از قوای او استمداد کنیم قبلا باید نسبت باو اظهار حرمت و تعظیم کنیم یعنی او را تغذیه نمائیم و غذای او از قوة ایمان است .

دوم اینکه قوة ایمان چنانکه بعد ها خواهیم دید وسیله

آزاد شدن روح است از هوا جس نفسانی و زنجیرهای شیطانی، و تا روزیکه روح ما اسیر نفس اماره و شبهه و شک است و در زنجیر هوسهای شیطانی در بند می باشد نمیتوان از او توقع یاری و قدرت نمائی داشت، چنانکه از یک پهلوان زبردست هر قدر هم قوی و پرزور باشد در صورتیکه دست و پای او را بسته و به زنجیر کشیده باشند نمیتوان منتظر قدرت نمائی و زور آزمائی شد .

اما باید فهمید مقصود از ایمان چیست ؟

ایمان چیست ؟

مقصود از داشتن قوه ایمان عبارت از یقین قلبی حاصل کردن است بقدرت خداوند و بقدرت روح انسانی ، تا آدمی اطمینان و یقین و اعتقاد بقدرت قاهره الهی و بقدرت باهره روح نداشته باشد نمیتواند از روح خود استفاده کند، زیرا روح چنانکه گفتیم شراره ایست از آتش بیض خداوندی ، و اگر ما وجود این شراره و وجود آن آتش را حس نکنیم و یا انکار نمائیم چگونه میتوانیم از حرارت روح بخش و از قدرت لایزلزل آن بهره مند شویم .

اگر بدیده دقیق و بصیرت بشئون عالم نگاه کنیم جز قدرت هیچ چیز دیگر نمی بینیم ، هر چه هست همه قدرت است همه اشعه ایست از آفتاب قدرت الهی که جهان و هر چه را درو هست احاطه کرده است . هر يك از ذرات کون و مکان مخزن قدرت ربانی است . هر يك از موجودات در دریای بیکران قدرت شنا میکند و برمی برد ؛ ولی مانند ماهی وجود آب را حس نمیکند و از آن خبر ندارد . تمام عوالم و کائنات و هر چه در زمین و

سماوات و میان آنهاست همه در فضای بی انتهای قدرت خداوندی در تموج است مانند ذرات هوا که پیوسته در میان فضا حرکت میکنند .

فقط روح ماست که مستقیماً با این قدرت خداوندی در تماس میباشد چون خود نیز از همان جنس است و از همان قدرت جدا شده و بهمان قدرت دوباره واصل خواهد شد و باز گشت خواهد نمود . همانطور که برای این قدرت یزدانی حدی و پایانی نیست برای قدرت روح انسانی نیز نباید حدودی تصور کرد ، چنانکه از ابتدای تاریخ بشر اعمالی از روح انسانی سرزده و میزند که آنها را جز بقدرت خداوندی نسبت دادن چاره دیگر نیست .

هريك از ارواح انسانی بنسبت درجهٔ تكامل خود از انوار قدرت الهی فیضیاب میشود و آن نور خود را بجهان مادی و جسمانی میدهد چنانکه ماه از نور آفتاب بهره‌مند گشته شبهای تاریك زمین ما را هم روشن میسازد .

پس نخستین شرط ایمان ، اعتراف بقدرت خداوندی و بقدرت روح انسانی است و در این زمینه امام غزالی فرموده است :

«اتزعم انك جرم صغير وفيك انطوى العالم الاكبر»

یعنی آیا گمان میکنی که تو جرم کوچکی هستی در صورتیکه در نفس تو عالم بزرگتری پیچیده شده است؟ آری این عالم جز روح ما چیز دیگری نیست .

روح ما موجی است از دریای او

پرتوی از قدرت پیدای او

آری اگر انسانی پی بکنه حقیقت روح خود میبرد و بقدرت

معرفت، دیو نفس را مقهور و مغلوب میکرد میتوانست خود را بمقام ملکوتی برساند و مظهر تجلیات خدائی گردد.

اما این اعتراف عقلی و قلبی بقدرت خداوندی و بقدرت روح انسانی کافی نیست و این اعتراف بمنزله همان تعظیم و تکریم ظاهری است نسبت بآن شخصی که او را دوست میداریم. بلکه باید شرایط این اعتراف را عملاً نیز بجا بیاوریم یعنی عملاً ایمان بیاوریم و این ایمان عملی شرط دوم تکمیل قوه ایمان است. باین جهت است که در همه ادیان ایمان شفاهی راضع‌ترین ایمانها شمرده و فقط ایمان قلبی و عملی را معتبر و شرط اساسی دیانت دانسته‌اند.

بدین ایمان عملی - روح ما تغذیه و آزاد میشود و بجلوه تمام، قدرت خود را نشان میدهد. این تغذیه و تصفیه روح همان است که عرفا و مشایخ متصوفه شرق بعنوان «طریقت و سلوک» یاد داده‌اند و چنانکه میدانیم فقط در میان این طبقه اشخاصی پیدا شده‌اند که نمونه قدرت خداوندی و جلوه روح عالی انسانی گردیده‌اند. ولی امروز برای تغذیه و تصفیه روح، آن همه شرایط و ریاضتهای شاق و مالا یطاق لازم نیست و بوسیله کارانداختن قوای دیگر روحی چنانکه در آتیه خواهیم دید، بدین آرزو میتوان نایل شد و بدین مقام میتوان رسید.

برای تکمیل ایمان عقلی و قلبی یعنی برای عملی کردن این ایمان که مایه تغذیه و آزاد کردن روح ما باشد در اینجا ما باید بدو شرط اشاره کنیم و در آتیه شرایط دیگر را هم ذکر خواهیم کرد.

۱- محبت: اینکه گفته‌اند: «محبت کیمیای سعادت است» عین حقیقت است در واقع اگر شخص قلب خود را پراز محبت خالص بخداوند و جمله مخلوقات او کند روح او عالتر و روشن‌تر

و بانفوذتر میگردد . و بزرگترین زنجیر های اسارت خود را که عبارت از حس حسد و بغض و عداوت و خود پرستی است است در هم میشکنند و پروبال خود را با آزادی میگشایند و در فضای بی انتهای قدرت یزدانی پرواز میکند و مارا از فیض آن قدرت بهره مند میسازد .

محبت يك مبحث بزرگی است که خلاصه کتاب آفرینش باید خواند و صدها کتاب در آن باب میتوان نوشت . خوشبخت آنکسی است که ازین منبع فیض سیراب مییابد چه درهای قدرت الهی بروی او باز است و هر قدر محبت او و استر و شاملتر و زیاده تر باشد نصیب او هم از فیض قدرت بهمان درجه بیشتر خواهد شد . افسوس که وقت مساعد نیست درین موضوع بزرگ بیش از این شرح بدهم همینقدر باید دانست که داشتن يك محبت بی حدود درباره موجودات بهترین و بزرگترین غذای روح و مایه اعتلای اوست . (۱)

۲- صمیمیت : محبتی که صمیمی نباشد مانند زهری است . که روی آنرا باقند و شکر آلوده باشند که در ظاهر شیرین و در باطن مهلك است اینست که میبینیم آن محبت هایی که خالص و صمیمی و از ته دل بوده ، خواه در زمینه عشق مجازی و خواه در زمینه عشق الهی نتایج بزرگ بخشیده و قدرتهای خالق و خارق نشان داده است .

در هر يك از امور عالم و اقدامات بنی آدم هر چه تصور کنید تا آن دم که محبت و صمیمیت در کار بوده است کامیابی و موفقیت رونمون گشته و قدرتهای بیکران و سحرها و معجزه ها رخ داده

(۱) در باب کیفیت و تأثیرات عشق و محبت رجوع شود بکتاب رهبر نژاد نو .

است. ولی از آن دقیقه‌ایکه افراد انسان از صمیمیت دور افتاده و خلوص نیت و پاکی عقیدت را مبدل به جستجوی منفعت و شخصیت کرده‌اند آن قدرت و علویت نیز از دست رفته است. زیرا روح انسانی خود را عقب کشیده و نتوانسته است جلوه‌گری کند. تاریخ ادیان عالم و اوضاع و انقلابات دنیا بهترین شاهد این مقال است. باری غرض اینست که محبت بی‌صمیمیت فایده‌ ندارد و ایمان قلبی نیز بی‌محبت خالص - کامل نمیشود و نتیجه نمیدهد.

پس از این جمله‌های معترضه به بینیم قوه‌ایمان بدین شرایط که گفتیم چه خواص دارد و چه قدرتی بظهور میتواند بیاورد.

تأثیرات قوه‌ایمان

چنانکه گفتیم قوه‌ایمان بمنزله‌ی غذای روح است و آزاد کننده‌ی روح می‌باشد از زنجیرهای جسمانی و نفسانی، و بوسیله‌ی قوه‌ایمان، بروح ماهمان حال دست می‌دهد که بیک شخص محبوس که از زندان آزاد شده باشد.

تأثیرات قوه‌ایمان را بیش از همه در اعتقادات مذهبی و در قوانین و آداب و مراسم دینی مشاهده میتوان کرد.

تمام معجزه‌ها و خارق‌ها و کرامتها و سحرها که از نقطه نظر دین و در سایه‌ی اعتقادات دینی بعمل آمده‌است از روز نخستین حیات انسانی تا امروز همه در زیر نفوذ قوه‌ایمان بعمل آمده است. هر معجزه و شفا و زنده کردن مردگان، شفا دادن مفلوجها و سایر ناخوشیهای مزمن و غیره و هر چه از این قبیل در تاریخ مسطور میباشد و حتی در عصر ما هم دیده میشود همه بدون استثناء نتیجه و ثمره قوه‌ایمان است و این نکته را هیچ عالم و حکیمی انکار

نمی‌تواند کند و حتی آنچه را که ازین قبیل کارها در ممالک مشرق ظهور میکند جز بدین قوه بهیچ چیز دیگر عطف نمیتوان نمود و نسبت نمیتوان داد .

حضرت عیسی (ع) بارها به کسانی که از دست او شفا می‌افتند می‌گفته است : ای مردویا ای زن ایمان تو تو را شفا داد و یا اینکه ایمانت را خالص کن تا شفا بیابی . و در خبر است که نزد حضرت رسول (ص) عرض کردند که می‌گویند عیسی بن مریم (ع) در روی آب راه میرفته است . فرمود : که اگر ایمانش قویتر بودی در هوا هم میتوانست راه برود .

فقط فرقی که در قبول کردن این عقیده در میان مردم عوام و شخص عالم بعلم و فنون روحی هست اینست که مردم عوام از ازمئه قدیمه تا کنون در تمام ادیان و در همه قطعات روی زمین تصور کرده و میکنند که این قوه قاهره و خالق و شفا دهنده و حیات بخش فقط در وجود خدایان و پیغمبران و اولیا و صاحبان کرامات و حتی در قبور و سنگها و یا هر چیزیکه آنها دست زده باشند و یا مالک بوده اند میباشد و بدین جهت زیارتگاهها و معبدها و اما مزاده‌ها و حتی بت‌های چوبی و سنگی و امثال اینها را منبع يك قوه مخفی و صاحب قدرت خالق خدائی می‌پندارند و از آنها استمداد میکنند و بدانها التجا می‌جویند و از آنها شفا می‌طلبند و غالباً هم کامیاب میشوند .

در صورتیکه علوم و فنون روحی امروزه ثابت کرده است که این قوه قاهره نه در نفس دیگران و نه در اشیاء خارجی است بلکه در نفس خود انسان‌هاست و این قوه همان قوه ایمان است که عبارت از يك شعاع روح ماست و الا در سنگ و چوب و درخت و پاره معدن و خشت و گل قوت و قدرتی نیست؛ ولی چون مردم عوام

این قدرت را در اشیاء دیگر تصور میکنند درحقیقت قوهٔ ایمان خود را بکار می‌اندازند و خودشان خبر ندارند، مثل اینکه کسی که دفعهٔ اول در عمرش آئینه‌ای به‌بیند تصور میکند که با يك شخص دیگری روبرو شده است .

در اینجا میخواهم يك گوشه از پردهٔ اسرار را که چهرهٔ خدائی روح را میپوشاند بلند کنم و بطور اختصار بگویم که آری روح قادر است که بجمادات و حیوانات و هر چه در عالم موجود است شراره‌ای از قوهٔ خالقهٔ خود را انتقال بدهد و گرمی آن شراره را نسبت بقوت و شدت خود زمانی نگاه دارد تا هر کس بدان چیز که آن قوه را بلعیده است نزدیک شود آن حرارت را احساس نماید یعنی آن قوهٔ متراکمه تأثیر خود را بآن شخص انتقال دهد و او را بزیر تأثیر خود بیندازند .

این نکته را با مثالی توضیح میکنم : چنانکه یکجعبه که در آن مدتی مشک و عنبر و یا يك عطر دیگر گذاشته شود پس از برداشتن آن عطرها آن جعبه باز مدتی بوی آن عطرها را نگاه خواهد داشت . همانطور اگر صاحب‌دلی با اکسیر قوهٔ ایمان کامل، وجود خود را کیمیای قدرت الهی کرده باشد از بدن و از نفس و از نگاههای او جوهر سیالی که ناقل قوهٔ مغناطیسی است همیشه تصاعد میکند و تمام اشیاء را که نزدیک اوست غرق اشعهٔ قوهٔ خود میسازد . آن اشیاء مجاور آن اشعه را مانند امواج عطرمی‌بلعند و محفوظ نگاه میدارند و بهر کس که نزدیک شود و بوسیلهٔ قوهٔ ایمان مسامات قلب خود را باز کرده باشد آن اشعه را انتقال میدهند .

این یکی از اسرار غریبهٔ قدرت روح است که امروز فنون جدیدی نیز بآن ایمان آورده و تصدیق مینماید و شرح جزئیات این ؛ کتابی جداگانه لازم دارد و در فصل راجع بجاذبهٔ شخصی

باز سطری چند درین باب خواهم نوشت. اساس چشم زخم هم‌مبنی باین حقیقت است ولی در آنجا قوهٔ شیطانی بر نفس غلبه دارد و آن است همیشه‌مایهٔ اضرار و نشانهٔ خبث نفس می‌باشد .

اینکه مثلاً در خرقةٔ انبیا و اولیا و مشایخ و اهل حق و یادر سایر اشیائی که مدت متمادی با بدن آنان در تماس بوده يك قوهٔ شفائیه و حافظ از شر شیاطین و حیوانات و حشرات موزی و غیره دیده شده است مبنی باین حکمت فنی است . همچنین تأثیراتی که از بعض طلسمها و ادعیه و بازوبندها و غیره سر میزند باز از این منبع ناشی می‌باشد .

بزرگترین نمونهٔ حیرت افزای این قدرت قاهرهٔ روح که درین قرن بظهور رسیده و چشم تحیر و عبرت و ایمان بسیاری از متفکرین غرب را باسرار الهی باز کرده همانا مسئلهٔ وفات یافتن چند نفر از علماء و محققین اروپائی است که درین سالهای اخیر مدفن فراعنهٔ مصر را باز کرده و آثار عتیقه و مومیای اجساد فراعنه را بیرون آورده‌اند .

در یکی از مجله‌های علمی آلمانی مقالهٔ مفصلی درین موضوع نگاشته و اسامی بیست و پنج نفر از علماء و محققین و اشخاصی را که بنش مدفن فرعون مصر «توتان خامن» مباحثت کرده و همگی دچار بدبختی یا مرگ شده‌اند شرح داده است . در میان این بیست و پنج نفر هفت تن پروفیسور بوده‌است ،

این مسئله نظر دقت‌مدققین اروپا را جلب کرده زیرا ازین همه علمای فن عتیقه شناسی که درین چند سال اخیر کشف این مقابر را به عهدهٔ خود گرفته‌اند هیچکدام بمرگ طبیعی نمرده بمرگ ناگهانی وفات یافته‌است . البته علمای طبیعی و مادیون اروپا در مقابل این حادثه؛ حرفهای مردم و عقیده‌ای را که هر کس قبر

فراعنه را نبش کند بمجازات خواهد رسید قبول ندارند ولی علمای
نادره فنون مخفی و اسرار خلقت بخوبی ایمان دارند که در اینجا
يك قوة خارقة منفي که از قرنهای در آن مقابر محفوظ مانده کارگر
بوده است .

حقیقت هم همین است زیرا که در عهد، فراعنه علم سحر و
جادوگری در مصر شیوع و نفوذ کامل داشته و حتی در بنا کردن اهرام
و ابوالهولها نیز آن فنون را بکار برده اند و قصه منازعه حضرت موسی
با ساحران مصر در حضور فرعون چنانکه در قرآن ذکر شده دلالت
بآن میکند . باین جهت میتوان گفت که يك قوة مخفی و منفي در آن
مدفنها بودیعه گذاشته شده بود زیرا با اینکه هوای آن مدفنها را
تحلیل کرده و مکروب مخصوصی نیافته اند باز مباحثین این نبش
دوچار هلاک گشته اند . چون ممکن است این اظهارات جهال کهنه
را بضاللت و جهال تازه راهم به خنده استهزاء و حقارت بیندازد لذا
بیش ازین شرح دادن این موضوع را جایز نمیدانم و نیز بدین جهة
است که اشخاصی را که از روی اعتقاد و ایمان و خلوص نیت يك دعا
و نذر و نیاز و نماز و غیره عقیده دارند و از آنها شفا میطلبند و موفق
میشوند تا روزیکه بدین حقیقت علمی واقف نشده اند و بدین اسرار
خلقت پی نبرده اند نباید مانع شد و بسلب عقیده آنان کوشید زیرا
آن وقت از آن قوه و قدرت بی بهره مانده عقل آنان هم بکنه حقایق
علمی نخواهد رسید و بیچاره و ناتوان خواهند ماند و از يك قوة
بزرگ روحی بدون آنکه قوه دیگری بجای آن بگذارند محروم
خواهند شد .

همچنین میبینیم که بسیاری از مرتاضین و درویشها و مؤمنها،
بدنهای خودشان را با انواع ریاضتها و شکنجهها و آزارها و عذابها
میرنجانند ولی احساس ضرر و سوزش و درد نمیکنند زیرا قوه ایمان

واعتقاد آنان سپری است و آن رنج و درد را برای آنان نوش و گوارا میسازد و اساساً احساس رنج و درد نمیکنند در صورتیکه مردم بی ایمان و بی اعتقاد چند دقیقه تاب آن شکنجه ها و دردها را ندارند .

همچنین اینهمه پیغمبران و اولیاء و عرفا و حکما و فلاسفه و امثال آنان که با انواع رنجها و شکنجه ها بدست مردم نادان و یا سلاطین خونخوار مبتلای انواع عذابهای گوناگون شده و تحمل فوق بشر نشان داده اند و یا با چهره درخشان و قلب متین پایکوبان و خندان بسرچوبه دار رفته و یا خود را با تش انداخته و یا با کمال متانت خود را تسلیم دست جلاد کرده و کاسه های زهر را مانند کوثر و آب حیات نوش کرده اند دارای چه قوه و قدرتی غیر از قوه ایمان بوده اند؟ آخرین دقایق زندگانی سقراط و عیسی و حسین بن منصور حلاج را در پیش نظر خودتان مجسم کنید تا پرتوی از جمال جهان نمای قوه ایمان در آئینه دل شما منعکس گردد .

پس آیا بزرگتر و قویتر از قوه ایمان چیزی تصور میتوان کرد و آیا این قوه ایمان غیر از شعاعی از اشعه روح ما که آنهم خود پرتوی از انوار قدرت الهی است چیز دیگری است؟

امروز پس از کشف این حقیقت، علما و حکمای غرب معانی حقیقی بعضی از کلمات عیسی و اسرار حیات بخشیدن او را میفهمند. حضرت عیسی (ع) در چندین جا که کورهارا بینا و فلجهارا برپا و جنبان ساخته بطور وضوح گفته است که : «ایمان شما را نجات داد» و در جای دیگر نیز گفته است «شما ایمان خودتان را کامل کنید آنوقت کوهها را از جای خود میتوانید تکان بدهید»

این است که امروز هم در میان معتقدین مسیح اشخاصی هستند که بقوه ایمان نه تنها خودشان را شفا میدهند بلکه دیگران

را هم نجات می بخشند و حتی میگویند که هر فرد بشر بقوه ایمان میتواند خود را بمقام مسیح برساند و مانند او مظهر قدرت خداوندی گردد و این هم عین حقیقت است چنانکه در انجیل هم مذکور است که عیسی گفت: اگر شما ایمان خودتان را کامل کنید معجزه هائی نشان خواهید داد بالاتر از آنهائی که من نشان دادم.

پس خلاصه کشفیات فنون روحی این است که قوه ایمان که از زمان دیرین تا کنون این همه سحرها و معجزه ها بجا آورده است منبع آن در نفس روح هر فرد انسانی است نه در خارج. بدین جهت کسیکه ایمان ندارد فایده هم نمیرد و کسیکه قوه ایمان دارد ولو اینکه سنگ و چوب را منظور ایمان خود قرار دهد باز ثمره آنرا خواهد دید چونکه قوه ایمان او از نفس خود او حاصل میشود.

درین صورت هر کس میتواند قوه ایمان خود را تقویت کند و آن قوه را در راه سعادت و صحت خود و دیگران بکاربرد یعنی طبیب خود و شفا بخش خود و عیسای خود گردد.

چنانکه گفتم قوه ایمان اولین مرتبه قوای روحی است که بدان وسیله روح را تغذیه و تصفیه میکنیم و همینکه شخص این مرتبه را طی کرد یعنی از ته دل بقدرت خداوند و قدرت روح انسانی ایمان آورد روح او آزاد میشود و پروبال میگشاید و در عالم قدرت ربانی پرواز مینماید و با قوای دیگر خود که بعدها خواهیم دید سحرها و معجزه ها نشان میدهد و اسرار خلقت را برای ما مکشوف میسازد. از شروح فوق معلوم شد که قوه ایمان اولین قدمی است که باید برداشت و این نخستین قدم در تداوی امراض فردی و اجتماعی مهمترین وسایل روحی بشمار میرود.

ب عبارت دیگر تکمیل قوه ایمان اساس اصول تداوی روحی را تشکیل میدهد.

چنانکه هر فرد بشر روحی برای خود دارد هر ملت و جامعه نیز روح خاصی برای خود دارد که آنرا روح ملی و یا اجتماعی مینامند .

این روح عبارت است از مجموع قوایی که از روحهای افراد آن ملت متراکم و مجتمع میشود و شکل مخصوصی بخود میگیرد، این روح اجتماعی نیز ناچار قدرت و قوایی را داراست که اگر بخوبی کشف و صرف شود مایه نیک بختی و ترقی ملت خواهد شد .

قوه ایمان را در حیات اجتماعی ملتها در شکل آمال ملی و یا «ایده آل» پیدا میکنیم . هر ملت مانند هر فرد نسبت بقوت و بزرگی و تکامل آمال ملی خود ، دارای عظمت و شوکت و اقتدار و نفوذ خواهد شد . تأثیر را که قوه ایمان در حفظ حیات و اجرای قدرت افراد تولید میکند همان را با هزاران مرتبه بالاتر ، قوه ایده آل ملی در سر نوشت ملت ها بجا می آورد .

در قرن های گذشته و هنوز هم در نزد بعضی از طوایف و ملل ، دین و یا مذهب جای ایمان اجتماعی و ایده آل ملی را گرفته بود ولی در نتیجه تکامل افراد عامه و در تأثیر جهالت و خود پرستی علمای روحانی ملل ؛ ادیان و مذاهب نفوذ قدیم خود را از دست داده فقط گاهی وسیله هیجانهای آنی و ناگهانی و یا آلت اجرای مقاصد حکومت های جسمانی شده اند . (۱)

امروز عقاید دینی نمی تواند برای ملتهای متمدن و متمدن یک ایده آل ملی بشود و حتی حب وطن نیز که قرن ها جان شین ایمان دینی بوده است از بسیاری از ملتها رخت پر بسته و جای خود را

(۱) درین باب رجوع شود بمقاله «دین و ملیت» در شماره اوّل سال سیم ایران شهر .

به ایده آل‌های دیگر داده است .

آیا این ایده آل ملی و بعبارت دیگر ایمان اجتماعی عبارت از چه باید باشد . این ایمان اجتماعی عبارت است از اینکه آن هیأت جامع، اعتقاد کند باینکه وجود اودرین عالم برای ادای يك وظیفه مقدس و مهمی است و برای ایفای این فریضه نیز قدرت کافی را خداوند باو بخشیده است .

البته هیچ شکی نیست که هر ملتی درین سرزمین مانند هر فرد يك سرنوشتی دارد که باید انجام دهد و گرنه در خلقت او حکمتی نمی ماند و خداوند حکیم بی نا دوراست از آفرینش بی حکمت .

این وظیفه مقدس و علت غائی حیات اجتماعی هر ملت عبارت است از تأمین زندگانی و آسایش افراد خود تا هر فرد با کمال آزادی آنهمه قوه‌ها را که خداوند درو ودیعه نهاده بمیدان ظهور آورد وهم جنسان خود را از فیض آنها بهره ور سازد و بدین وسیله قانون تکامل را تقییب نموده خود را بدرجه کمال رساند .

هر وقت تخم يك چنین ایمان قوی در دل‌های افراد يك ملت روئید وریشه دوانید وباغبانان آن ملت یعنی زمامداران روحانی و جسمانی اوبه نگهداری وسیراب کردن آن درخت زندگی بخش ، بذل همت و صرف غیرت کردند آنگاه آن ملت ثمره آبدار آن شجره قدرت را خواهد چید و کام خود را همواره از آن شیرین خواهد ساخت . این ثمره جز استقلال وعظمت و قدرت وسعادت چیز دیگر نیست .

برعکس در نزد هر قوم که این ایده آل و ایمان اجتماعی از ریشه کنده شد و افراد وسر پرستاران اوفقط برای تسکین شهوات شخصی خود کوشیدند و «دم غنیمت است» گفته آتیه را نیندیشیدند

و حیات فردی را قیمت و اهمیت ندادند ، در آن قوم گل‌های شهامت و عظمت و استقلال نفس و غرور ملی و ایده آل اجتماعی می‌خشکد و جای آنها را خارهای بیچارگی و فقر و ضلالت و جهالت و سفالت میگیرد .

امروز که از عنایت ربانی درهای امید و نجات بروی ملت ایران باز شده است باید بوسیله يك معارف صحیح و با يك همت بلند هر چه زودتر يك ایده آل بزرگ و قوی دردلهای افراد او و بخصوص در قلوب افراد نژاد نو تولید کرد تا ب عظمت و وظیفه ملی و بقدرتهای روحی خود پی برده بسر پنجه کوشش متمادی ، زنجیر اسارت فقر و ناتوانی و سستی را درهم بشکنند و خود را بمنبع فیض استقلال ذاتی و اعتماد بنفس رسانیده مانند نژاد آنگلو- ساکسون نه تنها خود را سر بلند و حکمران ، بلکه سر مشه درخشانی برای جهان بنان سازند .

قوه فکر و قدرت آن

« سر قضا که در نتق غیب منزوی است »

« مستانه‌اش نقاب ز رخساره بر کشیم »

قوه دوم از قوای خالقه روح انسانی قوه فکر و خیال است ولی پیش از داخل شدن بدین محبت و شرح دادن چگونگی این قوه، لازم میدانم که باز چند سخن درباره قوه نخستین یعنی قوه ایمان بگویم :

قوه ایمان چنانکه گفته شد سرچشمه قوای خالقه روح است و اساساً بدون داشتن این قوه، از قوای دیگر روح استفاده کردن محال است چونکه قوای خالقه روح با حواس ظاهری ما دیده و محسوس نمیشود ولی وجود آنها و تأثیرات آنها مانند خود روح قابل انکار نیست . پس برای قبول وجود آنها جز قوه ایمان وسیله دیگر نداریم و این قوه ایمان یک اعتماد و اعتقاد راسخ و محکمی در قلب و افکار ما تولید میکند که بدان واسطه از قوای دیگر فایده میبریم .

قوة ایمان ، ما را تا بارگام جمال روح انسانی میرساند
و پرده از جمال آن شاهد ربانی وقوة خالقه سبحانه بر میدارد و
آنوقت ما میتوانیم جلوه های حیرت بخش و قدرت نمون آن روح
را تماشا و خود را از فیوض زندگی بخش آن جمال سیراب
کنیم .

چون در تدقیق هر يك از قوای دیگر روح همیشه محتاج
بیاری و همراهی قوة ایمان هستیم زیرا در جلو بسیاری از مسائل
و نتایجی که خواهیم دید تصادف و تصادم با حس شبهه و گمان خواهیم
نمود ، یعنی در صحت و حقیقت آنها در ابتدا شك عارض خواهد
شد چونکه نمیتوانیم بزودی نوامیس طبیعی و قوانین خدائی آنها
را کشف کنیم و لهذا قوة یقین ما متزلزل میتواند بشود پس در
همین جاست که قوة ایمان بمدد ما میرسد و ما را راهنمایی میکند
و از مضرات شك و شبهه میرهاند و بهمین جهت است که می بینیم
کسانی که رخنه و سکته در قوة ایمان آنان وارد شده است از نعمت
راحت وجدان و اطمینان قلب و سعادت باطنی محروم میمانند و
هرگز قوای خالقه روح در وجود آنان مقرون با جابت نمیگردد
چونکه قوة ایمان وجود ندارد و یا بسیار ضعیف است .

عقلاً و علماً ثابت شده است که ترس محو کننده کامیابی و
کشنده قوای ظاهری و باطنی انسان است . در همه کارها هیچ چیز
بیش از ترس زهرناکتر و مضرتر نیست . چه فرصتهای گرانبها
که در حیات افراد و یا ملتها در نتیجه ترس از دست داده و چه
بدبختی ها که ازین منبع ضعف زائیده شده است .

مسئله ترس در تعلیم و تربیت و از آنجا هم در سر نوشت
اطفال نفوذ کلی دارد و بسیاری از ناخوشیهای اجتماعی مانند
ضعف اراده و نداشتن قوة تمیز و سرعت محاکمه و تصمیم و مبتلا

شدن به کمروئی و شرم بیجا و مسکنت و زبونی و بزدلی و امثال اینها همه زاییده ترس میباشد که باید بکلی آن را در تربیت خانگی و دبستانی از میان برداشت. لیکن این مسئله مخالف اطاعت و فرمانبری و دیسپلین نمی باشد .

شبهه وشك نیز کمتر از ترس، مضر و مهلك نیست و بلکه پیشرو ترس میباشد و مخصوصاً در مسئله ایمان و عشق ، زهر قاتل است . ایمان و عشق هرگز با شبهه وشك یکجا نمی توانند بشوند و با هم مانند آب و آتش اند . هر جا شبهه وشك پا نهاد عشق و ایمان رو بگریز می نهند و در هر دل که شك و شبهه رخنه کرد خانه عشق و ایمان خراب میشود و برعکس در هر جا که سلطان عشق و ایمان حقیقی خیمه زد لشکر دیو ترس وشك و شبهه تاب مقاومت نمی آورد و مانند ظلمت در پیش نور نا بود می گردد .

علم ناقص سرچشمه و گهواره شك و شبهه است . ازین جهت است که مردم عوام کمتر دوچار این غول عقل فریب میشوند و بآن جهت در کارهای خود بی ترس و غیر متزلزل و جسورانه حرکت میکنند و موفق هم میشوند . همچنین مرد عالم کامل که در بوته معرفت ، آخرین ذرات ترس وشك و شبهه را سوخته باشد در کارها و مقاصد خود تزلزل و تردید نمیشناسد و دیو شبهه را بحجله گاه دل و عقل خود راه نمیدهد .

لیکن بدبخت کسی است که حدود عوامی را تجاوز کرده و بسرحد عقل و علم کامل هم نرسیده است . او مورد هجوم شیاطین شك و هدف تیرهای زهرناك شبهه می گردد و در کارها و نیات خود همیشه بی عزم و جسارت گرفتار تردید و دودلی میشود . پس قبلاً باید اهریمن شك و شبهه را از دربار دل بیرون کرد تا سلطان عشق و ایمان در تخت فرمانروائی جا گیرند .

باری چون در هر قدم که جلوتر در این راه برویم بدین
 قوه خالقه محتاج تر خواهیم شد و تأثیرات آن را خواهیم دید
 لهذا پیش از همه باید این قوه را در نفس خود تغذیه و تقویت
 کنیم یعنی بقدرت قاهره خداوندی و بقدرت خالقه روح انسانی
 ایمان بیاوریم و اعتماد کامل و اعتقاد راسخ داشته باشیم .

این نکته را هم باید تکرار کنم که امروز فناً ثابت شده است
 که اکثریت امراض و علل فردی و یا اجتماعی در نتیجه ضعف
 قوای روحی تولید شده و یا کسب شدت کرده و میکند و بدین
 مناسبت بمحض تقویت قوای خالقه روح صحت و شفای کامل حاصل
 میگردد و این مطلب بخوبی در طی این مشروح ها ثابت
 خواهد شد .

حالا باید دید قوه فکر و خیال چیست و تأثیرات آن
 کدام است ؟

قوه فکر چیست ؟

بوع بشر تا روزیکه پی بقوای باطنی و روحی خود نبرده
 بود تصور میکرد که غیر از حواس پنجگانه هیچ قوه دیگری را
 دار نیست و از آن جهت هر حادثه و واقعه ای را که نمیتوانست با
 حواس پنجگانه حس کند و حکمت آن را بفهمد ، یا آنرا بقوای
 آسمانی نسبت میداد مانند اکثر اقوام وحشی و ابتدائی و یا اصلاً
 وجود آنها را انکار میکرد مانند بعضی از علما و فلاسفه
 مادی اروپا .

اما از رُوزیکه فنون طبیعی مانند فیزیک و شیمی و نباتات و حیوانات و غیره ترقی کرد و هزاران قوانین لایتغیر طبیعی را کشف کردند پی بوجود بسیاری از قوای محرکه و جاذبه و غیره بردند که اکثر آنها نامحسوس بود و هنوز هم چگونگی خیلی از آنها معلوم نیست ولی تأثیرات آنها را می بینند و از آنجا وجود آنها را قایل میشوند و میگویند هر چیزیکه با حواس ما محسوس نشود لازم نمی آید که وجود نداشته باشد چنانکه امواج صدا و الکتریک و قوه رادیوم و تلفن بی سیم را نمی بینیم ولی در وجود تأثیرات آنها بهیچوجه شبهه نداریم .

در زمینه قوای باطنی و دماغی انسان هم درین اواخر بدین نتیجه رسیده اند که اولاً وجود روح را با اینکه باهیچیک از حواس خود حس نمیکنیم قایل شده اند و ثانیاً قوای خالقه روح را بوسیله خود آن قوا کشف و قوانین آنها را تا یکدرجه معین نموده ، خواص و صفات آنها را معلوم ساخته ، راه کار انداختن و استفاده کردن از آنها را هم یاد گرفته اند و از تأثیر این قوه ها پی بوجود و هستی آنها برده و میبرند ، چنانکه هر نفس ذیشعور از آثار خلقت عالم پی بوجود واجب الوجود تعالی میبرد .

در میان این قوای خالقه روح انسانی ، قوه فکر درجه اول را دارد و اگر بخوبی تأثیرات آنرا پیش چشم بیاوریم و بسنجیم می بینیم که قوه فکر بزرگترین و قاهرترین و قادرترین و عالیترین قوه ایست که تاکنون نوع بشر کشف کرده است زیرا هر قدرتی که در قوه های دیگر طبیعی مانند الکتریک و رادیوم و رو نتگن و غیره دیده میشود درجه ما فوق آنها در قوه فکر موجود است و همین قوه فکر اولاً وجود روح را ثابت میکند و ثانیاً انسان را از حیوان تمیز میدهد .

عظمت و برتری و برتری قوه فکر از قوای دیگر از اینجا معلوم میشود که هر قوه دیگر که تصور کنید زماناً و مکاناً محدود است ، مثلاً قوه حرارت و بخار و نور و الکتریک و رادیوم و هر قوه دیگر که اساس ترقیات فنی و علمی امروزی را تشکیل میدهند يك حدود معین دارند یعنی دزیک زمان و مکان محدود بعمل می آیند که از آن تجاوز نمیتوانند بکنند ، چنانکه درجات حرارت و بخار و نور و صدا و طول امواج الکتریک و سایر قوه ها و همچنین مدت تکون و تولید قوای دیگر را مانند معادن و رادیوم و غیره حساب کرده اند و میدانند ، ولی برای قوه فکر زمانی و مکانی پیدانیست و نمیتوان هم معین کرد بدین قرار برای قوه فکر زمان ماضی و حال و استقبال و مکان دور و نزدیک یکست ، چنانکه در يك آن میتوانیم چندین کرور سال قبل را فکر کنیم یعنی بمحض اراده کردن بتفکر این زمان ، فکر ما فوری این زمان را طی میکند و یا وقتی که فکر کنیم چندین میلیون سال بعد فلان ستاره بکره ارض نزدیک خواهد شد فوری فکر ما این چندین میلیون سال را طی میکند یعنی درك مینماید . همچنین مکاناً هم حدودی برای قوه فکر تعیین نمیتوان کرد .

تمام قوایی که بشر تا کنون پیدا کرده است غیر از نور و جاذبه سیارات همه اش محدود بکره زمین است و آنرا هم احاطه نمیتواند کند . و همین قوه الکتریک و تلفن بی سیم اگر فوق العاده ترقی کند همینقدر خواهد توانست دريك آن ، کره زمین را طی نماید و احاطه کند و آسمان پیمایان هم تا کنون بیش از ۵ هزار متر نتوانسته اند بروند . اما در مقابل اینها امواج قوه فکر ، سماوات را می پیماید و اکناف و اطراف فضای بی انتهای کاینات را زیر استیلای خود می آورد چنانکه بمحض تفکر يك ستاره که چندین

میلیون سال نور از ما دورتر است قوه فکر ما تا آنجائی پردوسیر می کند و خلاصه این است که ازلیت وابدیت را درک مینماید .

حکمت این قدرت و قوت قوه فکر که حدودی برای آن پیدا نیست درین است که قوه فکر بزرگترین پرتو روح خالقه انسانی است و مانند روح ، ازلی وابدی است چونکه آن نیز بخودی خود شراره ایست از شعله قدرت خداوندی که کاینات را احاطه کرده است ، از آنجهه قوه فکر نیز مانند روح ، ازلی و بی حدود است و برای نفوذ و قدرت آن نیز حدودی متصور نیست .

تأثیرات قوه فکر

درینجا یقیناً بخاطر میرسد که بسیار خوب ، وجود قوه فکر را قایل شدیم و فهمیدیم که بزرگترین قوه ایست که آنرا حدودی و نهائیتی پیدا نیست آیا چه تأثیراتی از آن بظهور رسیده است و یا میتواند برسد ، چه هر يك از قوای دیگر ولو غیر محسوس باشند يك اثر و نتیجه دارند ، مثلاً الكتریک نور میدهد ، رونتگن از مواد غلیظ نفوذ کرده اندرون چیزها را نشان میدهد ، آتش میسوزاند و امواج صدا بوسیله آلات تلفن بی سیم دریاها و اقیانوس ها را طی کرده صدای ما را بگوشه دیگر دنیا میبرد و قوه بخار بزرگترین کشتیها و چرخها را میگرداند و غیره ... آیا قوه فکر هم چنین تأثیرات مادی محسوس نشان میدهد یا نه ؟

بلی اگر درست غور و تأمل کنیم می بینیم که اساساً قدرت

قوة تفكر را حدودی نیست بلکه تکامل نوع بشر و همه ترقیات دنیا نتیجه قوة فکر است .

اینک چند مثال بدیهی برای اثبات مطلب :

۱ - فقط خلق شدن قوة تفكر، انسان را از حیوان جدا کرده و میکند و اگر قوة تفكر تولید نمی شد و تکامل نمی یافت انسان از درجه حیوانی بالاتر نمیرسید، چنانکه اقوام وحشی که هنوز قوة تفكر در آنها قوت نیافته است به درجه حیوانی نزدیکتر هستند تا بدرجه انسان کامل .

۲ - همه اختراعات و ترقیات عالم از روز نخستین که شروع شده نتیجه قوة فکر است و گر نه اگر قوة فکر نبود انسان مانند حیوانات زیست میکرد و همیشه حیوان میماند و هیچ ترقی و تکامل در عالم بظهور نمیرسید و امروز هم هر قوة تازه ای که کشف و اختراع میشود در سایه استعمال قوة فکر است و اگر بالفرض یکروز قوة تفكر بشر را از دستش بگیرند جهان ما ویران و بیابان میگردد .

۳ - تمام مذاهب و ادیان و فلسفه ها و صنایع مستظرفه محصول قوة فکر است ، چنانکه در دماغ هر يك از صاحبان ادیان و فلسفه و غیره در ابتداء يك فكري مانند شراره كوچك ظاهر شده و کم کم مشتعل تر و روشن تر گشته و يك قسمت از عالم را روشن و منور ساخته است ، یعنی دماغهای افراد دیگر را زیر استیلا و نور خود گرفته و مسخر قدرت خود نموده است . اگر فقط نظری عمیق به تشکیل ادیان و تأثیرات خوب و بدی که از آنها سرزده بیندازیم می بینیم که قدرت قوة فکر چقدر قاهر و قادر و بیحدود بوده است . ببینید این يك كلام حضرت محمد (ص) « قولوا لا اله الا الله » چه انقلابات و تغییرات محیر و خارق العاده در افکار میلیونها بشر و

در مقدرات آنها بوجود آورده است !

آیا چه قدرتی قاهرتر ، قویتر ، متینتر و بالاتر از قوه تلقین ادیان پیدا می شود که چندین هزار سال است که القاء کنندگان آن افکار در گذشته اند ولی قدرت افکار آنان هنوز مردم را بجان هم می اندازد و دشمن یکدیگر می سازد و خون ها میریزاند و یا برعکس دردها را تسکین ، قلبها را تشفی و محبتها را تحکیم و فداکاریهای بزرگ را ممکن و آسان می سازد ؛ اینست که گفتم قدرت قوه فکر را حدود زمانی و مکانی نیست !

در اینجا بی مناسبت نمی بینم که يك مثال تاریخی برای شما بنویسم در بعضی از کتب علمای شیعه مسطور است که روزی یکی از شاگردان حکیم ایرانی ابوعلی سینا بوی گفت که ای استاد محترم با این فضل و فضیلت و با این علم و شرافت که تورا است چرا ادعای نبوت نمیکنی و چرا مردم را بدعوت حق هدایت نمینمائی ؟ ابوعلی گفت جواب تورا در موقع دیگری دهم . پس از چندی روزی با همان شاگرد در ایام زمستان سفر کرد و شبی را در يك ده بایستی بسر ببرند ، هوا بسیار سرد بود و هر دو در يك کلبه خوابیده بودند نزدیک صبح اذان مؤذن آنها را بیدار کرد در آن موقع ابوعلی بشاگرد خود گفت : برخیز و قدری آب از بیرون بیاور تا من بخورم . شدت سرما و تنبلی بر اطاعت و قوه محبت شاگرد غالب آمده و بنا کرد بعد از آوردن که آب سرد درین موقع شب مضر صحت است . ابوعلی گفت همین جا موقع جواب بفلان سؤال تو است . تو که مرا تشویق به ادعای نبوت میکردی و از صمیمی ترین شاگردان من هستی در حیات من امر مرا نافرمانی میکنی و از شدت سرما میترسی و عذر می تراشی ... حق دعوی نبوت شایسته ذات آن کسی است که پس از چندین صد سال در این شدت

سرما امر او را اطاعت میکنند و در بالای بام نام او را ذکر مینمایند .

بلی قدرت قوه فکر بالاتر از این است و اگر درست نگاه کنیم می بینیم که تمام امور امروزی عالم را قوه فکر چند نفر اداره میکند. همه انقلابات و تبدلات عالم خواه سیاسی و خواه اقتصادی و دینی و غیره باشد همه نتیجه تلقین افکار چند نفر صاحب فکر است که سرعت تندتر از برق دماغهای افراد بشر را استیلا و تسخیر میکند و آنها را بکارهای گوناگون و امیدارد و این قدرت قوه فکر آنقدر قاهر است که هیأت افراد ملتها قهراً و جبراً آن را قبول و پیروی میکنند و تمام اعمال و حرکات خود شان را موافق احکام آن میسازند پس آیا بزرگتر ازین قوه محرك و فعال چیزی تصور میتوان کرد و آیا ازین قوه قاهره در نفس خودمان و در راه صحت و سعادت خودمان نمیتوانیم استفاده کنیم؟ بلی فن تداوی روحی ازین قوه قاهره نیز استفاده میکند و راه آن راهم بهمه نشان میدهد و هر کس را قادر با استفاده کردن میسازد. چون در این مباحث چنانکه در ابتداء گفتم اول باید خود این قوه هارا بشناسیم و بعد راه استفاده کردن از آنها را نشان بدهیم، اینست که درینجا بدین اشاره اکتفا کرده بعضی از خواص قوه فکر را ذکر میکنیم و در آن ضمن استفاده کردن ازین قوه هم تا یکدرجه آشکار خواهد شد .

خواص قوه فکر

۱- قوه فکر بوسیله ممارسه توسع و تکامل حاصل میکند

چنانکه گفتم امواج قوه فکر را حدودی نیست و همانطور که امروز ثابت شده است که هر صدائی که در جو هوا تولید میشود و ما می شنویم عبارت از امواج متحرک هواست که بگوش ما میرسد همینطور قوه فکر هم تولید امواجی میکند که غیر مرئی است و مانند اشعه ایست که از دماغ ما سر میزند ولی هیچکس آنها را نمی بیند ، مثل اینکه درد دماغ ما يك مخزن قوه الکتریک است که لاینقطع نشر نور میکند و این انوار باطراف ما پراکنده میشود ولی کسی آنها را نمی بیند مگر وقتی که اجازه بدهیم یعنی آن قوه را بوسیله زبان و یا قلم اظهار کنیم . البته يك فکر تا آن دقیقه که اظهار نشده فقط جعبه خود را یعنی دماغ را منور و متموج می سازد .

ولی همینکه اظهار شد نسبت بقوت و قدرت خود قسمت کم یا بزرگی از محیط خود را هم بتموج و حرکت می آورد و روشن می سازد چنانکه از مثالهای گذشته ظاهر است .

پس درجه طول و بلندی و قوت امواج و یا اشعه قوه فکر به نسبت درجه شدت و قوت قوه فکر است چنانکه در رفتن و بهدف خوردن يك تیر نیز موقوف بقوت بازو و اصابت نظر تیر انداز میباشد .

این قوه قاهره فکر از چه ساخته شده ؟

و منبع آن کجاست و چگونه تکامل مییابد ؟

چنانکه می دانیم مرکز این قوه دردماغ است و هر کسی را خداوند از آن نصیبی بخشیده است و بخودی خود نیز تا یکدرجه نمو میکند ولی اگر بخواهیم نتایج و ثمرات مهم از آن بر داریم باید مانند سایر قوا آنرا تغذیه و تقویت کنیم و مهمترین وسیله تقویت آن ممارسه است یعنی بکار انداختن خود قوه فکر است .

چنانکه هر يك از اعضاى بدن ما بواسطه ورزش و مشق قوی تر
و درشت تر میشود و نشو و نما میکند همانطور قواى باطنى و روحى
ما نیز بوسیله ورزش و مشق و ممارسه يعنى تکرار و اعتیاد، قوت
میگیرند و بزرگتر میشوند و البته این قوه را در هر مجراىیکه بیندازیم
در آن مجرا کار میکند و قدرت خود را در آنجا نشان میدهد
چنانکه اگر قوه فکر را در اعمال زشت و مضر بکار بیندازیم و
همیشه در آن قبیل کارها فکر کنیم قوه ما در آن زمینه پرورش
مى یابد و اگر در مقاصد خیر و نیات پاک و مقدس بکار بریم ثمرات
آن هم نیک و مقدس و صحت بخش خواهد شد .

بدین جهة است که علمای فنى تداوى روحى میگویند هر
قدر در قسمت صحت و سلامت خود فکر کنیم بهمان درجه صحت
و سلامت در وجود ما تولید خواهد شد يعنى قوه فکر ما اعضاى فعاله
بدن ما را در مجرای صحت بکار خواهد داشت و تحریک خواهد
نمود و هر يك عضو شروع خواهد کرد بوظیفه خود عمل نمودن ،
و در اندك مدت تمام چرخهای ماشین بدن و ظایف خود را ادا و
ایفا نموده ما را از فیض صحت کامل بهره مند خواهد ساخت .

این نکته را فوری باید در اینجا یاد آوری کنم که مقصود از
فکر کردن در صحت خود این نیست که شب و روز وقت خود مان
را صرف تفکر در صحت بدن خود کنیم زیرا که این ترتیب مضر
است و ممکن است تولید مالیخولیا و جنون کند، بلکه مقصود این
است که ذهن خود را در موقع تفکر با فکر صحت و سلامت مشغول
سازیم نه با فکر ناخوشی، يعنى بیشتر حالات صحت و خوشی و
تندرستى و گردش و خنده روئى و خوشحالى را از جلو فکر
خودمان بگذرانیم و حتی در پیش چشم خود مجسم کنیم مثل اینکه
اصلا در آن حال هستیم ، نه حالات مخالف صحت را . حتی از شنیدن

و گفتن خبرها و چگونگی ناخوشی دیگران که بدبختانه در مشرق زمین بخصوص در میان زنان عادت بسیار بد و مهلکی شده است بسکلی پرهیز باید کرد و بقول شیخ سعدی خبر بد را بیوم باید گذاشت .

اینکه در هر زمان و حتی درین عهد نیز پاره اشخاص دیده میشوند که اجسام جامد را از دور بحرکت میآورند و از جای خود تکان میدهند خود دلیل بزرگی است باین مسئله یعنی قدرت قوه فکر ...، یعنی این اشخاص امواج قوه فکر خود را طوری تمرکز میدهند و روی هم جمع میکنند مانند قوه بخار که در یکجا حبس کرده باشند مظروف خود را پاره میکند و بیرون میجهد، این قوه نیز بر حسب اراده صاحب خود اشیاء دور را بحرکت میآورد و از جا تکان میدهد مانند قوه برق و الکتریک و غیره .

این اشخاص بدین کار خارق العاده موفق نمیشوند مگر در سایه تربیت و تقویت متمدنی قوه فکر و قوه اراده خود .

قدرت قاهره قوه فکر را در هر يك از اعمال خود و در بدن خود مان هم میتوانیم بخوبی مشاهده و درك كنیم. نه تنها همه اعمال و حرکات ما برانگیخته قوه فکر و قوه اراده است بلکه گاهی بدون يك علت و محرك خارجی و مادی بزرگترین و شدیدترین حرکات را قوه فکر در بدن ما تولید میکند. مثلاً همه مردم بمحض خواندن يك خبر ناگوار « ولو اینکه در اصل اساس هم نداشته باشد » غمگین و مکدر میشوند یعنی این خبر بوسیله قوه فکر اعصاب ما را بحرکت میآورد و حتی بعضی از مردم را بحال غشی میاندازد و بگریه کردن و فریاد کشیدن و دویدن و بسرو صورت زدن و ادا می کنند و برعکس يك خبر خوش و امیدبخش ما را خوشحال و خندان و تر دماغ و چابك و قویدل و بیترس میسازد و بلکه بحال وجد و طرب

ورقص می اندازد .

آیا در این حالات گوناگون کدام قوه است که اعصاب و اعضاء و دست و پا و تمام بدن ما را بحرکت می آورد و بقدر قوه بخار و حرارت الكتریک موجب قوت و جنبش می گردد ؟ آیا جز قوه فکر غیر محسوس قوه دیگری هست ؟ نه ! پس این قوه خالق و قاهره و قادره بیش از آن قدرت دارد که ما تصور میکنیم و اگر آنرا بکار بیندازیم چه معجزه ها که نمیتواند نشان و چه کوهها که از جای تکان بدهد !

چنانکه گفتم وسیله تربیت و تقویت این قوه قادره ، عبارت از مداومت و ممارسه ، یعنی تکرار و مشق کردن و عادت و ملکه نمودن است .

ازینرو اگر طالب صحت و سعادت هستید باید شما هم ازین دقیقه فکر خودتان را تقویت کنید یعنی آنرا تمرکز دهید و فقط در صحت و شفا و قوت و خوشحالی و مسرت فکر کنید و ابداً خیال های ضعف و ناخوشی و ناتوانی و بیحسی و بیحرکتی را بفکر خودتان راه ندهید بلکه همیشه فکر خودتان را در مجرای دیگر بکار بیندازید و هر گونه ضعف و سستی و مرض را هم داشته باشید بکلی فراموش کنید و انکار نمائید آن وقت خواهید دید که این فکر تازه بهر اندازه که ترقی کند و راسخ تر شود یک قوت تازه در بدن شما تولید خواهد کرد و مثل اینکه تمام اعضای شما متمادیاً در زیر تأثیر جریان قوه الكتریک افتاده است ، بی اختیار میل مفراط بحرکت و جنبش و قیام و گردش پیدا خواهید کرد و از تأثیر این قوه ، خودتان نیز بحیرت و تعجب خواهید افتاد .

در اروپا از چند سال باینطرف يك جمعیت مذهبی باسم «عیسویت فنی» ویا فن عیسویت تأسیس یافته که عقاید مذهبی

را با حقایق فنی وفق و مطابقت داده مدعی است که بوسیله دعا و حلوص نیت خود را از هر گونه امراض و درد ورنج شفا می دهد بلکه مانند عیسی بن مریم مظهر اعجاز می گردد و دیگران را نیز شفا می بخشد .

یکی از قوانین و عقاید اساسی این فرقه اینست که اساساً مرض و ناپاکی و گناه زاییده ماده است، خدای متعال خود بری و منزله ازین چیزها است و روح بندگان او هم بری هستند و هر چه هست همه از آلودگی قلب و روح است با ماده و بمحض پاک شدن قلب و روح درد ورنج و تعب و ناخوشی و امثال آنها خود بخود زایل می گردد .

تأسیس کننده این فرقه مذهبی و علمی خانم امریکائی «**مس ماری بیکرادی**» در تألیفات و وعظهای خود چنین میگوید :

«فقط يك حقیقت محض و یگانه موجود است که آنهم خداست و صفات خاصه او حکمت و حقیقت و محبت است هر چه قدرت در جهان هست ازین سه صفت خداوندی تولید شده و میشود . روح انسانی يك شعاعی ازین حقیقت محض یعنی الوهیت است . این حقیقت محض و صفات او ازلی و ابدی است و هیچ وقت کاینات از آن خالی نبوده و نمی تواند بشود .

پس آنچه برخلاف صفات حکمت و حقیقت و محبت است فانی است و زایل شونده و چون ناخوشی و بدی و مرگ و گناه ورنج و درد مخالف صفت حکمت و حقیقت و محبت خدائی هستند ناچار فانی و بی حقیقت میباشند و از قدرت واقعی هم محرومند و بلکه هیچ اند .

اینها تولید شده ماده هستند که خود فانی است و حقیقت ندارد

و چیزی که حقیقت ندارد وجود هم ندارد و از چیزی که وجود ندارد
نباید ترسید .

تداوی جسمانی ماده را بوسیلهٔ ماده می‌خواهد رفع کند در
صورتی که خطا خطا را نمی‌تواند تصحیح کند، اما روح که ازلی و
حقیقی و قادر است میتواند آثار ماده را که ناخوشی و بدی و گناه
است محو نماید . پس کسی که باین حقایق ایمان بیاورد و زندگانی
خود را موافق اینها ترتیب داده با صفات سه گانهٔ خدائی متصف
شود و هر جا پیرو قوهٔ روحانی گردد او از هر گونه درد و رنج و
ناخوشی و گناه و ترس و مرگ آزاد خواهد شد .

این فرقه که هزاران جمعیت‌ها و افراد در تمام اروپا و
آمریکا دارد و تشکیلات بزرگ و وسیعی را دارا می‌باشد این عقاید
و افکار را می‌پروراند و وعظ میکند و در واقع بسیار معجزه‌ها
وقوع می‌یابد و بسیاری از اعضاء آنان از امراض گوناگون شفا
می‌یابند و بدون اینکه دوائی بخورند و یا بطیبی رجوع نمایند .

این فرقه خود يك مثال خوبی است برای ما یعنی برای
نشان دادن تأثیرات خارقهٔ تداوی روحی ، و ممکن است خود
آنان بکنه مسئله واقف نیستند ولی حقیقت این است که با این عقاید
و افکار اولاً يك قوهٔ ایمان کامل در خود تولید می‌نمایند و ثانیاً قوهٔ
فکر خود را من غیر شعور تقویت میکنند و تمرکز میدهند، یعنی جز
بصحت و شفا بچیز دیگری فکر نمی‌کنند و ابداً شبهه و شکی بخود
راه نمی‌دهند و آنوقت این دو قوهٔ خالقهٔ روح یعنی فکر و ایمان کار
خود را میکنند و اعجاز خود را نشان میدهد .

درین جا می‌بینید که چگونه قوهٔ ایمان و قوهٔ فکر لازم و
ملزوم یکدیگر هستند و چگونه قوهٔ ایمان تداوی روحی را تشکیل
می‌دهد ! چگونه این دو قوهٔ همدیگر را تقویت میکنند و چگونه

بوسیله اعتیاد و ملکه ، این قوه ها قویتر و نافذتر میشوند و تأثیرات حیرت افزا بوجود می آورند !

۲ - قوه فکر قوای همجنس خود را جذب میکند و با وی امتزاج مینماید .

خاصیت دوم قوه قاهره فکر این است که يك فکر هر چه میخواهد باشد قوای دیگری را که از جنس خود باشد جذب میکند و با اینکه خود را بدان قوه میرساند و با آن هماغوش و ممزوج میگردد .

این يك قانون ازلی و ابدی طبیعت است که در تمام ذرات عالم حکم او جاری است ولی ما ملتفت نیستیم و محسوس نمی بینیم . لیکن اساساً همه کاینات جز يك قوه جذب و انجذاب چیز دیگر نیست . بعضی ازین قوه ها را میتوان دید و حس کرد مثلاً آب و جیوه همیشه مایل اند که خود را بهم جنس خود برسانند و قوه الکتریک که دورشته دارد مثبت و منفی همیشه همدیگر را جذب میکنند و تا بهم نرسیده اند آن نور و قوه روشنائی که ما منتظریم حاصل نمیشود ! ...

درینجاست که مولوی معنوی يك حقیقت باهری را کشف کرده و اظهار نموده است .
ذره ذره آنچه در ارض و سماست

جنس خود را همچو گاه و کهر باست

حالا این قانون طبیعی را در معنویات و قوای روحی نیز میتوانیم آشکار به بینیم و از آن استفاده ها کنیم . این مسئله را بخوبی در مسئله محبت و عداوت میتوانیم پیدا کنیم چنانکه گاهی اشخاصی را می بینیم که بدون حرف زدن و سلام و علیک گفتن يك حس محبت در قلب خود مان نسبت با آنها حس میکنیم و گاهی هم

برعکس میشود ، این از اینجهت است که در خواص قوای روحی ما و آن اشخاص توافقی هست و آنها همدیگر را جذب میکنند بدون آنکه ما آنها را ببینیم چنانکه خواجه شیراز اشاره بدین نکته فرموده و گفته است :

اینهمه مهر و وفائی که میان من و تست

با خود آوردم از آنجانه بخود بر بستم
و حتی این جذب و انجذاب در میان اشخاصی که همدیگر را ندیده اند و فرسخها دور هستند نیز پیدا میتواند بشود زیرا چنانکه در ابتدا گفتم برای قوه خالقۀ فکر حدود زمانی و مکانی نیست و امواج او دریاها و اقیانوسها و کوهها و دره ها را بکمتر از يك چشم بهم زدن طی میکند و بهمجنس خود ملحق میگردد .
يك مثال باهر دیگر که این جذب و انجذاب قوای روحی را ثابت میکند این است که گاهی در سرمسئله حسن و جمال میان مردم اختلاف واقع میشود و آنچه بنظریکی زیبا میآید دیگری را زشت مینماید و بیچاره هادرینخصوص بهم ضدیت و مخالفت میکنند در صورتیکه حکمت آنرا نمیدانند .

مثلا در تماشای جمال طبیعت و یا يك شخص زیبا آنچه نظر مرا جلب و روح مرا جذب میکند غیر از آن چیزی است که نظر و روح دیگری را جذب میکند زیرا که خواص و صفات و تمایلات قوای روحی در هر کس یکسان نیست و ازینرو هر کس میکوشد که تمایلات روحی خود را میزان و مقیاس حسن و قبح قرار دهد . و نیز ازین جهت است که وقتی میبینیم يك مرد نیک سیرت خوب صورت يك زنی عاشق شده یا تأهل کرده است که در نظر ما و جاهت و لیاقتی ندارد تعجب میکنیم و حتی افسوس میخوریم و دیگر نمیفهمیم که قوای روحی آنها باهم ساخته و هر

يك در ديگرى حسنى پيدا كرده كه ما آنرا نمي بينيم و حس هم نمي توانيم كنيم و بقول سعدى نمي توانيم از دريچه چشم مجنون نگاه كنيم و بدین جهت برای ما عجيب و غريب می آید .

باری این مثالها را نمي خواهم بیش ازین طول بدهم مقصود این است كه اولاً تمایلات و صفات و شدت و ضعف قوای روحی در هر كس طور ديگر است و ثانیاً این قوای روحی كه قوه فكر نیز یکی از مهمترین آنهاست جنس خود را جذب مي كنند و با و ملحق شده بقا و دوام خود را بدان وسیله حفظ و تأمین می نمایند و این خود مقتضای قانون ازلی خلقت است و تكامل نوع بشر و سایر موجودات جز بدین وسیله ممكن نیست .

درین حال كه ثابت شد هر فكر همجنس خود را جذب مي كند و با آن متحد می گردد باید بخوبی فهمید و نتیجه گرفت كه اگر فكرهای مایعنی امواج قوای روحی و این اشعه قوه فكر كه از مخزن دماغ خود بیرون می فرستیم از هر جنس باشد در محیط خود تمام امثال خود را جسته و با آنها ملحق شود قوت تازه خواهد گرفت ، مثلاً اگر همه افكار ما تمرکز در صحت و مسرت و رضا و پاكدلی و محبت و شادمانی كند در هر جا كه ازین گونه قوه ها باشد آنها را پيدا كرده امتزاج خواهد كرد .

ازینرو این گونه قوای فكري ما قوت و توسع نموده محیط بدن و تمام اعضای ما را در زیر نفوذ خواهد گرفت و ما از يك نوع امواج زندگی بخش صحت افزا و شاد كننده محاط خواهیم شد و ازین نعمتهای الهی متنعم خواهیم گشت .

بدین جهة است كه گفته اند محبت كیمیای سعادت است ، زیرا مرد هر قدر محبت كند تأثیر روح بخش آن ده مقابل شده بخودش بر میگردد و مثلاً اگر شما بده نفر محبت كنید یعنی قوه

فکر خودتان را با محبت نسبت بایشان آمیخته بقوای فکری آنان برسانید امواج محبت ده نفر با محبت خودتان هم آغوش شده بخودتان بر می گردد و اگر صد نفر را دوست دارید صد برابر و اگر هزار نفر را محبت بخشید هزار مرتبه امواج محبت از خارج بطرف شما پرواز و جریان میکند و بدین قرار هر چه بالاتر بروید بهمان درجه بیشتر مظهر اعجاز قوه محبت میشوید ... و آیا برای کسی که از هر طرف با هزاران امواج محبت محاط بوده باشد دوچار غم و کدورت و رنج و زحمت شدن متصور است ؟ نه ! زیرا این نوع تظاهرات، دیگر بوی راه نمی یابد چونکه در میان يك قلعة مجکم از انوار و امواج محبت محفوظ و مصون است . این است سرعشق و جذبه الهی که گاهی در دل های اهل حق شعله ور شده و آنها را طوری از امواج و انوار عشق محاط کرده که سخت ترین آزارها و شکنجه ها را حس نکرده اند و بلکه آنها را تظاهرات همان عشق دانسته و با دل سرشار از ذوق آنها را استقبال کرده اند و گوارا و خوش دیده اند .

می بینید چون حدیث عشق بمیان آمد چگونه قلم از دایره وظائف خود قدم بیرون نهاد و بشرح های دیگر پرداخت .

آری آری سخن عشق نشانی دارد

غرض من بیان کیفیت جذب و انجذاب قوای فکریه بود که چگونه چون کاه و کهر با هم دیگر را جذب میکنند و یکدل و یکجهت میشوند و بقوت و قدرت خود می افزایند و سحرها و معجزه ها نشان میدهند چنانکه در همین آن که من این سطرهارا مینویسم امواج تندسیر قوه قاهره فکر من طی مسافات کرده با قوای خالق فکر شما امتزاج میکند باهم هماغوش میشوند و بقوت و بقدرت خود

افزوده محیط بدن و تمام موجودیت شما را با انوار خود روشن کرده و با جریانهای سیال و الکتریک خود بهیجان و جنبش میآورند و یکدفعه تکان داده بشما تلقین میکنند و روح شما را خطاب کرده میگویند :

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمن تونه این کمج محنت آباد است

برخیز ! ای مظهر قدرت خداوندی ! این جامه ضعف و سستی دیگر زینبده پیکر تو نیست !

برخیز و آنرا از خود دور کن و خلعت زیبای قوه ایمان بقدرت خداوندی را بپوش و خود را از چشمه زندگی بخش و قدرت خالق روح خود سیراب کن !

تو که امواج بی پایان قدرت خدائی اطراف تو را فرا گرفته و انوار قدرت قاهره روح بوسیله تنفس تمام ذرات بدن تو را بنور خود غرق کرده و با جریان خون قوه سیاله قدرت را به همه اطراف و اکناف بدن تو میرساند ! نباید در جای خود بیحرکت بمانی ! برخیز و این کابوس ضعف و سستی را از خود دور نما و در دریای بیکران قدرت خداوندی شست و شو کن و سجده شکر بجا آور که تو را مظهر قدرت خود ساخت و از هر گونه رنج و درد و ناخوشی آزاد نمود .

آری جلوه قدرت خدائی بیش از این هاست و نسبت به ظرفیت هر فرد در جسم او نمایش میدهد . و اگر امروز در وجود شما تظاهری ظاهر سازد جای حیرت نیست و بلکه اگر اثری از آنرا حس نکنید مایه تعجب باید شود .

شخص مدقق هر قدر اساس این همه معجزات و سحرها را که عالم طب و شفایابی از امراض جسمانی و روحانی از روز اول بظهور

رسیده تدقیق کند بالاخره بدین حقیقت خواهد رسید که منبع و محور و محرك همه اینها قوه ایمان و قوه فکر بوده است و چون مردم مؤثر حقیقی را ندیده و کشف نکرده اند این است که نسبت شفا و معجزه ها را بچیزهای دیگر و باشخاص دیگر داده اند و اصلاً نتوانسته اند درك کنند که این منبع قدرت و حیات در نفس خودشان بوده است نه در خارج .
چنانکه گفته اند:

توئی که مظهر ذات و صفات انسانی
بملك صورت و معنی تو عرش رحمانی
کتاب جامع آیات کاینات توئی
از آنکه نسخه لاریب فیه را جانی
اگر بکنه کمال حقیقت بررسی

ز خویشتن شنوی آن صدای سبحانی
آری حالا حقیقت را خودتان درك میکنید منتها باید اگر
ادنی شبهه ای عارض شود بقوت ایمان و اعتماد خودتان رفع کنید
و یقین نمایید که در صحنه قدرت خداوندی چیز محال صورت
امکان نمی پذیرد .

عجالتاً نتیجه ای که ازین دو فصل باید گرفت اینست که .
اولاً اعتماد کامل و ایمان لایتنزل بقدرت قاهره خداوند
و بقدرت خالق روح انسانی باید داشته باشید و بهیچ وجه کمترین
شبهه را بخود راه نباید بدهید .

و ثانیاً بقدرت محرکه و فعاله و سیاله قوه فکر که شعاعی
از اشعه روح است ایمان آورده و عقیده راسخ داشته باشید .

ثالثاً اگر کسالت مزاجی و یا روحی و معنوی داشته باشید
تمام قوای فکری خودتان را بصحت و سلامت و حرکت و گردش

و تفريح و سياحت و شادی و زنده دلی منعطف بسازيد يعنى هميشه
فكر و يقين كنيد كه شما صحت كامل داريد و قادر بر حركت هستيد
و اگر خدا نكرده مريض بستري هستيد ، فكر كنيد در فلان جا
گردش مينماييد و بفلان شهر سياحت و سفر كرده و مي كنيد و اسب
سواري و ژيمناستيك و فوتبال بازي مي نماييد ... و يا در بزم
دوستان جاني كه آزاده از آلايش هاي دنياي فاني هستند روح
خودتان را از باده ذوق روحاني سرمست جاوداني ميسازيد ...
هميشه در پيش چشم خودتان اين اعمال را مانند پرده فيلم
سينما بگذرانيد و جز اينها بهيچ چيز ديگر فكر نكنيد و هيچ چيز
ديگر را نگذاريد جلو چشمتان بيايد .

گرچه هنوز قبل از شرح كامل از تمام قواي خالقه روح
ترتيبات مرتب و دستور العمل مخصوص را براي مداومت و عمل
كردن نخواهم نوشت ولي اين چند اشاره كه كردم براي اين است
كه از حالا زمينه را حاضر كند و تاثيرات آن قوه ايمان و اعتماد
شما را قوت دهد تا نتايج ديگر سريعتر و تندتر بظهور برسد .
در بحث آينده قوه خيال را كه آنهم نوعي از قوه فكر است
ولي بعضي صفات مخصوص و تاثيرات مهم دارد تدقيق خواهيم
نمود و روز بروز تاثير همين مطالب و ايضاحات را خودتان حس و
درك خواهيد كرد و اگر هم نتايج سريع و فوري نبخشد يقيناً يك
بهبودي جسماني و خوشحالي و فرح روحاني را توليد كرده قوه
ايمان و اعتماد شما را آماده و حاضر بقبول قدرت خالقه اين قوه ها
خواهد ساخت و آنوقت تاثير آنها سريعتر و تندتر بظهور خواهد
رسيد و هر گونه شك و شبهه را زایل خواهد كرد و آن دقيقه كه
بدين نعمت يعنى ازاله شك وريب نايل شديد زنجير هاي مرض و
ضعف و بيحالي را پاره خواهيد كرد و از كار بردن ساير تدابير

و اعمال بی احتیاج خواهید شد.

اگر این سطرهارا که عبارت از رشته های تاردلی است که نسیم مهر الهی آنرا به اهتزاز آورده با چشم بینای دل خوانده باشید یقیناً تا کنون انقلابی در طرز تفکر و ایمان شما بعمل آمده است و در اعماق روح خودتان پاریزهای تأثرات و ارتعاش های روحانی حس کرده اید.

این خود دلیل بر قوت گرفتن ایمان و بکار افتادن قوای دیگر روحی شماست و هر چه مداومت و استقامت ورزید بهمان درجه زودتر و یقین تر بمقصد خواهید رسید و روز بروز از هر خفه جسمی و روحاً حالتان بهتر خواهد شد و بجهان تازه ای که در آن اثری از بیماری و درد و رنج ظاهری و باطنی نیست قدم خواهید گذاشت و در جلو تجلیات قدرت خداوندی و اعجازهای قدرت روح خودتان سجده شکر بجا خواهید آورد و خواهید گفت :

سألها دل طلب جام جم از ما میگرد

آنچه خود داشت زیگانه تمنا میگرد

ازین تحقیقات میتوان فهمید که قوه تفکر در اخلاق و سر نوشت ملتها تا چه پایه نفوذ و دخالت دارد و معارف يك ملت که غذای روح اجتماعی اوست تا چه اندازه از انتشار افکار منفی و سقیم در میان افراد مسئول میباشد.

معارف يك مملکت بوسیله تدریسات و مطبوعات و انتشارات، هر روز و هر ساعت ملیاردها امواج افکار برای استیلای دماغها و قلب های افراد بیرون میفرستد و چنانکه دیدیم این امواج نه تنها محو نمیشوند بلکه بموجب قانون طبیعی مانند دانه های لطیف برف که بوسیله چرخیدن رویهم درشت شده و بمحض اصابت برودت

منجمد و بقدر يك گلوله سرب سخت و مهلك ميگردد اين افكار
نيز با همجنسان خود وصلت و اتحاد کرده بر قوت و قدرت خود
مي افزايند .

پس اگر اين افكار روزانه ، منفی و مضرو محرك احساسات
ناپاك باشد بهمان درجه فساد اخلاق در مملكت شيوع پيدا کرده
دلها و دماغهای ضعيف و مستعد را بخصوص در جوانان معصوم استيلا
خواهد نمود و آنان را براه كج سوق خواهد داد . در نتیجه اين
تأثيرات مخرب ناچار سرنوشت ملت هم سپاه و روزگار عزت و
عظمتش تباه خواهد گشت .

نفوذ و قدرت خالقه فکرها در میان پیغمبران بیش از همه حضرت
زردشت و «بودا» درك نموده و در عهدیکه جهالت مانند تاریکی
شب يلدا جهان را فرا گرفته و از فن روحیات نام و نشانی و بویی
در میان نبود آنها را بجهانیان اعلام نموده اند . گرچه از تعلیمات
دینی زردشت چیز مهمی باقی نمانده است ولی همینقدر برای نشان
دادن درجه بلندی فکر از کافی است که اندیشه خوب را هم با
گفتار و کردار نيك همعيار شمرده و جزو اصول دین خود قرار
داده است .

اما «بودا» اين حکمت را بعاليترين وجهی بيان و تفسير
کرده و حقیقتی را که امروز علمای مغرب زمین از پرتو هزاران
زحمت و تدقیقات بعقیده خودشان کشف کرده اند ، آن حکیم
روشن ضمير و بينا دل مشرق چند هزار سال پیش درك نموده و پرده
اسرار را از چهره زیبای آن برداشته و گفته است :

«هرچه ما هستيم مخلوق افكار خودمان می باشيم . همه
چیز بر اساس افكار ما بنا شده و از افكار ما بوجود آمده است .
هر صاحب دلی که غور و تفکر کند یقیناً خواهد دریافت

که این فکر محض حقیقت است چنانکه شهریار کشور معرفت ملای
رومی مولوی معنوی همین حقیقت را در دو بیت جامهٔ تعبیر
پوشانده و گفته است :

ای برادر تو همین اندیشهٔ ما بقی تو استخوان و ریشهٔ
گر بود اندیشهات گل گاخنی و ز بود خاری تو هیمه گلخنی
آیا اگر این حقایق را بوسیلهٔ یک معارف صحیح بدماغ
خسته شده ملت ایران تلقین کنیم، بکالبد ناتوان او روح تازه
نخواهد دمید و در نهاد او آتش خاموش شدهٔ زندگی را از نو
روشن نخواهد ساخت ؟

وقتیکه تخم این افکار در دلهای افراد نژاد نو جایگیر
شد و رو بنمو کردن گذاشت و هنگامی که از پر تو آبیاری یک محبت
خدائی که آنهم ثمرهٔ معارف صحیح می باشد بشکفتن آغازید، آیا
سرزمین ایران که تا کنون از دست ظلم و جهالت قرنهای گذشته
خراب و ویران گردیده است نمونهٔ روضهٔ رضوان و منبع علم و
فضیلت و مدنیت نخواهد شد ؟

اگر در نتیجهٔ تلقین و تزریق افکار حیات زندگی بخش
محبت و شفقت و ترحم و صدق و صفا و وفای و شجاعت و شهامت
و عزت نفس و شرافت در دلهای افراد این ملت خواب آلود بیدار
شود آیا این کشور که نسل دورهٔ جوانی با شرف و عزتی را از
سر نخواهد گرفت ؟

شاید بعضی ها تصور کنند و بایک لبخند استهزاء بگویند که
اینها همه خواب و خیال و آرزو و فال است ولی منم در جواب میگویم
که آیا کدام ترقی و آبادی و تمدن و اختراع و اکتشاف و ظفر را
نشان می توانید دهید که آغازش خواب و خیال نبوده باشد .

من هر وقت حال گذشته و حالیه ایران را پیش چشم خود مجسم
می کنم بی اختیار جلوۀ رخسار آتیه او در صفحه دلم متجلی میشود
و با خود میگویم :

«هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال »
« با که گویم که درین پرده چها می بینم »

قوة خیال و اهمیت آن

« بیا که نقش تو در زیر هفت پرده چشم »

« کشیده ایم به تحریر کار گاه خیال »

با این مبحث يك پرده دیگر از روی اسرار طبیعت و قوای خالقه روح برداشته می شود و شما هم بمنبع فیض و قدرت الهی یک قدم نزدیکتر میشوید .

اگر مطالب مباحث گذشته را بدقت خوانده و فهمیده باشید یقیناً قوة فهم و ادراك شما توسع و انبساط پیدا کرده است و مطالب آتی را هم باسانی و ذوق و لذت تمام درك و هضم خواهید کرد . چنانکه در مبحث گذشته گفتم قوة خیال نیز در اصل جز قوة فکر دیگر نیست یعنی اساس و مبنای قوة خیال همان قوة فکر است ولی چون در شکل و تأثیرات و در شرایط تقویت قدری فرق دارد لهذا این را جدا گانه باید شرح دهم .

قوه خیال که آنرا قوه وهم و تصور نیز گویند و بفرا نسه کلمه
 «ایماژیناسیون» را معادل آن میتوان گرفت قوه ایست که از قوه
 فکر ما منشعب میشود و فرقی با او این است که قوه فکر يك شعاع
 مستقیم خالص و بی زیور و آرایشی است که از روح ما سر میزند،
 در صورتیکه قوه خیال همان قوه فکر است بعلاوه بعضی زینت ها
 و زیورها که باو میبندیم ، و این را باد و مثال توضیح خواهیم داد.
 البته دیده اید که نقاشان وقتیکه میخواهند پیکر يك آدم
 یا يك حیوان و یا تصویر يك منظره و يك بنا را بکشند ، ابتدا با
 قلم سیاه و خطوط اساسی یعنی گرده آنرا روی کاغذ میکشند و
 حدود آنرا معین و میزان بزرگی و کوچکی و خطوط افقی و عمودی
 و غیره آنها را ترسیم میکنند و سپس بجزئیات آن و رنگ و روغن
 زدن آن میپردازند و وقتیکه ما يك تابلوی زیبا و دلگزین و حیرت
 بخش را تماشا میکنیم ، دیگر ما آن خطوط اساسی یعنی گرده
 اولیرا نمی بینیم بلکه تکمیل شده و آراسته شده و رنگ و روغن
 دیده آنرا می بینیم در صورتیکه مبنای اینها همان گرده ساده و
 سیاه قلم بوده است .

همینطور است رابطه میان قوه فکر و قوه خیال ، یعنی فکر
 آن گرده اساسی و ساده و بی آرایش شعاع روحی است ، و خیال
 آن تابلوی روح بخش و دلچسب و چشم خیره کن که اغلب حواس
 ما را جذب و محفوظ و مشغول میسازد . ازینرو میتوان گفت که
 هر خیال يك فکر را در بر دارد و هر فکر را بشکل و لباس يك
 خیال میتوان در آورد .

و نیز البته میدانید که برای مردم بی علم و بی بصیرت يك
 گرده سیاه قلم و ساده يك پرده نقاشی چندان قیمت ندارد و چندان

حیرت انگیز و جالب نظرو فرح بخش و فوق العاده نیست ، چونکه
زینت و آرایش و رنگ ندارد و حواس ظاهری را جذب نمیکند.
ولی همان پرده سیاه قلم ساده در نظر يك صنعت شناس حقیقت بین
ارزش بزرگ دارد و از روی همان گرده قوت قلم و وسعت ذهن
و قدرت تصویر نقاش را میزان خواهد گرفت .

همینطور است در معنویات و قوای روحی . فکرهای ساده و
بی آرایش و بیرونق چندان مصدر التفات و جالب توجه مردم
عوام نمیشود ، و برای این ، لازم است که آنها را بشکل خیال در
آورد یعنی با انواع لباسهای رنگارنگ و چشم خیره کن و جاذب
آرایش داد تا عوام آنها را بپذیرند و مجذوب شوند و چون در
روی زمین اکثریت با مردم عوام و بی بصیرت و سطحی است ، بدین
جهت قوه خیال بیشتر از قوه فکر نفوذ دارد و بلکه اگر بدقت
نگاه کنید مقدرات مردم را فقط قوه خیال خود و دیگران اداره
می کند ! .. و واقعاً اگر قوه خیال نبود میتوان گفت که بشر زنده
نمیتوانست بماند !

و نیز چنانکه بچه ها در حین خریدن لباس و یا بازیچه و
یا کتاب و هر چیز دیگر اصلاً و ابداً ملتفت نمیشوند و دقت نمیکند
که بدانند آنها بادوام است یا بیدوام ، از چه ساخته شده است
و مفید است یا مضر و برای سن او مناسب است یا نه؟ و فقط رنگ
و بزرگی و چگونگی ظاهری آنها را نگاه میکنند و مجذوب رنگ
و شکل ظاهری میشوند ، همانطور در معنویات ، مردم عوام فقط
پیرو تأثیرات و نفوذهای ظاهری میشوند و تنها این اشکال مطمئن
و مدبذب و با حشمت در نظر آنها قیمت و قدرت دارد . همچنین
در نظر دهاتیان و طوایف وحشی رنگهای تند و نقشهای درشت

بیشتر مطلوب میباشد . در اغذیه و سایر لوازم زندگی نیز چنین است .

بر حسب همین حکمت است که در ادیان و مذاهب عالم ، عادات و رسوم عجیب و غریب که اساساً هیچ ربطی بقوانین دین ندارد رواج گرفته و میگیرد و اوهام و خرافات بیشتر از احکام مذاهب نفوذ دارد و اصلاً در میان مردم عوام همین اشکال و حرکات و عادات و رسوم و خرافات ، دین شمرده می شود و بدین جهت از میان برداشتن اینها در نظر او ، از میان برداشتن دین است و بعینه شبیه است باینکه دو پرده نقاشی یکی سیاه قلم اثر دست چیره يك استاد ماهر و یکی دیگر يك پرده درخشان رنگین ولی بی تناسب را جلو چشم يك مرد عوام بگذارید و بپرسید کدام یکی بهتر است ، حتماً آن دومی را خواهد پسندید و همچنین اگر عصاره يك سیب را درست کرده پیش او بگذارید و بگوئید این سیب است و خاصیت و طعم او را هم دارد باور نخواهد کرد زیرا او سیب را فقط با شکل و رنگ و بزرگی مخصوص شناخته است ؛ خلاصه قوه خیال و تصور ، غذای روحی و زمامدار مقدرات اکثریت نوع بشر است .

همینطور است در مسائل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و غیره که قوه فکر یعنی احکام اساسی و حقیقی در نظر مردم قیمت ندارد و فقط او اشکال خیالی و ظاهری را می پرستد و ازینرو نه تنها در مذهب بلکه در شئون زندگی ، او پیروی از قوه خیال میکند نه از فکر و حقیقت . او بلباس و شکل اهمیت میدهد نه بمعرفت و بصیرت . او از قوه ظاهری و محسوس می ترسد نه از قوه معنوی . او عادات و رسوم ظاهری را می پرستد نه احکام و قوانین معنوی را ؛ خلاصه او فریفته اوهام و خیال است و بس .

باری سخن‌درین موضوع بدرازی کشید. غرض نشان‌دادن
فرق میان قوه فکر و قوه خیال بود و گمان میکنم ازین چند
سطر ثابت شد که اولاً هسته و جوهر هر خیال قوه فکر است و
ثانیاً هر فکر را که بخواهیم زودتر انتشار یابد و پذیرفته شود باید
بالباس خیال آنرا ملبس کنیم و ثالثاً هنوز در قرن بیستم امروزی
صدی نودونه اعمال و حرکات و مقدرات مردم روی زمین را قوه
خیال اداره میکند.

بچه‌ها و ملت‌های وحشی بهترین نمونه هستند برای قدرت و
نفوذ قوه خیال، چونکه قوه ادراک و شعور و محاکمه و تعقل در آنها
چندان قوت ندارد و اینها همیشه فریفته شکل و رنگ و صفات
خارق العاده هستند و میتوان گفت که همواره سطح را میبینند و عمق
و حقیقت را درک نمیکنند و اکثریت بشر در این خصوص بچه‌است
باین جهت است که حکایتها و داستانهای عجیب و خارق عادت و
بی‌اساس در آنها تأثیر بزرگ می‌بخشد و با جان و دل آنها را
گوش می‌دهند.

پس ازین مقدمه که تعریف قوه خیال و فرق آنرا با قوه فکر
برای ما نشان داد باید ببینیم که این قوه خیال در صفحه زندگی
شخصی و اجتماعی ما چه نفوذی دارد و در تکامل قوای معنوی و
دماغی ما چه مقامی را دارا میباشد و از نقطه نظر تداوی روحی چه
قیمتی بآن باید داد و چه خدمتی از آن منتظر توان شد؟

نفوذ و اهمیت قوه خیال در تداوی امراض بیش از آن است
که ما تصور می‌توانیم کنیم. امروز ثابت شده است که صدی پنجاه
و بلکه بیشتر از امراض در افراد و در ملت‌ها محصول ضعف قوای
روحی است که آن‌هم نتیجه قوه خیال می‌باشد و چنانکه این

امراض نتیجه خیال است پس بواسطه خود قوه خیال نیز رفع
میتواند بشود.

«کوه» دانشمند فرانسوی ازین راه داخل شده و فقط بوسیله
استعمال قوه خیال (ایماژیناسیون) بسیاری از امراض گوناگون
را شفا داده یعنی تداوی آنها را بوسیله قوه خیال بخود مرضی
یاد داده و میدهد تا بدون دوا و طبیب، خودشان بتداوی خود
بپردازند و نتیجه هائیکه تاکنون گرفته و میگیرد واقعاً حیرت
افزاست و انقلاب بزرگی در عالم طب بوجود آورده است چنانکه
تفصیل آنرا ذیلاً خواهیم دید.

این شخص دانشمند خودش نه طبیب است و نه دکتر و نه
پرفسور، بلکه سابقاً یک دوا فروش بوده و با فن تنویم «هیپنوتیزم»
مشغول بوده است، ولی بیست سال تمام مشغول تجربیات و تحقیقات
بود و بالاخره چند قاعده اساسی که قوه خیال و اراده انسانی را
اداره می کنند کشف کرده و شرایط کار انداختن آنها و فایده
بردن از آنها را هم پیدا نموده بوسیله آنها در عرض چند سال به
تداوی چندین هزار مرضی موفق گردیده و امروز در اغلب
ممالک اروپا با سم او انجمن ها و جمعیت ها تأسیس یافته و بسیاری
از اطباء بنزد او رفته ترتیب تداوی او را یاد گرفته در مرضی
خود بکار می اندازند و چندین کتاب در باره او و دستور تداوی
او نوشته و ترجمه کرده اند.

درینجا لازم میدانیم که پیش از شرح تأثیرات قوه خیال در
اوضاع روحی و مزاجی و در مقدرات نوع بشر در باره شعور
باطنی انسان که کشفیات و دستورهای این مردمعجز نامبنی بر
آن شعور است توضیحات کافی بدهیم.

شعور باطنی و وظایف آن

«هر دلی را اطلاعی نیست بر اسرار غیب»

«محرم این سر معنی دار علوی جان ما است»

مسیو کوئه در ضمن تجربه‌های چند ساله ملتفت این نکته شده است که چنانچه در عالم خارجی و در امور روزانه زندگی قوه خیال مصدر بعضی تأثیرات و نتایج می‌شود و این تأثیرات و نتایج نسبت به چگونگی آن خیال، یابد و یا خوب هستند در اوضاع روحی و مزاجی مردم نیز همان تأثیرات را دارد و اغلب ناخوشیها محصول قوه خیال است و اکثر شفاها هم باز نتیجه قوه خیال میباشد اگر مطالب صفحات گذشته را در خاطر داشته باشید خواهید دید که این يك حقیقت ثابت است و چنانکه گفتم قوه خیال شکل زینت بسته قوه فکراست و اعجاز های قوه فکر را هم از نظر گذرانیدیم و نیز در صفحه‌های آینده مثالهای متعدد از نفوذ

و قدرت قوه خیال خواهیم داد .

مسیو کوئه از آنجا که با عملیات هیپنوتیزم یعنی تنویم اشتغال داشته است در ضمن این عملیات دیده است که در واقع هر چه از هیپنوتیزم نتیجه گرفته میشود همه از قدرت قوه خیال شخص معمول ، یعنی کسیکه او را تنویم کرده اند سر میزند و در حقیقت قدرت و معجزه ها در شخص تنویم کننده نیست بلکه در قوه خیال شخص تنویم شده یعنی معمول است .

البته میدانید وقتی که يك منوم شخصی را خوابانید یعنی بایکی از وسایل معموله تنویم که عبارت از نگاه کردن بچشم و یا نشان دادن يك نور قوی و نصب کردن چشم معمول بدان و یا با تلقینات شفاهی و حرکت دادن دستها و غیره میباشد شخصی را بخواب مصنوعی انداخت در ظرف این حال و این خواب مصنوعی ، هر چه بشخص معمول بگویند او را باور میکند و ثانیاً بدان عمل مینماید ، مثلاً اگر کاغذی بدستش داده بگوید که این میوه است آنرا میوه میبیند و می خورد و اگر بگوید که فلان آواز را بخوان میخواند و یا فلان کار را بکن میکند ، یعنی هر چه تصور میشود بشرطیکه مخالف اخلاق و طبیعت و حسیات او نباشد بطور قطع بعمل خواهد آورد و این اعمال را نه تنها در همان مجلس بلکه در هر ساعت و هر روز و هر ماه و حتی هر سال که معین کند بدون تخلف در آن مدت و دقیقه معین اجرا خواهد کرد و تا آن دقیقه ابداً در اوضاع و اطوار او علایمی و انحرافی و تغییراتی روی نخواهد داد و البته تفصیلات اینها را خودتان میدانید .

مسیو کوئه در تجربیات خود کشف کرده است که صورت گرفتن این حال عجیب یعنی کارگر شدن این گونه تلقینات و اوامر در نفس شخص معمول ، و مجبور شدن او با اجرای آنها ازینجا ناشی

است که در این حال خواب مصنوعی چنانکه همه میدانند شعور ظاهری یعنی عقل و ادراك و اراده معمولی شخص معمول بکنار رفته و تنها شعور باطنی او بیدار میماند چنانکه در خواب های معمولی هم همین طور است و درین حال نیز تنها شعور باطنی بیدار است و این شعور هم چنانکه بعدها خواهیم دید: اولاً هر چه باو تلقین شود مانند شیشه عکاسی و یا صفحه گرامافون فوری و بدون تخلف قبول میکند .

و ثانیاً آن او امر را که داده شده در موقعش پس میدهد یعنی اجرا میکند چنانکه صفحه گرامافون صداها را و شیشه عکاسی هم عکسها را دوباره پس میدهد و درین صورت هیچ فرق ندارد که آنچه ما تلقین میکنیم و امر میدهیم چیز مفید یا مضر باشد، آن شعور باطنی که محروم از قوه تعقل و ادراك و اراده است اطاعت خواهد کرد و انجام خواهد داد بعینه مانند همان شیشه عکاسی و صفحه گرامافون که از خود اراده ای ندارد و هر چه بآنها نشان داده شود گرفته نگاه میدارند و در موقعش پس میدهند .

ازین تحقیقات و تجربیات این نتیجه گرفته میشود که اولاً ما يك شعور باطنی داریم که قدرت آن کمتر از قدرت شعور ظاهری نیست .

ثانیاً این شعور باطنی غالباً وقتی بکار می افتد که شعور ظاهری بیرون رفته باشد یعنی در حال خواب، خواه حقیقی باشد و خواه مصنوعی .

ثالثاً این شعور باطنی بقدر يك بچه كوچك مطیع صرف است و هر چه باو امر شود بدون چون و چرا خواهد کرد .

رابعاً محصول و یا سرمایه این شعور باطنی قوه خیال است چنانکه محصول شعور ظاهری عقل و اراده است و بدین جهت است که

ناشخصانیکه قوه عقل و اراده قوی دارند دیرتر و سخت تر تنویم میشوند، زیرا شعور ظاهری آنها باسانی بیرون نمیرود تا شعور باطنی جای آنرا بگیرد و نیز بهمین جهت کسی را بر خلاف اراده او نمیتوان تنویم کرد زیرا تا اراده در جای خود باقیست شعور باطنی راه ندارد و نمایش نمیتواند بدهد و این خود دلیل بزرگی است بر اینکه هر قدرت و معجزه ای که در تنویم هست در خود شخص معمول است یعنی در قبول کردن و باور نمودن و اعتماد کردن اوست و عبارت دیگر منبع این قدرت و معجزات تنویم، شعور باطنی و قوه خیال شخص معمول است و شخص تنویم کننده جز آلت و راهنما و معلم چیز دیگر نیست و بعینه بمنزله عکاس و خواننده صفحه گرامافون است که اعمال آنها با اینکه اهمیت و قیمت دارد شرط اساسی نیست بلکه قدرت در استعداد شیشه عکاسی و در صفحه گرامافون است که آن عکسها و صداها را جذب و قبول میکنند و نگاه میدارند.

حالا که تا اینجا رسیدیم لازم است پیش از تمام کردن سخن خود در نتایج کشفیات و نظریات مسیو کوئه چند کلمه درباره **شعور باطنی** که واقعاً يك قوه اسرار انگیز است بگوییم.

شعور باطنی که آنرا بزبان فرانسه «ان کونسیان» یعنی غیر مدرك و یا «سوب کونسیان» یعنی مدرك تحتانی «شعور تحتانی» میگویند در مقابل شعور مدرك و شعور فوقانی میگیرند قوه ایست اسرار آمیز که هنوز ماهیت و وظایف و کیفیت کار کردن آن بخوبی معلوم نیست و در حقیقت مانند دریائی است که هیچکس از قعر آن خبر ندارد ولی گاه گاه امواج خروشان و طوفانها و یا جرئت و جسارت پاره غواصها بعضی صدفها و اجسام غریب گوناگون از قعر آن بیرون میریزند و یا درمی آورند.

آنچه در خصوص اشکال و تشکیلات قعر این دریا میدانیم

منحصر باطلاعات این چند غواص که چند متر از قعر آن را
نور دیده اند می باشد و یا از تدقیق این چند قطعه صدف و غیره که
بدست آمده است استنباط و استخراج میکنیم .

با وجود این ؛ این معلومات مختصر که بدان دسترس شده ایم
بسیار حیرت آور است و چندین قوانین روحی از آن استخراج
کرده اند که تجربیات ، روز بروز صحت آنها را ثابت میکند و
یرده از روی اسرار این قوه خالقۀ روحی بر میدارد و ما را در جلو
تجلی قدرت خداوندی امر بزانو زدن و اعتراف کردن بجهل و
ضعف خود مینماید .

از تأثیراتیکه ازین قوه باطنی سرمیزند و آنها را با تجربه ها
و مشاهدات میتوان تحقیق کرد خواص ذیل را در کیفیت و عملیات
شعور باطنی کشف کرده اند .

۱- شعور باطنی مخزن محفوظات است یعنی هر چه بواسطه
حواس پنجگانه از خارج و داخل بدن ما بمرکز دماغ ما میرسد
آنها را گرفته حفظ میکند و بدین هم اکتفا نکرده هر چه را هم قوای
باطنی ما یعنی قوه تفکر و تخیل ما از خود درست میکند آنها را هم
گرفته نگاه میدارد و این کار از روز ولادت شروع شده تا روز مرگ
دوام میکند و حتی بعضی را عقیده بر این است که محفوظات توارث
هم میکند یعنی محفوظات اجداد با اولاد میرسد .

ازین محفوظات چنانکه در ابتدا تصور میشود بقدر ذره ای
تلف نمیشود و بر عکس هر چه را می بینیم و یا میشنویم و با حواس دیگر
حس می کنیم بدون آنکه خودمان ملتفت آن بشویم این قوه همه
آنها را میگیرد و نگاه میدارد . مثلاً وقتی که در یک مجلس چند نفر
صحبت می کنند یا اینکه ما مشغول صحبت کردن با یک نفر هستیم و
ملتفت صحبت دیگران نیستیم اما صدا و کلمات آنها داخل گوش

ما میشود و چون وقت ما مصروف بصحبت خودمان است آن کلمات دردماغ ما تولید اثر نمیکند و صحبت ما را با صحبت های دیگران مخلوط نمیسازد اما در همین صورت نیز قوه شعور باطنی ما آن حرفها و کلمات دیگران را هم گرفته در جای مخصوص خود نگاه میدارد .

همچنین مشهودات چشم و سایر حواس ما از جزء و کل همه تا کوچکترین و ضعیف ترین احساسات در آنجا محفوظ میماند مثل اینکه شعور باطنی ما همان **لوح محفوظ** علمای اسلام است و یا کتاب مبین که از رطب و یابس هر چه در عالم موجودات و داخل دایره ادراکات ماست در آنجا ثبت و ضبط شده و می شود .

چنانکه گفتم شعور باطنی بحفظ کردن محصولات و تأثیرات حواس ظاهری ما اکتفا نمیکند بلکه ممولات و محصولات قوای باطنی ما را هم حفظ میکند مثلاً وقتی که اختیار خود را بدست قوه خیال داده چند دقیقه چیزهای عجیب و غریب و محال را که در عالم خارجی اساساً وجود ندارد تخیل میکنید و از جلو چشمتان می گذرانید یعنی در عالم خیال سیر میکنید و انواع تصورات تصورات خنده ناک و غریب را تخیل مینمایید و پس از چند دقیقه بخود می آیید و می خندید و تعجب میکنید و مشغول کارهای معمولی شده تمام آن همه تخیلات و تصورات را فراموش میکنید . خبر ندارید که شعور باطنی شما همه آن صورتها و شکلها و تصویرهای عجیب و غریب را با تمام رنگ و روغن اصلی خود در لوح خود ضبط کرده و در مخزن خود نگاه داشته است مثل اینکه يك خادمی بوده که بعضی اسباب و اجناس کهنه و تاریخی که امروز بنظر ما مضحك

می آید بدست او داده شده که برده آنها را در ته صندوقی بیندازد تا محفوظ بماند .

بهترین دلیل مقنع این مسئله همانا مسئله رؤیاست که در رؤیا چیزهای رامی بینیم و میشنویم و حس میکنیم که ابداً مناسبت با محفوظات ظاهری و اشتغالات روزانه ما ندارد و هرگز نمیتوانیم قبول کنیم که آنها را در خارج دیده و درك کرده ایم ولی نمیدانیم که بدون خبر شدن ما هر چه حواس ظاهری ما از خارج اخذ و هر چه حواس باطنی ما در داخل جعل کرده همه را شعور باطنی ما با کمال دقت و مواظبت جمع آوری کرده و حفظ نموده و در حال رؤیا بما تحویل میدهد و حتی چیزهایی را که چندین سال است اتفاق افتاده و بکلی فراموش شده پیش چشم ما می آورد و زنده می کند یعنی لوح محفوظ زندگانی ما را بدست خود ما میدهد .

ازین رو میتوان گفت که اگر آلتی مثلاً اختراع می شد که از روز ولادت بچه تمام محسوسات و مخیلات او را ثبت و حفظ می کرد و مثلاً بترتیب الفبا آنها را ضبط می نمود آن وقت حکمت همه خواب های آن بچه را از روی آن الفبا و آن کشف الایات می توانستیم پیدا کنیم .

خود شعور باطنی عبارت از همین الفباست ولی هنوز آنرا کسی بدرستی نتوانسته است بخواند . در ترکیب و تشکیل رؤیاها اولاً وجود محسوسات ما ، ثانیاً وجود مخیلات ما ذی مدخل است . ثالثاً علاوه بر این ، خود قوه شعور باطنی در مزج و مخلوط کردن آنها بهم و تولید شکلهای تازه کمک می کند و این هم یکی از عملیات شعور باطنی است که چگونگی آن هنوز بخوبی معلوم نیست و نیز شعور باطنی ما استعداد دیگری هم دارد که عبارت از درك کردن حوادث آتیه است که در بعضی از رؤیاها حاصل میشود و اینرا نمیتوان

گفت که محصول مزج و ترکیب محسوسات و مخیلات موجوده ماست و این یکی از مسائلی است که هنوز بکشف آن فایز نشده اند مگر اینکه بگوییم چنانکه افلاطون گفته و علمای اسلام هم قبول کرده اند که يك عالم دیگری موجود است با اسم عالم مثال که هر چه در عالم ما که عالم صورتست حادث شده و خواهد شد در آنجا ثبت و مضبوط است و روح ما که مربوط بدان عالم و مانند آینه است گاهی تصاویر حوادث آتیه را می بیند و بوسیله شعور باطنی ما که مانند لوح محفوظ است آن تصاویر را دو باره در رؤیا برای ما نشان می دهد .

این موضوع، بسیار مهم و وسیع است و در این جا بیش از این در آن باب جایز نیست غرض عمده نشان دادن این بود که شعور باطنی ما مخزن محفوظات یعنی لوح محفوظ شخصی ماست و در حقیقت مانند دریائی است که هر چه درو افتاده و یا در قعر او روئیده و حاصل شده همه را نگاه داشته است و در موقع مخصوص آنها را نشان میدهد .

این شعور باطنی باز همان نامه اعمال است که در قرآن و تعالیم اسلام مسطور است که در روز قیامت از گردن هر کسی آویزان خواهد شد و خطاب خواهد رسید که این است نامه اعمال تو، خودت بردار و بخوان که چه کسب کرده ای .

در واقع هم چنین است زیرا که پس از مرگ که روح از زنجیر حواس و محبس بدن نجات یافت بفحوای آیه و **كشفتنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد**، چشم بصیرتش باز و بینا میشود و آنگاه لوح محفوظ شخصی یعنی نامه اعمال خود را که عبارت از همین شعور باطنی است می بیند و میخواند و با اعمال خیر و شر خود آگاه میگردد. این شعور باطنی و یا نامه اعمال را لوح محفوظ شخصی نامیدم

چونکه يك لوح محفوظ کلی هم هست که تمام اعمال و افکار همه موجودات را ضبط می کند یعنی هرچه از ازل تا ابد بوده و خواهد بود در آنجا محفوظ و ضبط است.

اینکه بعضی از انبیا و اولیا و عرفا و مشایخ صوفیه میتوانند - اند از گذشته و آینده خبر بدهند و یا حوادثی را که در همان حال در مسافتات بعید و شهرهای دور بوقوع می پیوسته می دیدند و خبر میدادند حکمتش این بوده که اینگونه ارواح مقدس در حال حیات نیز می توانستند خود را از علایق دنیوی و از زنجیرهای حواس تن خاکی آزاد کنند و طایر روح آنان در يك پرزدن طی سماوات کرده در لوح محفوظ کلی ، حادثات گذشته و آینده را ببخوانند و پرتوی از آنرا بمرکز دماغ و بشعور باطنی خود بیندازند تا در اینجا ضبط شود و بتوانند آنرا تبلیغ کنند .

آری حقایق ربانی بیش از اندازه است ولی محرمان اسرار بسیار کم ! از قفس خاك بعالم افلاك پریدن کار هر کس نیست. ترك جان و ترك تن گفتن لازم است .

چنانکه خواجه می فرماید :

« نشوی واقف يك نکته ز اسرار وجود

تا نه سرگشته شوی دایره امکان را »

معراج حضرت رسول نیز در يك چنین حالی دست داد که از خود بیخود شد تا بحق ملحق گردید و در يك لمحۀ بصر افلاك را سیر کرد و بحقایق خلقت واقف گردید .

اگر من و تو هم بتوانیم نفس پلید خود را در محراب عبودیت قربان کنیم و طایر قدس روح خودمان را از قفس تن آزاد سازیم اونیز می تواند خود را بقباق قوسین برساند، ولی ما آنقدر غرق هوی و هوس شده ایم که نه ناله آن مرغ سبحانی را از گوشه قفس تن

میشنویم و نه خطاب عقل خود را که فریاد می زند :

«تو کز سرای طبیعت نمی روی بیرون

کجا بکوی حقیقت گذر توانی کرد»

۲ - خاصیت دوم شعور باطنی این است که این قوه استقلال و استعداد مخصوص در اجرای وظایف مودوعه خود دارد و اگر چه چنین می نماید که تابع شعور ظاهری یعنی قوه عقل و اراده ما نیست اما در حقیقت این طور نمی باشد .

در واقع خیلی غریب است که شعور باطنی چنانکه گفتیم در غیاب شعور ظاهری بسر کار می آید و ظاهر میشود یعنی در حالتی قدم بمنصه ظهور می گذارد و خود نمائی می کند که ما از قوه شعور ظاهری محروم هستیم مانند خواب و غیره ، پس درین صورت که شعور ظاهری ما بکنار رفته و بعبارت ساده تر ظاهراً شعور و ادراک و اراده نداریم شعور باطنی ما هم استقلال و قدرتی بنفسه نباید داشته باشد؟ بلی چنین است (لیکن باید فهمید که ما هرگز بکلی از شعور ظاهری و ادراک و اراده محروم نمی مانیم مگر در بچه ها و در امراضی که موجب اختلال کلی شعور باشد) و چنانکه غالباً می بینیم گاهی که شعور ظاهری ما مشغول کار است شعور باطنی ما هم بالاستقلال مشغول کار دیگر است مثلاً وقتی که یک چیزی را می خواهیم بیا خودمان بیندازیم و نمی افتد و هر قدر قوه اراده و تخطر خود را بزحمت می اندازیم و حرکات مختلف بجا می آوریم باز بیادمان نمی افتد بالاخره ما یوس شده بحال خود می گذاریم و بکارهای دیگر مشغول میشویم ... پس از چند ساعت یا چند دقیقه و یا چند روز آن چیز یک دفعه وفوری خود بخود بیادمان می افتد و ما را بخنده و تعجب می اندازد ، آیا درین حال چه اتفاق افتاده و دردماغ ما چه عملیاتی بعمل آمده است .

در این مواقع قوه شعور باطنی ما که مخزن محفوظات است
همینکه دید شعور ظاهری ما محتاج فلان چیز محفوظ است مشغول
تجسس شده و در زوایای مخزن خود بجستجوی آن چیز میپردازد
و در صورتیکه شعور ظاهری از قوه خود مأیوس شده و پی کار خود
رفته است یکدفعه شعور باطنی ما آنچیز را پیدا کرده جلوشعور ظاهری
میگذارد و ما را غرق حیرت و تعجب میسازد ؟

این مثال میرساند که شعور ظاهری و اراده ما نفوذی در شعور
باطنی دارد و اینرا بعدها مفصلاً شرح خواهیم داد و شعور باطنی ما
هم در اجرای وظایف خود آنقدر ساعی است که یکدفعه امری را که
گرفت ولو اینکه آن امر دیگر محل احتیاج نباشد او مستقلاً آنرا
بجا آورده بدان عمل میکند .

يك مثال دیگر روشن تر هم اینست که می بینیم هر وقت در حین
خوابیدن - خود بخود عزم میکنیم و تصمیم میگیریم که در فلان ساعت
شب باید بیدار شویم بدون انحراف در همان ساعت بیدار میشویم
این کار را اغلب مردم میکنند و در ایران در کتب دعا مسطور است
که هر کس وقت خوابیدن چند بار آیه «**قل انما انا بشر مثلكم**
یوحی الی» را بخواند در هر ساعت بخواهد در آن وقت بیدار
می شود .

این مسئله هیچ شبهه و شك ندارد و من خودم در ایام صباوت
به همین ترتیب رفتار میکردم .

حالا کسانی که به اسرار فنون روحی اطلاع دارند میفهمند
که این حال چگونه صورت میبندد .

در اینجا قوه اراده و شعور باطنی ما با هم کار میکنند یعنی اراده
ما امر میکند و شعور باطنی آنرا بدون تحریف بعمل میآورد و در
خواندن فلان دعا و یا آرزو کردن و تصمیم گرفتن ، یکنوع قوه

اراده مندرج است و بمحض اینکه این قوه بشعور باطنی ما آرزوی ما را تبلیغ میکند او هم بدون معطلی در وقت مخصوص بعمل میآورد، ازین مثال هم معلوم میشود که اولاً شعور باطنی بهمان درجه شعور ظاهری ما قوی است و ثانیاً بهمان درجه مدرک است (با اینکه اسم او را غیر مدرک گذاشته اند) زیرا می بینیم مثل اینکه ساعتی در گوشه شعور باطنی ما گذاشته اند و او همیشه مواظب حرکت آن است و همینکه سر ساعت معین رسید مثل ساعت زنگ می زند و ما را بیدار میکند و در حقیقت این مسئله یکی از عجایب و غرایب حالات شعور باطنی ما است که زمان را هم درک میکند .

علاوه بر اینها چنانکه در مسئله رؤیادیدیم آن همه کارها و تصویرات گوناگون که از حدود زمان و مکان خارج است و شعور باطنی ما آنها را بجای میآورد یعنی نقاشی میکند و حرکت میدهد. خود دلیل قطعی است بر اینکه شعور باطنی ما نیز در مواقع مخصوص بالاستقلال و بدون تابع شدن با اوامر و تفتیش شعور ظاهری ما حرکت و کار میکند و این حرکت و اعمال او بایک سرعتی که هنوز هیچ حدی برای آن تعیین نمیتوان نمود بعمل میآید. از روی تجربه ثابت شده که خوب های مفصل که اگر شرح آن داده شود يك كتاب بزرگ میشود در عرض يك یا دو ثانیه به ظهور رسیده است که امکان آن در حال بیداری بوسیله قوه فکر هم محال است !

۳- خاصیت سیم شعور باطنی ما این است که نه تنها گاهی بالاستقلال کار میکند بلکه گاهی بر قوه اراده و شعور ظاهری ما هم غالب میآید چنانکه می بینیم :

۱ - در اغلب مردم که قوه اراده و شعور ظاهری چندان قوی نیست شعور باطنی خود را بجای آنها گذاشته مشغول امر و نهی میشود و می بینیم که این قبیل اشخاص بیشتر تابع خیالات و

تصورات هستند مانند بچه‌ها و اقوام ساده و بی‌علم و وحشی که هنوز بدرجه تمدن نرسیده‌اند، درین افراد قوای تعقل و محاکمه و ادراک چندان قوی نیست.

تقریباً تمام اعمال و حرکات آنها را قوه خیال و شعور باطنی و شعور حیوانی اداره میکند و ازینجهت خرافات و اوهام و طلسمات و عقاید باطله و رسوم و عادات عجیب و غریب، آنها را مجذوب و مفتون می‌سازد و غذای روحی و معنوی آنها می‌گردد.

۲ - در اشخاص مترقی و صاحب عقل و ادراک و اراده قوی نیز گاهی اتفاق می‌افتد که حرکات و رفتارهای نامناسب و غیرمنتظر از آنان سر می‌زند که هرگز انتظار آن نمی‌رفت و آن حرکات را بچه گانه و عامیانه باید خواند چنانکه در زندگی بسیاری از حکما و علما و بزرگان دینی و سیاسی و غیره اینگونه حالات اتفاق افتاده است و حتی نفس‌انبیاء و اولیاء نیز ازین حالات خالی نبوده است و اگر زندگانی و حالات اشخاصی را که در جوار ما زندگی میکنند و بخوبی میتوانیم آنها را تحقیق کنیم زیر نظر تدقیق بیاوریم و کنجکاو کنیم می‌بینیم که درینها نیز ساعتها و زمانهائی هست که در آن، بعضی حرکات و اعمال بچه‌گانه و غیر عادلانه بظهور می‌رسد که ما را بحیرت و تعجب و گاهی هم بتأسف می‌اندازد.

همه اینگونه عادات نشان می‌دهد که اینها محصول قوه شعور باطنی است که گاهگاه فرصت پیدا کرده جلوه گر میشود و موقتاً بر قوه شعور ظاهری و عقل و اراده اشخاص با ادراک غالب می‌آید و خطاها و گناهان و سهوهاییکه از مردمان بزرگ سر می‌زند محصول نفوذ این قوه است.

۳ - حتی در کارهای روزانه هر کس نفوذ و غلبه قوه شعور باطنی بر شعور ظاهری آشکار است و بسیاری از کارهای ما را این

قوه اداره میکند بدون اینکه ماملتفت شویم مثلاً در بسیاری از امور قوه اراده و اختیار از ما سلب میشود و برخلاف اراده خودمان حرکت میکنیم و بعد خود هم پشیمان میشویم و تعجب میکنیم مثلاً در تمام حالات غضب و شهوت و تندى و وحشت و عصبانیت و غیره و حتی در کارهای جزئی و ساده مانند اینکه در روزها چند بار اگر از قبرستانی گذر کنیم هرگز وحشتی بر ما عارض نمیشود اما در شب تاریک اگر از آنجا بگذریم هر قدر قوی دل و با اراده باشیم باز مختصر وحشتی بر قلب ما مینشیند در صورتیکه بخوبی میفهمیم که از مردگان حرکتی بروز نخواهد کرد و هر روز از اینجا عبور میکنیم ...

درین حال شعور باطنی ماست که بوسیله قوه وهم و خیال که آلت دست اوست بر قوه عقل و اراده ما غلبه میکند و همچنین بطوریکه مسیو کوئه نیز مثل زده است اگر یک تخته ربع ذرع پهن و چند ذرع درازا را روی زمین بیندازند هر کس از روی آن میگذرد و ابداً ترس و واهمه بخاطرش خطور نمیکند ولی اگر همان تخته را روی دودیار بگذاریم شخص هر قدر هم اراده خود را زور بدهد و عقل خود را بکار بیندازد باز جرئت نمیکند زیر آقوه خیال و واهمه که آلت شعور باطنی ماست غالب میآید .

ازین مثالها فراوان است و احتیاج بتکرار ندارد و بهترین مثال این مسئله حالت مردمان شبگرد و خفته است و چنانکه میدانید این خفتگان شبگرد که در اثنای شب بلند شده کارهای عجیب و غریب و خطرناک را که روزها ابداً جرأت آن را نداشتند میکنند . بدون ذره ای خوف و هراس و مثلاً از روی ناودان و یا نردبان راه میروند و از جای بلند پائین میآیند و یا بالا میروند و کارهای خوفناک بجا میآورند و باز برگشته میخوانند ... درین حالت فقط قوه شعور

باطنی آنها بیدار است و کار میکند و اعمال و حرکات آنها را اداره
مینماید و نشان می دهد که قدرت او بیشتر از قدرت قوه شعور ظاهری
و اراده ماست لیکن چنانکه بعد خواهیم نوشت حاکمیت مطلق در
دست شعور ظاهری باید باشد .

این بود بعضی از خواص قوه شعور باطنی که خلاصه آنها
را ذکر کردم تا نظریات و دستورهای مسیو کوئه را بخوبی بتوانید
بفهمید و بدانید که دستورهای او و امثال او که امروز در اروپا
فراوان است و هر يك بنهجی بتداوی روحی مشغول اند بی اساس
علمی نیست . و سادگی اینهمه دستور هرگز دلیل بر بی اساسی و
وبی اثر بودن آنها نمیشود ، زیرا هزاران امور سهل و ساده امروزی
در ازمنه قدیم برای نوع بشر محال و خواب و خیال بوده و امروز
هر بچه از آنها استفاده میکند و آنها را باز یچه خود قرار
می دهد .

از آنجا که هر جامعه نیز روح خاصی دارد لهذا روح او
نیز مانند روح افراد ، دارای يك شعور باطنی میباشد ، این شعور
باطنی جامعه نام مخصوصی ندارد ولی حایز همان صفات و
قدرتهاست که در شعور باطنی اجتماعی گاهی در زیر عنوان افکار
عامه و یا کلمه ملت و جماعت تجلی میکند این تجلی بیشتر در مواقع
هیجانات و انقلابهای دینی و سیاسی قدم بمیدان خود نمائی
می گذارد .

درین مواقع که غالباً عقل و شعور ظاهری مختفی و منزوی
میکردد ، شعور باطنی رجز خوانی و میدان داری میکند و در زیر
تأثیر او آنهمه حادثات وحشتناک و یا روحبخش خارقه بظهور
میرسد که صفحات تاریخ هر ملت از آنها ننگین و یارنگین است .
تدقیق تجلیات این شعور باطنی ملی یکی از شیرین ترین

وجالب‌ترین مباحث فن روحیات می‌باشد و درینجا نمیتوانم بیش ازین، تفصیل بدهم. فاضل محترم و استاد معظم فرانسوی دکتر گستاو لوبون در کتاب خود مسمی به «روحیات جماعات» که بزبان ترکی و عربی ترجمه شده و متأسفانه هنوز ترجمه فارسی ندارد شرح مبسوطی در باب این موضوع نوشته که بی‌اندازه مفید می‌باشد.

در هر حال شعور باطنی فردی و یا اجتماعی، مخزن تفکرات و تصورات و تخیلات بشر است. دستگاهی است که در روی آن تار و پود سرنوشت افراد ملل بهم بافته میشود.

این تار و پود عبارت است از افکار و عقاید و اوهام و خیالاتی که معارف هر ملت بدست مدارس و کتابها و مطبوعات و انتشارات و سینماها و تئاترها و سایر مجالس خوش گذرانی و اجتماعات دینی و سیاسی و غیره هر روز و هر دقیقه تهیه کرده بکارخانه سرنوشت سازی جامعه می‌فرستد.

درینصورت آیا میتوان تردیدی درین حقیقت پیدا کرد که هر ملت خالق مقدرات خود است و آنچه ظلم و فساد و رفاه و آسایش نامیده میشود همه ساخته دست خودش میباشد؟ و آیا معارف مملکت بار مسئولیت سرنوشت ملت را در دوش خود نگرفته است؟ آری احوال کنونی هر فرد و هر ملت ثمره اعمال گذشته اوست و مرد بینا دل در آینه حال، سرنوشت استقبال را میتواند دید.

« دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی »



کشفیات و دستور تدای مسیو کوئه

د گر پیر مغان رهبر باشد چه تفاوت

در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست»

مسیو کوئه پس ازینکه پی بدین حقایق برده و آنها را با تجربه‌های چندساله اثبات کرده، چنین نتیجه گرفته است که :
اولاً شعور باطنی ما قوه قادر و مهمی است که اغلب کارهای ما را اداره میکند و حتی گاهی هم بر قوه اراده ما غلبه مینماید .

ثانیاً شعور باطنی ما وسیله و آلتی در دست دارد که با آن اجرای نفوذ میکند و این آلت ، قوه خیال است .

ثالثاً شعور باطنی ما بقدر يك بچه كوچك مطیع و منقاد اوامر اراده میتواند بشود یعنی آنرا تربیت میتوان کرد .

رابعاً وسیله تربیت و مطیع ساختن شعور باطنی عبارت از همان قوه خیال یعنی تلقین و تبلیغ است .

خامساً بهترین وقتها و ساعتها برای اجرای این تبلیغ و تلقین همانا ساعتهائی است که شعور ظاهری و اراده ما ضعیف است یعنی میخوابد بکنار برود و استراحت کند یعنی در حین خواب طبیعی و یا در اول و آخر خواب که هنوز نه بکلی خواب رفته ایم و نه بکلی بیداریم، چونکه اگر بکلی خواب رفته باشیم که دیگر خودمان نمیتوانیم تلقین و تبلیغ کنیم بلکه دیگری باید کند و اگر بکلی بیدار و هوشیار باشیم آن وقت هم شعور ظاهری ما در جلو است و مانع از رسیدن تبلیغات بشعور باطنی میگردد، پس بهترین وقتها همانا یکی در حین رفتن بخواب و دیگری در حین بیدار شدن است. سادساً شعور باطنی ما مانند يك اسب بسیار قوی و سرکشی است که اگر آنرا تربیت و تعلیم نکنیم و بحال خود بگذاریم بسیار خرابیها میکند و ضررهای بزرگ و مهلك میرساند ولی اگر بوسیله تبلیغات و تلقینات آنرا تعلیم و مطیع و رام کنیم، هزاران فایده میتوانیم ببریم و بهر مقصدیکه در نظر داریم بوسیله او با سرعت تمام میتوانیم برسیم.

آنوقت ازین حقایق باز چنین نتیجه گرفته است که اولاً هر کس بتنهائی میتواند این قوه باطنی خود را تعلیم و تربیت و رام کند، مثل آن تنویم کننده که پس از خواباندن شخص معمول، قوه شعور باطنی او را رام و مطیع اوامر خود میسازد، ولی در اینجا نه تنویم کننده لازم است و نه بخواب رفتن بلکه هر شخص در حین خوابیدن و بیدار شدن هر خیالی را و هر آرزویی را که میخوابد میتواند بخود تلقین کند یعنی بر زبان بیاورد و مانند دعا بخواند، آنوقت این آرزو و دعا بوسیله گوش بمرکز شعور باطنی ما داخل شده محفوظ خواهد ماند و بترتیب و تفصیلی که گفتیم کم کم شعور باطنی را وادار خواهد کرد که موافق اوامر که اخذ و حفظ کرده است

رفتار نماید و چون بموجب مثالهایی که شرح دادم شعور باطنی ما تمام اعضای بدن ما را زیر نفوذ خود میگیرد و بوسیله آن تبلیغات و اوامر آن، اصلاحات و تقویتهای تشفی‌های عضوی که از خواسته‌ایم بعمل آمده ما را از آن امراض و دردها رهایی خواهد داد مانند استاد يك کارخانه که هر چه مدیر امر دهد بتوسط کارگران آن را اجرا میکنند .

این است مبنای کشفیات و دستور تداوی مسیو کوئه که آنرا تداوی یا تلقین بنفس نامیده و بوسیله آن هر روز چند نفر را بدون دوا و طبیب معالجه میکند و خود بمرضی میگوید که من نه معجزه میکنم و نه سحر ، بلکه هر معجزه و سحر که هست در نفس خودتان است من جز معلمی کار دیگر نمیکنم و فقط بخودتان یاد میدهم که چگونه خودتان را تداوی کنید چنانکه گفته‌اند :

ای نسخه اسرار الهی که توئی

وی آینه جمال شاهی که توئی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست

از خود بطلب هر آنچه خواهی که توئی

حالا هیچ ماهی نیست که يك کتاب در باره اصول تداوی این مرد نيك نفس که ابدأ پولی هم از مردم نمیگیرد چاپ و صد هزاران نسخه فروخته نشود و بزبانهای مهم اروپا ترجمه نگردد و از قراریکه در یکی از کتابها خواندم حساب کرده‌اند هر سال قریب پانزده هزار نفر از امراض گوناگون بدست این مرد انسانیت پرور شفا مییابد و از اطراف و اکناف عالم، مرضی بزیارت او آمده اغلب در چند روز و یا چند هفته شفا یافته برمیگردند و بسیاری از اطبای ممالك مختلفه نیز آمده در مجلس طبابت او حاضر شده ترتیب تداوی یعنی صحبت کردن و دستور دادن او را با

نتایج که بچشم خود میبینند یاد میگیرند و آنها را در شهرهای خود
بکار میبندند و نتایج فوق العاده حاصل مینمایند .

درینجا بی فایده نمی بینم که مقدمهٔ يك کتاب تازه را که از
انگلیسی بآلمانی ترجمه کرده اند بنویسم . عنوان کتاب اینست :
«زیارت من بنزد کوئه»

نویسندهٔ این کتاب يك زن آمریکائی است که برای تداوی
از امریکا نزد کوئه آمده و شفا یافته است و پس از مراجعت با جازهٔ
کوئه تفصیل زیارت و تداوی و تشفی خود را در شکل کتاب به
انگلیسی چاپ نموده و حالا آن را به آلمانی ترجمه و طبع
کرده اند ،

نویسندهٔ کتاب که اسمش «ال.ب. گرک» میباشد در مقدمهٔ
چند سطرى خود چنین مینویسد :

«هفده سال بود که انواع تداوی ها را برای شفا از مرضی که
عبارت از تشنج و سخت و سفت شدن عضلات و تقلص آنها بود بکار
میبرد و با وجود این نتیجه ای ندیدم و کم مانده بود که بکلی از
راه رفتن عاجز بمانم همینکه از طرز تداوی مسیو کوئه شنیدم
تصمیم گرفتم که بشهر نانسى که اقامتگاه اوست حرکت کنم ، من
امید داشتم ، اما اعتقاد نداشتم . ولى پس از معاینه و تداوی ، روز
اول حال خودم را بهتر دیدم لیکن با وجود این هنوز دردهای شدید
ساقهای مرا در شکنجه داشت . پس از تداوی دفعه دوم دردها بکلی
رفع شد و این دردها و تقلص عضلات از آن بیعد دیگر دیده نشده
است . بهبودی روز بروز زیادتر شد و از آنوقت با کمال آسانی
راه میروم .»

پس از مقدمه ، نویسندهٔ کتاب شرح مسافرت خود و ترتیب
خانه و مجلس کوئه و صورت تداوی او را میدهد و درینجا بی فایده

نمی بینم که خلاصه آنرا نیز بنویسم تا بیشتر در ذهن شما جایگیر شود .

مسیو کوئه در نتیجه آن کشفیات و قوانین روحی راجع بقوه شعور باطنی وقوه خیال که قبلاً ذکر کردم يك جمله ترتیب داده که ترجمه آن این است: روز بروز از هر جهت حال من بهتر است .

مسیو کوئه بمرضی میگوید که هر روز در حین بیدار شدن از خواب در موقعیکه هنوز کاملاً هوشیار و بلند نشده اند باید بیست دفعه این جمله را با صدای نیم بلند تلفظ بکنند و همچنین وقت خوابیدن پیش از اینکه بکلی خوابشان ببرد نیز بیست دفعه بخوانند. این جمله و یادعارا بتمام مرضی توصیه میکند و میگوید کلمه «از هر جهت که» در میان این جمله هست شامل تمام حالات و اوضاع و دردها و مرضهای موجوده مریض است و همین یکی کافی است، مگر در بعضی مواقع که مخصوصاً يك عضورا میخواهد بخصوصه تداوی کند آنوقت مریض ممکن است علاوه کند مثلاً (و پاها یم بحال طبیعی برگشته) و یا (تنگی نفسم بکلی رفع شده)

اگر صفحات گذشته را بدقت خوانده باشید خواهید فهمید که چگونه این يك جمله ساده میتواند رفع درد و مرض نماید و مخصوصاً چگونه امراض عضوی را مانند يك جریحه و یابی حرکتی دست و پا و غیره را شفا بخشد . بلی چون مسئله بسیار ساده است اینست که در وهله اولی هیچکس آنرا نمی تواند باور کند و بهمین جهت اگر من هم در ابتدای این رساله بدون مقدمه مینو شتم که باید يك چنین جمله را شب و صبح بخوانید ناچار باور نمی کردید و ایمان و اعتقاد حاصل نمینمودید و اگر هم میخواندید اثر نداشت ولی حالا پس از درك مطالب فوق یقین خواهید کرد

و باید هم بکنید که این جمله بی تأثیر نیست زیرا این جمله با آن شرایطیکه ذیلاً خواهیم نوشت در صورت تکرار شدن داخل مرکز شعور باطنی شما شده در آنجا محفوظ خواهد ماند و روز بروز قوت خواهد گرفت و علایم مرض را مغلوب خواهد ساخت، زیرا چنانکه دیدیم شعور باطنی ما هر چه جلوش بگذاریم و یا امر کنیم فوری می پذیرد و بموقع اجرا میگذارد و وقتی که مثلاً سوء هضم داریم و چند روز همان جمله را تکرار کنیم و یا بگوئیم الحمد لله سوء هضم من رفع شده است، شعور باطنی ما این جمله را حفظ کرده اعضای هاضمه ما را اجبار بکار کردن خواهد نمود و آنها بکار افتاده و ظایف طبیعی خود را انجام خواهند داد.

در اینجا قبل از اینکه شرایط لازمه تکرار این جمله را بنویسم يك مثال دندان شکن میآورم تا خودتان هم تصدیق کنید که این مسئله صحیح و ثابت است: اگر بکسی صحیح البدن هر روز اشخاص مختلف بگویند که فلانی عجب روی شما زرد شده و چشمانتان ضعیف شده مگر چه کرده اید خوب است بطیب مراجعه کنید ... و امثال اینها ... اگر چند روز متوالی از اشخاص متعدد و در جاهای مختلف این حرفها را بشنود یقیناً و حتماً آن مرد صحیح المزاج ناخوش و ضعیف خواهد شد...

آیا چنین نیست آیا علت جز اینست که در اینجا قوه خیال و شعور باطنی این حال و مرض را تولید کرده است! پس در این صورت اگر بجای این حرفها، حرفهای مقابل را هم يك مریض واقعی بگوئیم باز اثر خود را بخشیده و آن مریض را قوی و تندرست خواهد ساخت...

هنر و استادی مسیو کوئه اینست که حکمت این تأثیر را کشف نموده و صورت استعمال آن را بدست هر شخص داده است که محتاج

بگفتن و تلقین نشود و بدست خود، خویشتن را تداوی کنند .
حالا شرایطی را که خواندن این جمله لازم دارد باید ذکر کنیم
و باید بخوبی بجا آورده شود که اهمیت آنها فناً ثابت است و
بخشیدن اثر بسته با اجرای این شرایط میباشد !

۱ - باید تمام بدن در حال سکون و راحت باشد ؛ یعنی
وقتی که شخص در رختخواب دراز کشیده است پاها و دستها و بازوها
را با کمال استراحت و سکون دراز کند و بتمام بدن يك حالت
راحت و سکون ببخشد و مخصوصاً عضلات بدن را است و بحال طبیعی
بیندازد و بهیچوجه زور و فشار بهیچ يك از اعضاء وارد نکند و
بقدر امکان مثل اینکه خوابش برده و کاملاً راحت است بیحرکت
باشد، همچنین فکرراً و دماغاً هم راحت باشد و بهیچ گونه فکر و
خیالهای سخت دماغ را مشغول و مضطرب نسازد ، این شرط برای
این است که قوای شعور ظاهری ما احتیاج به بیدار و درکار بودن
را نداشته بکنار بروند تا شعور باطنی ما کم کم بیرون بیاید و آن
جمله را که خواهیم خواند حفظ کند والا اگر حرکات زیاد کنیم
و یا فکرها و خیالها نمائیم قوه محاکمه و فکر و اراده ما بکار می افتد
و شعور باطنی را مجال بیرون آمدن نمیدهند .

۲ - چشمها را باید بست یعنی پلکها را روی هم گذاشت تا
روابط ما از عالم خارجی قطع شود والا تا چشم ما باز است و اشیاء
خارجی را می بینیم قهرراً دماغ ما کار میکند و قوه فکر هم مشغول
میشود و این را ما لازم نداریم بلکه می خواهیم خود را به آغوش
نازنین خواب بیندازیم .

۳ - جمله مزبور و یا هر جمله دیگری را که باید بخوانیم
لازمست که با صدای نیم بلند خواند تا اقلاً خودمان بشنویم نه اینکه
در قلب خودمان بخوانیم و حکمت این شرط هم اینست که اولاً

چون بوسیله بیداری شعور ظاهری که هنوز بکلی بکنار نرفته است شعور باطنی هنوز در پس پرده است و فقط بوسیله صدا آن جمله به او خواهد رسید و او حفظ خواهد کرد و ثانیاً در صورت تکرار کردن با صدا فکر دیگر در دماغ جای گیر نمیشود و فقط خود معنای جمله جایگیر میشود و برای ما هم همین لازم است.

۴ - در موقع خواندن جمله بهیچ چیز دیگر نباید فکر کرد و مخصوصاً بخود مرض نباید فکر کرد بلکه بچیزهای مخالف مرض یعنی بصحت و تندرستی فکر کرد و بهتر از همه بخود آن جمله فکر کرد و آن جمله را پیش چشم خود مجسم نمود مثل اینکه در دیوار نوشته شده و آنرا میخوانیم و ازین هم بهتر اینست که اصلاً فکر نکنیم چنانکه اکثر اوقات دعا میخوانیم و ابداً فکر معنی و غیره را نمیکنیم.

۵ - جمله را باید اقلایست دفعه پشت سر هم ولی بقدر امکان تند و بدون زور و فشار و دقت بلکه فوق العاده ساده و بخوشی و آسانی بدون اینکه ذره ای فشار و زور بدماغ وارد شود خواند و اگر در ضمن خواندن جمله هم خواب ببرد اهمیت ندارد بلکه بهتر است تا در میان خواندن این جمله و خواب فکرهای دیگر راه نیابد و بدیهی است که اینها در اطاق تنها و بی سرو صدا باید باشد در صورت امکان شخص می تواند در اثنای روز هم یکبار روی تخت دراز کشیده با رعایت همین شرایط جمله مخصوص را بیست دفعه بخواند و این سه بار در هر روز بسیار کافی است و چنانکه سابق گفتم نسبت بدرجه ایمان و اعتقاد هر چه زودتر نتایج آن را خواهد دید.

با اینکه این تفصیلات برای قانع کردن شما بقدرت قوه
شعور باطنی وقوه خیال و بیچگونگی معجزات تداوی روحی کافی
باید باشد باز بمحض رفع هر گونه شبهه و تردید لازم میدانم مثال-
هائی چند از نفوذ و اثرات قوه خیال و شعور باطنی بیاورم .

تأثیرات قوه خیال

(جلوہ ای کرد رخس روز ازل زیر نقاب
عکسی از پرتو آن بر رخ افهام افتاد)
البته میدانید که قوه خیال تأثیرات خوب و بد هر دورا می-
تواند داشته باشد و هر روز می بینیم و می خوانیم و درك میکنیم که
چه نتایج مهلك و یا چه ثمرات زندگی بخش از قوه خیال سر
میزند درینجا فقط بعضی مثالها از تأثیرات خوب و زندگی بخش
و مفرح و مقوی قوه خیال خواهیم زد ؟

۱ - يك طبیب فرانسوی در کتاب خود مینویسد که در
مملکت الجزایر مشغول بطبابت بود روزی يك عرب بدوی آمده
شکایت از انقباض سخت نمود طبیب مزبور نسخه ای نوشته بدستش
داده گفت این دوا را در يك کاسه آب قاتی کرده بخور . فردایش
پیش طبیب آمده اظهار تشکر کرد که خوب تأثیر کرده است و او
را نجات داده ، همینکه طبیب می پرسد که نسخه دیروزی کجاست

عرب میگوید که بر حسب فرمایش خودش آن را بایک کاسه آب خورده است . طبیب میفهمد که مرد بدوی بجای دوا خود نسخه را خورده است و قوه خیال او بتصور اینکه همین نسخه مسهل است کار مسهل را کرده است .

۲ - طبیب دیگر مینویسد که روزی در دواخانه خود از قفسه شیشه آمونیاك را «جوهر نشادر» میخواست بردارد شیشه را برداشته بود که بزمین افتاد و شکست و بوی آمونیاك که خیلی تند است تمام اطاق را پر کرد .

فوری از اطاق بیرون دوید و در را بست که بوی دوا ضرر نرساند تا تمام شود پس از چند ساعت برگشته با کمال تعجب دید که اساساً دوائی که ریخته چیز دیگر و بی بو بوده است و شیشه آمونیاك در جای خود باقی است و فقط قوه خیال او این بازی را کرده است .

۳ - یکی از اطبای تبریز بیست سال پیش حکایت کرد که روزی در یکی از دهات اطراف تبریز برای معالجه مریضی رفته بود در آن ضمن روزی آسیابانی آمده حب برای قوت مزاج خواست و او هم چند حب قوت برایش داد پس ازدو روز دوباره آمد چون از آن حبها خواست دیگر از آن حب چیزی نمانده بود محض ناامید نکردن او از برنجیکه پلو پخته بودند چند حب درست کرده داد پس از چند روز آسیابان آمد با اصرار تمام صدا تا از آن حبها میخواست و خیلی تعریف از قوه آنها میکرد .

۴ - مردی شبی در يك شهر وارد هتل میشود و در اطاقی می خوابد شبانه بیدار شده می بیند نفسش تنگ شده نمی تواند نفس بکشد بخیال اینکه هوای اطاق کثیف است ، می خواهد پنجره را باز کند و هوای تازه را بکشد ولی نه کبریت را پیدا میکند

ونه پنجره را و کم می ماند که خفه شود بالاخره پنجره را پیدا میکند ولی نمیتواند باز نماید و از فرط اضطراب شیشه پنجره را می شکند و سرش را بیرون کرده نفس تازه میکشد و با کمال استراحت رفته و بخوشی می خوابد ولی فردا صبح می بیند که بجای پنجره شیشه آئینه دیواری را شکسته است. در بنجا نیز قوه خیال اعجازی کرده است.

۵ - چنانکه معروف است و در ایران بیشتر اتفاق افتاده است شخصی شبانه برای رفع عطش برخواسته بجای آب نفت را خورده بوده است که هیچ ضرری هم ندیده بود چون بخیال آب خورده بود و باین خیال معده او آنرا قبول و هضم کرده بود (۱)
۶ - در جریده ای که از طرف انجمن کوئه نشر میشود حکایتی خواندم خلاصه اش اینست که شخص نویسنده نقل میکند که روزی در حین بالارفتن از کوه دردی در دل و سینه اش پیدا شده و او را مجبور کرد که رفتارش را آرام کند و از همه دیرتر برسد.

پس از چند روز از کوچه ای که ابتدای همان راه کوه بود میگذشت فوری همان درد بشدت پیدا شد و قطع نگردید و مجبوراً پیش طبیب رفت و پس از معاینه کامل طبیب گفت که قلبش مریض است و این درد علامت روماتیسم است و فوری باید با بهای معدنی

(۱) در چند سال قبل در يك شب سرد زمستانی عین این واقعه برای يك نفر از اقوام من نیز اتفاق افتاده و بجای برداشتن آنخوری در حال خواب پیچ لامپا را که در روی کرسی گذارده و خوابیده بود باز کرده و نفت آن را بجای آب مینوشد و میخوابد بدون این که کمترین ضرری متوجه صحت مزاج او بشود . ا.ق.ا.

برود و چند هفته‌ای تداوی نماید . بیچاره با حال یأس و ملال کاروبار خود را ترك کرده و فوراً حرکت نموده بشهر مخصوص آبهای معدنی رفت و طبیب آنجا پس از معاینه گفت که خوب بموقع رسیده‌ای و اگر چند روز دیر کرده بودی خطر بزرگ داشت و حالا هم ابداً نباید حرکت کنی و هر روز باید دراز بکشی و هیچ قدم نزنی و در آب معدنی استحمام نمائی .

مرد بیچاره که اهل سیاحت و گردش و اسپورت بود بی-اندازه ملول و غمگین شده سه هفته تمام بدین ترتیب رفتار کرد بدون اینکه اثری و شفائی به بیند و حالش بدتر از اول شده بخانه برگشت و پیش يك طبیب دیگر رفت این یکی پس از معاینه کامل گفت که عزیز من قلب تواز قلب من هم قویتر و سالم تر است و کله شما را باید تداوی کرد زیرا هر چه بوده خیال بوده است از فردا بقرار سابق مشغول گردش و ژیمناستیک و اسپورت و سیاحت خود باش و خواهی دید که هیچ دردی احساس نخواهی کرد ، مردم مذکور با دلی قوی و پرامید برخاست و مشغول کارهای سابق خود شد و ابداً دردی حس نکرد . این مثال واقعی بهترین نمونه تأثیرات بد و خوب قوه خیال است .

۷ - و نیز در همان جریده خواندم که زنی روزی در روی بالشی که چند سوزن روی آن گذاشته و فراموش کرده بودن نشست احساس سوزشی کرد برخواست و سوزنها را دیده در آورد ولی یکی را پیدا نکرد و خیال نمود که یقیناً يك سوزن بگوشت او فرو رفته است ازین خیال ساعت بساعت سوزش گوشت زیادتر شد تا مجبور شدند طبیب آوردند و هر چه معاینه کردند نه جای سوزن و نه علامتی را پیدا نمودند ولی آه و ناله اش بلند بود و هی میگفت که این طبیبها نمیفهمند و بدین قرار چند طبیب عوض کردند تا بالاخره پیش

جراحی بردند و او تفصیل را فهمیده وزن را خوابانیده سوزنی را که قبلا تهیه کرده بود از قوطی در آورده محلی را که زن تصور میکرد سوزن فرو رفته با آن سوزن نیش زده نوک سوزن را خون آلود نموده پیش چشم زن نهاده گفت الحمد لله این سوزن بی پیر را که چند روز شما را در شکنجه نگاه داشته بود بیرون آوردم ..
از آن دقیقه زن دیگر احساس درد نکرد و خوشحال شده بخانه برگشت و مشغول کار شد .

این قبیل مثالها را هر قدر بخواهید میتوانم پیدا کرده بنویسم ولی همین چند مثال برای نشان دادن تأثیرات قوه خیال کافی خواهد بود و خودتان ایمان خواهید آورد که صدی نود و نه اکثر امراض نتیجه قوه خیال یعنی تلقین غیر محسوس قوه شعور باطنی بوده است و نیز بهمین سبب بوسیله تلقین معکوس یعنی تلقین فکر صحت و حرکت و قوت بشعور باطنی به ترتیبی که نوشتم ، آدمی بحال طبیعی و اصلی خود خواهد برگشت و سرعت این شفا موقوف بشدت ایمان و اعتماد خود اوست و پس -
و باز برای توضیح مسئله دو مثال برای شما ذکر میکنم :-
فرض کنید شخصی میخواهد بیک غذائی که اصلا ندیده و نچشیده و عادت نکرده است عادت کند البته مدتی وقت لازم است و اگر بخواهیم فوری عادت کند دو شرط لازم است یکی لذت و خوش طعمی غذا و دیگری گرسنگی و اشتهای آن شخص ، و نسبت بشدت درجه این دو شرط زودتر و یا دیرتر معتاد این غذا خواهد شد و آنرا هضم خواهد کرد .

و نیز فرض کنید يك چرمیرا که سالها مانده و خشك شده است میخواهیم نرم کنیم و بحال اصلی برگردانیم و بکار بریم باید اقلا چند روز آنرا بآب بیندازیم تا خیس شود و بحال طبیعی برگردد

و اگر آن آب سرد باشد ممکن است چندهفته طول کشد و اگر ملایم و گرم باشد چندروز میخواید و اگر داغ و جوشان باشد ممکن است در عرض چند ساعت نرم شود، همانطور است حال اعضای بدن و خیالات و عادات و اخلاق و اعصاب که بیک طرز حرکت و غذا و غیره عادت کرده اند و ما میخوایم ازین عادت بیرون بیاوریم و ضد آن عادات رایاد دهیم سرعت ترك حالت قدیم و قبول حالت جدید موقوف بقوت و قدرت و جاذبه اعتیاد جدید است و بدین قرار سرعت تغییر دادن بیهیسی و بیحرکتی اعضای وجودیکنفر مریض استرخائی که نتیجه تلقینات قوه شعور باطنی و ترك وظایف اعضاء و اعصاب اوست و بسته بقوت تلقینات ضد و جدید است، یعنی تلقینات و فکر حرکت و جنبش و صحت و چابکی و زنده دلی و غیره که باید هر چه زودتر در دماغ و مخصوصاً در زوایای شعور باطنی او جایگیر شود و کار گر گردد، پس حرارت ایمان و فکر و استقامت هر سه لازم است.

پیش از ختم این مبحث ناچارم چند کلمه درباره نفوذ عملیات قوه شعور باطنی بنویسم.

نباید تصور کرد که قوه شعور باطنی مافعال مایشاء است و بوسیله قوه خیال هر چه می خواهد می تواند بکند و اساساً هر چه هست همه اش مجصول خیال و در زیر او امر شعور باطنی است و مقدرات ما بازیچه دست اوست.

بلی قوه شعور باطنی چنانکه گفتیم و دیدیم يك قوه قاهره و پر زور و مقتدری است اما مانند يك بچه هم رام و مطیع و منقاد است و ما راست که از خاصیت او استفاده کنیم و او امری را که مفید بحال و مقاصد ماست باو بدهیم تا بدون تخلف اجرا کند والا اگر بحال خود بگذاریم البته خرابیهای زیاد می تواند کند

و صدمه های مهلك میتواند وارد آورد مانند خیالات مدهش و عادات مضر و غیره و چنان که در مثال کوئه دیدیم این قوه مانند اسب سرکشی است پر زور و قوی و جوان که اگر تعلیم دهیم خیلی فایده میبریم و او را ازین نقطه نظر باید تلقی کرد ، و یکی از پروفیسورهای دیگر او را بیک معاون مدیر در یک کارخانه تشبیه کرده است که تمام امور کارخانه در دست اوست و او از جزئیات امور وظایف هر یک از کارگران و مهندسان واقف و اوراق و اسناد همه در دست اوست و در هر آن هر چه بخواهد میتواند کند مثلاً میتواند بسیار بدیها و بسیار خوبیها کند ، میتواند کارگران را بشوراند ، براند و یا از کار بازدارد و میتواند تشویق کند و منظم نماید ، میتواند بعضی از اوراق را بسوزاند و تلف کند و حسابات را وارونه سازد و تقلب کند و یا با کمال امانت و درستی اداره کند و حفظ نماید ... ولی در هر حال این معاون زیر امر و اداره مدیر است و تمام اعمال و حرکات او مطابق امر مدیر میباشد و درین کارها تجربه ها داده و زحمتهای کشیده و اعتماد مدیر را جلب نموده است .

همینطور است قوه شعور باطنی ما که معاون شعور ظاهری یعنی عقل و اراده ماست و باید همیشه مطیع و منقاد او امر او بماند یعنی در زیر دست آنها تربیت شود و تعلیم بیند تا بتواند وظایف مودوعه خود را بخوبی ایفا نماید و اینکه در طی این مشروحه و دستوره های مسیو کوئه ذکر شده است که در موقع تلقین و تبلیغ قوه شعور باطنی ، باید قوه شعور ظاهری و قوه اراده مدخلیت نداشته باشد و بکنار برود این راجع بطرز تربیت و تعلیم این قوه است والا اساساً باز امر مطلق همان عقل و اراده است و بهمین جهت در اشخاصی که قوه عقل و اراده محکم و

مثبت است شعور باطنی بمنزله مطیع صرف تنزل کرده و ابد اعصاب و سرکشی نمیتواند بکند و هر چه باو امر شود بیچون و چرا اجرا میکند ، چنانکه بزرگان عالم و انبیاء و اولیا و حکما بدین مقام رسیده و می‌رسند و شعور باطنی که درین جا میتوان آن را بنفس اماره تعبیر کرد مانند موم نرم شده مطیع محض میگردد و البته هر کس باید بکوشد که شعور باطنی خود را مطیع امر خود بسازد و مانند يك آلت هر طور و بهر شکل بخواهد بکار بیندازد و این مسئله در زمینه اخلاق اهمیت مخصوص و بزرگ دارد لیکن درینجا بهمین اکتفا میکنیم زیرا که آنچه درباره شعور باطنی گفته شد فقط در موقع استفاده کردن ازو در قبول و اجرای فکر صحت و تندرستی و شفا و خوشی و امثال آنهاست و آن دستور و شرایط که ذکر شد وسایل رام کردن و تربیت نمودن این قوه بود و گرنه چنانکه در موضوع قوه اراده بحث خواهیم کرد منبع فیاض تمام قوای روحی و حاکم بالاستقلال تمام هستی ما قوه اراده خواهد بود .

درینجا ناچارم که در موضوع رعایت شرایط حفظ الصحه بدنی چند نکته را متذکر شوم زیرا که استفاده از قوای خالقه روح بسته با اجرای کامل شرایط جسمانی حفظ الصحه میباشد .

۱- مهمترین شرط حفظ الصحه تأمین استراحت اعصاب است زیرا اعصاب ما بمنزله روغن چراغ بدن است و برای صحت ما گنج ذیقیمتی است که باید با خیلی احتیاط و قناعت آنها را صرف کنیم و مخصوصاً در جاهای بیلزوم و بیفایده نباید صرف کرد و این گوهر گرانبها را مفت از دست نباید داد مخصوصاً برای کسانی که میخواهند قوای روحی خودشانرا تقویت کنند و جریانهای محرك و الکتریکی و مغناطیسی دماغ را به اعضای

دیگر بدن برسانند و کسید دهند ، اعصاب بسیار قوی و متین و آرام لازم است ، زیرا اینها مجراهایی هستند که بوسیله اینها آن قوه‌ها و جریانها کسید داده میشود ، راجع به تلف کردن قوای اعصاب و اهمیت آنها باید کتابی مفصل نوشت چه اینها ذی‌قیمت‌ترین سرمایه و جوهر حیات ما هستند که مردم قدر آنها را نمیدانند باری بهیچ وجه نباید از هیچ وضعیتی از اوضاع عالم و افراد آن بی‌اندازه بهیجان آمده عصبانی شوید و این قوه بی‌بهای دماغ خودتان را که برای شما مانند اکسیر اعظم است درینراه صرف کنید هر چه اتفاق بیفتد و حتی هر چه از مردم بد سرشت هم ببینید با سکوت و اعتدال دم و متانت و اغماض تلقی کنید و نگذارید قوای اعصاب شما درینراه بیخود و بیهوده تلف شود ، این مسئله مثل این است که کسی هر شب گرفتار احتلام شود . این هر قدر مضر است تلف کردن قوه دماغ و اعصاب هم همینطور مضر و برباد کننده است البته اوضاع و گذارشات ، ما را باید بهیجان بیاورد و نباید بی‌حس و بی‌عاطفه بمانیم ولی آن هیجان را باید هضم کنیم و در داخل بدن خودمان صرف کنیم که تولید قوت تازه کند نه اینکه با حال عصبانی و غضب و اوقات تلخی و کدورت بیرون بریزیم و قدری هم از قوای اعصاب خودمان را روی آن بگذاریم .

معنای متانت و اراده درین قبیل مواقع ظاهر میگردد . هر چه پیش می‌آید با خونسردی باید تلقی کنید و کم‌کم اعصابتان را بمتانت عادت دهید آنوقت خواهید دید که چقدر صحت شما بالاتر و قوای دماغی شما قوی‌تر خواهد شد و این شرط اعظم است در تداوی روحی ، والا مثل این است که کسی را معالجه کنند و او ابداً از خوردن غذای لازم الاجتناب پرهیز نکند و تأثیرات دواها را خنثی سازد و خلاصه باید دانست که اعصاب ما رشته‌های

حیات ما هستند و حفظ و نگهداری و تقویت آنها در هر حال بر ما لازم می باشد .

۲- در مواقعی که مشغول تداوی خود هستید بقدر امکان با مردم باید کمتر معاشرت کنید و بیشتر اوقات تنها بمانید و با استراحت فکری مشغول شوید و مخصوصاً قبل از خواب باید یک دو ساعت مستریحاً تنها بمانید و فکرهای خوب کنید و این کتاب را بخوانید و در معاشرت هم فقط با اشخاصی که آنان را دوست دارید و محبت زیاد دارید مصاحبت کنید که محبت آنان تولید خوشحالی و زنده دلی و فرح و قوت میکند و نیز در تمام حالات و اوقات حتی بدشمنان هم اگر داشته باشید اظهار محبت و عفو کنید .

۳- بمسئله تنفس باید زیاد اهمیت دهید یعنی اولاً تنفستان بقدر امکان عمیق باشد اما نه بزور، بلکه کم کم عادت کنید و ثانیاً شرط اعظم آن، تنفس هوای تازه و صاف و پیگرد و غبار است که بقدر غذاهای مقوی اهمیت دارد . یا باید اطاق شما هوادار باشد و یا چند دفعه هر روز هوایش را تجدید کنید بخصوص پیش از خوابیدن و پس از بیدار شدن و برای تجدید هوا، یا ممکن است موقتاً با طاق دیگر بروید و بگذارید پنجره ها را باز کنند و پنج تاده دقیقه باز بگذارند ، و یا اگر قادر بر حرکت نیستید در همان جا چند دقیقه سرتان را زیر لحاف بکشید تا تجدید هوا بشود و پس از بستن پنجره دوباره سرتان را بیرون کنید و البته تجدید هوا نباید وسیله جریان هوا (کوراند) و سرما خوردگی بشود .

۴- نور آفتاب و هوای صاف بیرون اکسیر اعظم صحت است، بقدر امکان اگر وقت دارید گاهی که آفتاب میتابد بیرون بروید و اگر هم نمی توانید، سوار شوید و یا بهر وسیله ممکن است در جلو آفتاب و هوای صاف تنفس کنید و البته میدانید که تنفس

باید از دماغ باشد نه از دهن که هم غیر طبیعی و هم مضر است و در صورت امکان از تفریح و گردش در چنین هوا خودداری کنید.

۵- استحمام یعنی پاک نگاه داشتن بدن نیز شرط مهم صحت است. اقل در هفته یک مرتبه باید استحمام کرد اما سرما نباید خورد، حمام زیاد گرم نباید باشد و اگر بتوانید عادت کنید با استحمام با آب ملایم و بعد قدری سرد و یا اقل دست آخر که میخواهید بیرون بیایید یواش یواش با آب سرد بدن را مالش بدهید و بعد خوب بخشکانید که جریان خون سریعتر شود و همه جا را فراگیرد و فنأً ثابت است که ما بیشتر بتوسط مسامات جلد تنفس میکنیم و آنها باید باز باشد و آن هم موقوف بنظافت بدن است، پس از استحمام اقل یک ساعت استراحت لازم است.

۶- در مسئله غذا چیز زیادی نمیخواهم بگویم ولی بقدر امکان کمتر گوشت بخورید و بیشتر میوه تازه، زیرا چنانکه بتازگی کشف کرده اند میوه های تازه و نپخته ماده ای را دارا هستند با اسم «ویتامین» که آنرا از اشعه آفتاب میگیرند فوق العاده مفید است بطوریکه جوهر حیاتش مینامند، در غذا زیاد خوردن شرط نیست بلکه هضم کردن شرط است.

۷- البته میدانید که انقباض مزاج بسیار مضر است بخصوص برای مرضی، چه مزاج آنها باید مرتباً هر روز اینت طبیعی داشته باشد و کار کند.

اگر مرتباً کار نمیکند اولاً با خوردن میوه جات بحال طبیعی بر میگردد. ثانیاً در صورت انقباض هر شب در حین خوابیدن خود بخود بگوئید که فردا در فلان ساعت مزاج من کار خواهد کرد. خواهید دید که مرتباً در همان ساعت کار خواهد کرد. با استقامت و مداومت تمام وظایف بدن را بحال طبیعی میتوان در آورد.

عجالتاً آنچه از حیث مسائل حفظ الصحة فردی و بدنی که ارتباط شدیدی بتقویت قوای دماغی دارد لازم بتوضیح دیدم اینها بود که نگاشته شد و مخصوصاً رعایت آنها برای استفاده از تدای روحی شرط اعظم است.

اینک این موضوع مهم نیز پایان رسید و برای روشن کردن دستورهای لازم الاجراء، مطالب این دستورها را در اینجا خلاصه میکنم که همیشه در نظر داشته باشید و بموقع اجرا بگذارید.

۱ - مرکزیت دادن قوه فکر و خیال بصحت کامل و رفتار کردن مثل اشخاص صحیح البدن یعنی فراموش کردن مرض و مجسم کردن صحت کامل در فکر و خیال .

۲ - ذکر کردن جمله مخصوص سه بار در روز بارعایت قطعی شرایط آن .

۳ - همیشه خوش بین و امیدوار شدن و شکر کردن یعنی اظهار خوشحالی نمودن که حالتان روز بروز بهتر است .
۴ - تأمین استراحت اعصاب و دماغ بهر وسیله ای که باشد .

۵ - تنفس هوای صاف و آزاد .

۶ - استفاده از نور آفتاب و تنزه و گردش در هوای صاف .

۷ - ترجیح سبزیها و میوه جات تازه بگوشت .

۸ - رعایت نظافت بدن بوسیله استحمام و تقویت بدن بوسیله مشتمال ملایم (ماساژ)

۹ - نگاه داشتن طبیعت و مزاج در حال اعتدال و لیت طبیعی یعنی جلوگیری از انقباض ،

۱۰. استقامت و مداومت کامل و داشتن ایمان و اعتماد کامل .

این است آنچه لزوماً شرح داده شد و بمحض رعایت اینها خواهید دید که چگونه يك فرح و انبساط و تر و تازگی و طراوت و قوت تمام بدن شما را فرا خواهد گرفت و اعضای بدن شما شروع بایفای وظائف طبیعی خود خواهند کرد و به آرزوهای صمیمی خود نایل و مظهر تجلی قوای خالقۀ روح خواهید شد .

اگر بخواهم چگونگی استفاده از قوۀ خیال و شعور باطنی را در تداوی روح ملی يك جامعه شرح دهم بایستی کتابی جداگانه در فن تربیت تألیف کنم .

در اینجا ناچارم که فقط بچند اشاره اکتفا نمایم .

تطبیق و اجرای قواعد شعور باطنی و قوۀ خیال در معارف مملکت و مخصوصاً در تعلیم و تربیت و مطبوعات بی اندازه مفید است و ترقی افراد ملت را در شاهراه علم و اخلاق تسریع و تأمین میکند ، بموجب قوانین فن روحيات و فن تعلیم و تربیت ، باید شرایط ذیل را برای استعمال قوۀ خیال و شعور باطنی با کمال دقت بجا آورد .

۱- مثالهاییکه در تدریس و در مطبوعات برای روشن ساختن مطلب ادا میشود باید بقدر امکان محسوس و مشهود باشد ، یعنی بیشتر قابل جذب قوۀ خیال باشد بواسطۀ حواس ، و تنها عبارت از افکار خشك نباشد زیرا وقتیکه این مثالها بازینتهای حسی و شهودی آرایش یافت زودتر و محکمتر در قوۀ مخیله و شعور باطنی جا میگیرد و پایدار میماند .

۲- بقدر امکان باید سرمشقها و نمونهها و مثالها مثبت باشد نه منفی ، یعنی مثلاً برای متروك ساختن دروغگوئی نباید مثالهایی

از دروغ آورد ، بلکه مثالهایی از فایده‌راست گوئی آورد، چونکه در شق اول بطور غیر محسوس و لاعن شعور راه و چگونگی دروغ را هم در ضمن مثال بشعور باطنی و قوه مخیله شنونده یاد میدهند و بحافظه او می‌سپارید .

ازین نقطه نظر بخوبی مسئولیت بزرگ مطبوعات و سینماها را که اخبار و فیلمهای جنایت و فحشا و غیره را نشر میدهند ، در پاشیدن تخم فساد اخلاق در زمین شعور باطنی و قوه مخیله اطفال و افراد معصوم میتوان درك کرد و بر جهالت اولیای معارف تأسفها نمود .

۳ - در تعلیم و تربیت ، باید شخص معلم اولاً بگفته‌ها و اقوال خود ایمان علمی و قلبی داشته باشد تا آنها در قلب و شعور باطنی بچه‌ها و متعلمین تأثیر کافی و نفوذ وافی بپسندد .

و ثانیاً گفته‌ها و پندهای خود را عملاً و حساً در نفس خود و در خارج ثابت کند و گرنه همینکه بچه‌ها خلاف گفته‌ها و پندهای او را در نفس خود او و یا در خارج محسوس دیدند ، دیوشك و شبهه بخاطر آنان هجوم آورده نفوذ و تأثیر آن نصایح را خواهد ربود و بلکه شکل مخالف آن نصایح را در ضمیر پاك آنان بجلوه خواهد آورد و ثابت خواهد نمود .

۴ - خواه در تعلیم و تربیت و خواه در مطبوعات ، و قتیکه باصلاح يك اخلاق زشت و یا به تزریق يك فكر جدید كوشیده میشود برای نتیجه گرفتن از آن ، لازم است كه مدت مدیدی همان فكر در لباسها و شكلهای دیگر بشعور باطنی افراد تلقین شود تا بخوبی در آنجا ریشه دواند ، یعنی استقامت و ثبات و تکرار ، نخستین شرط کامیابی در تلقین يك فكر است خواه آن فكر مثبت یا منفی باشد .

اگر کمی دقت و تفکر شود، معلوم می‌گردد که نهال صفات و اخلاق و عادات و آمال ملی یعنی ایده آل‌ها در افراد و جامعه‌ها فقط از پرتو تکرر و ممارسه بوجود می‌آید و بزرگ و تناور و بارور می‌شود.

بفحوائی این حقیقت باید فهمید که وظیفهٔ معارف يك ملت تنها عبارت از ترتیب‌دادن پروگرام و باز کردن مدارس جدید نیست، بلکه وظیفهٔ اساسی او تصفیهٔ اخلاق ملت و حمایت روح جامعه است در مقابل هوا جس نفسانی و صفات شیطانی که هر روز در نتیجهٔ جهالت تولید می‌یابند و پیکر اجتماعی ملت را استیلا می‌نمایند.

باین جهت نفوذ معارف باید در مطبوعات و انتشارات و نمایشها و سینماها و اجتماعات فنی و دینی و علمی و ادبی نافذ باشد و بهمه گونه وسائل مادی و معنوی تشبث باید کند تا بتواند قلب جامعه و مخصوصاً دل‌های افراد نژاد نو را از هجوم سپاه فساد اخلاق که بدبختانه در ایران ما ریشهٔ درخت کهنسال ملت را در خوردن است دفاع و حفظ کند.

البته این کار چندان آسان نیست و زحمت و فداکاری زیاد لازم دارد لیکن بقول خواجه :

« گرچه راهی است پر از بیم ز ما تا بر دوست
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی »

قوة اراده و نفوذ آن

« ز خوف بادیه دل بد مکن ببند احرام

که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز »

بطوریکه درخاتمه مبحث گذشته تذکر دادم که استراحت

جسمانی و دماغی برای کسانی که میخواهند خود را بوسیله تداوی

روحی باوج نیکبختی رسانند واجب میباشد ، درینجا نیز لازم

است قبل از آنکه در قسمت اراده وارد بحث و تشریح شویم قدری

در موضوع فوق مشروح تر سخن رانیم ، چرا که استراحت جسمانی

و دماغی باید همه جادوش بدوش تداوی سیر نماید والا نمیتوان

نتیجه گرفت و البته خودتان میدانید و حس میکنید که هر تداوی

خواه جسمانی و خواه روحانی برای خود شرایط و قواعدی دارد

که رعایت آنها اساس است و بدون آنها ثمره ای نمی توان حاصل

کرد .

این تداوی روحی که شما آرزو مند آن هستید و مشغول

تهیه وسایل آن می باشد بیشتر از همه احتیاج بر راحت فکر و حضور قلب و سکونت اعصاب دارد ، زیرا چنانکه میدانید پایه این تداوی مبنی بر پروردن و افزودن و تمرکز دادن و بکار انداختن قدرت های روحی است و تمام دستور ها و ترتیبات و شرایط لازمه منجر بهمین نتیجه و غایه است ، یعنی بتدریج این قدرت ها در بدن شما طوری تقویت یافته و زیاد شده و یکجا جمع خواهد شد که روزی مانند برق ساطع و یا مانند يك قوه نارنجکی منفجر شده انقلاب بزرگی در حیات شما بعمل خواهد آورد و عبارت دیگر يك قوه جاذبه مغناطیسی در وجود شما تولید خواهد شد که بدست یاری قوه اراده خود ، آنرا بهر نقطه بخواهید سوق داده و هر حرکتی را و هر جاذبه و جنبشی را که قصد کنید حاصل خواهید نمود و تمام اعضای ظاهری و باطنی تابع اوامر قوه اراده شما خواهد شد و روح شما بر جسم شما حکمرانی خواهد کرد .

درین صورت هر چیز که مانع از تقویت و افزایش و تمرکز قوای روحی باشد برای مقصد شما مضر است و نتایج راعقب خواهد انداخت ، فرض کنید می خواهیم يك ماشین و مثلاً يك اتومبیل را بحرکت بیاوریم و راه بیندازیم باید :

اولاً تمام آلات و ادوات آن را پاك و تمیز کنیم .

و ثانیاً بقدر کافی قوه محرك یعنی بنزین کافی بدان

بریزیم .

و ثالثاً بوسیله چرخ های مخصوص آنرا بحرکت بیاوریم .
حالا پس ازین همه ترتیبات اگر وقتی به بینیم که ديك بنزین ما سوراخی دارد که یواش و بطور نامحسوس بنزین از آنجا بیرون میریزد البته اگر آنرا بحال خود بگذاریم و یا اصلاً ملتفت این سوراخ نشویم هر قدر روغن و بنزین بریزیم بزودی هدر رفته

هرگز موفق بحرکت دادن ماشین نخواهیم شد.

همینطور است در تداوی روحی که اعصاب و دماغ ما بمنزله ديك بنزین است و سکون و استراحت روغن و بنزین اوست و ما هر قدر بخود زحمت بدهیم و مشقتهای دماغی و فکری بجای آوریم و قوت روحی در خود جمع کنیم ، تا سکون و استراحت دماغی نداریم آن قوه ذخیره شده را از طرف دیگر بیهوده صرف کرده ایم ، یعنی روغنی در چراغ ما باقی نمی ماند و مثل سابق تاریکی ما را فرا میگیرد .

بدین قرار بمسئله استراحت فکر و سکون اعصاب و قوای بدن بیشتر اهمیت باید داد تا هر چه بقوای روحی افزوده میشود در خود بدن بماند و جمع شود و تلف نگردد و روزی کارگر شود و قدرت خود را مانند قوه ای که در کوههای آتش فشان تولید می یابد نشان بدهد .

غرض از تحصیل سکون و استراحت ترك امور دنیوی و گوشه گیری و عظالت نیست که با حیات نمیسازد .

مقصود استراحت فکری و قلبی است که منجر بسلامت و قوت و زندگی اعصاب و دماغ میباشد و نمیگذارد قوای تولید شده بیهوده تلف شود و اقلاً روزی چند ساعت باید تنها ماند و در سکوت عمیق بسربرد و باخدای خود مشغول راز و نیاز شد .

و ثانیاً در معاملات و رفتار با مردم هرگز عصبانی نشده حدت و غضب نباید کرد و بلکه دنیا را بخصوص مردم این زمان را بنظر لایقیدی و بنظر يك دانائی که بمرد نادانی نگاه میکند و یا مرد بینائی که با نا بینا طرف میشود تلقی کرد و فقط يك حس عمیق ترحم و مرحمت و محبت در حق آنان پرورد و هدایت آنانرا از خداوند قادر درخواست نمود .

این گونه فکر و رفتار از يك طرف اعصاب را هرگز خسته نمیکند و قوت آنها را بیهوده تلف نمی‌سازد و از طرف دیگر بر قوت قلب و متانت روحی و استراحت و جدانی و سکوت دماغی مامی افزاید و انسان خود را بالاتر و قویتر از دیگران حس میکند و این حس، تولید يك امید و فرح و انبساط خاطر و تفکر شیرین و قلب مستریح می نماید و این خود عین خوشبختی و جلوه‌ای از سعادت حقیقی است .

تمام دستورها و تداوی روحی سه‌گانه را تعقیب میکند و عبارت دیگر سه وسیله را باید هدف خود بسازد تا به نتیجه برسد .

۱ -- تغییر. کامل محور افکار، از آنجا که از بیانات گذشته ثابت شده که تمام حالات بدنی و روحی انسانی بدون استثناء نتیجه و محصول قوه فکر و خیال است، اگر بخواهیم يك حال را در خود تغییر بدهیم باید افکاری را که ما را احاطه و غرق و استیلا کرده بکلی عوض کنیم یعنی محور آنرا تغییر بدهیم، ما ندانیم شخص سواری که از راه کج میرفته است و بعد ملتفت شده عنان اسب را بطرف معکوس بر میگردداند پس هر قدر از راه کج دورتر شود بر راه راست و مقصد نزدیک‌تر خواهد شد، در تداوی روحی، شما نیز باید چنانکه گفتیم محیط تفکر خودتان را بکلی تغییر بدهید بطوری که فکر مرض و بی‌حرکتی را از دماغ خودتان تبعید کنید و لجام افکار خودتان را بطرف دیگر و بر راه راست یعنی بر راه صحت برگردانید و اصلاً آثار مرض را از برابر چشم و فکر خودتان دور کنید و جز صحت چیز دیگر تفکر و تصور نکنید و بطوری رفتار کنید که گوئی ابدأ مریض نبوده و نیستید .

و این محال نیست ... قوای روحی شما آنقدر قوت پیدا

کرده و شمارا استیلا خواهد نمود که خودتان خواهید دید که تغییر
محور افکار محال نیست چنانکه تا حال یقیناً حس کرده اید.

۲ - پس از گرداندن عنان افکار بطرف صحت و براه راست
بیاید از درستی راه خاطر جمع شد یعنی یقین کرد که اینراه راست
است و حقیقی است و آنهم نمیشود مگر بدین وسیله که تمام جزئیات
و پست و بلندی ها و علایم راه را در پیش چشم مجسم کرد که تمام طول
راه و مناظر مقصد و منزل آخری را هم جلو چشم آورد و تماشا
کرد.

این همان است که در مبحث گذشته شرح دادم و قوه خیال
و قدرت شعور باطنی را وسیله مهم این عمل شناساندم.

پلی پس از تغییر محور افکار بطرف صحت، بوسیله ممارسه
و مشقهای روزانه بترتیب دستورهای مباحث گذشته، باید کیفیات
صحت و تظاهرات زیبا و نتایج فرح افزا و مسرات روح بخش بی-
پایان آنرا پیش چشم مجسم نمود و مانند یک پرده نقاشی تماشا کرد،
مثل اینکه در حقیقت در عالم تازه و دیگری زندگی میکنید که بوئی
و نهانی از زندگی سابق در آن نیست.

این پرده نقاشی را بقوه خیال و بخصوص قبل و پس از
خوابیدن. آنقدر بقوت و شدت مجسم باید کرد و رنگ و روغن
باید داد و در زیر تأثیر آن آنقدر متحسس و فرحناک و چالاک
و متحرک شد که این شدت حرکت تا اعماق قوه شعور باطنی نفوذ
کند و مانند پرده های واقعی و اصلی و طبیعی در لوحه آن شعور
منعکس شود و نقش بندد و جایگیر و ثابت و راسخ گردد و جای
پرده های تاریک و خوفناک سابق را بگیرد و آنها را در سایه و در پشت
سر خود بگذارد.

این است سر قدرت قوه خیال و قوه شعور باطنی که بوسیله

حس اراده آنها صفحه حیات خود ما را بدست خودمان تغییر می-
توانیم بدهیم .

دستور خواندن ذکر و عبارت مخصوص در قبل و پس از
خواب یکی از آسانترین و ابتدائی ترین وسایلی است برای
رسیدن باین مقصود ، یعنی برای حك کردن تصویرات صحت در
صفحه قوه شعور باطنی .

۳ درجه سیم عملیات و یا هدف و وسیله سیم برای نیل مقصد ،
عبارت از مداومت و استقامت در عملیات است ، یعنی مانند آن سوار
که از راه کج عنان بر تافته و براه راست باز آمده و از درستی آن راه
خاطر جمع شده و با امید قوی و یقین کامل بدان راه مداومت میکند
و هرگز خستگی حس نمی نماید ، چونکه یقین و ایمان دارد که
این راه او را بسر منزل خواهد رسانید ، شما هم در این راه جدید که
راه صحت و افکار شفا بخش و امید افزا و روح پرور است بایک ایمان
کامل که در حقیقت کلید کامیابی و سعادت است باید راه بروید و ابداً
تردید و شبهه و خستگی بخود راه ندهید .

برای رسیدن باین مقصود قوه ای که در دسترس شماست همانا
قوه خالقه اراده است که آنرا تاج سر قوای خالقه روح باید نامید
و در حقیقت جهان ما و هر چه رادر او هست و بلکه تمام کائنات را
قوه اراده اداره میکند ، چنانکه روح انسانی نمونه و جلوه ای
از قدرت خدائی است ، قوه اراده انسانی نیز جز پرتوی از قدرت
مشیت خداوندی چیز دیگری نیست . پس هر که بیشتر این قوه را
تقویت کند و پرده های تاریك ضعف و سستی و ترس و بی حسی را از
جلو آن بردارد آثار قدرت مشیت الهی رادر نفس خود ظاهر و
هویدا خواهد دید و بلکه بمقام قاب قوسین او ادنی خواهد
رسید .

تمام پیغمبران و اولیا و اوصیا و فلاسفه و حکما و بزرگان جهان، مقام خود را احراز نکرده اند مگر از پرتو این جذبه قدرت الهی که اراده نام دارد و هر یک از این آفتابهای جهان معنویت . نسبت بدرجه فیض خود و گاه در تحمل عذاب و شکنجه و گاه در هدایت مردم نابینا بکار برده اند و امروز هم هر چه در گوشه و کنار دنیا مردمان بزرگ که می بینیم مصدر کارهای معجز نما و حیرت افزا میشوند در سایه همین قدرت است، ولی بعضی ها این قوه را در راه بدصرف میکنند و نتیجه بد میگیرند و برخی در راه خوب و سعادت و هدایت نفوس بکار میبرند و بحریم عزت و محبت سبحانی نزدیکتر میشوند و بمقام بلند عظمت و حقیقت میرسند. ولی شما باید هدف آمال خودتان را بلندتر از استفاده شخصی قرار دهید، چنانکه خواجه گفته :

« یکجواز خرمن هستی نتواند برداشت

هر که در راه فنا وره حق دانه نکشت »

جمعی فقط برای حفظ نفس خود و نجات خود از هوا جس نفسانی میکوشند، یعنی این قدرت را در راه نفس خویش بکار می اندازند و بگوشه زهد و عبادت رفته دست از دنیا و مافیها میکشند و عابد و زاهد میشوند و استراحت نفس خود را بر شماتت و زحمت و اذیت مردم نادان ترجیح میدهند، ولی گروه دیگر سینه خود را سپر تیر جفا و مظالم اهل زمان و جاهلان ساخته دستگیری نابینایان و نجات دادن غرق شوندگان را تکلیف خود یعنی امر و جدانی و رحمانی می شمردند و در آنرا صرف جان و قدرت میکنند .

اینها پیغمبران و هادیان جماعات و امام هستند و بهمین جهت که در راه امر خدائی و وجدانی ترك عزت و جان و مال میگویند مقام ایشان بالاترین مقام انسانی است .

شیخ سعدی نیز در شرح فوق میان عالم و عابد بهمین نکته اشاره کرده و گفته است:

گفت آن گلیم خویش بدر میبرد ز موج

وین جهد میکند که بگیرد غریق را

باری غرض در شرح عظمت و قدرت قوه اراده بود که انعکاسی است از مشیت الهی، ولی این قوه و قدرت را تنها در راه نجات نفس خود نباید بکاربرد یعنی بعقیده من هر قدرت و قوه ای که انسان دارا میشود باید آنرا در راه نجات هیأت جامعه بکاربرد نه فقط در راه نجات خود، مانند زاهدان و عابدان. گرچه مقام این مردمان نیز که اقلاً بتصفیه روح و تزکیه قلب خود کوشا و مشغول هستند و ضرری بدیگران نمیرسانند بسیار بلند و ممدوح است ولی چنانکه گفتم ضرر نرسانیدن و نجات نفس خود کوشیدن کافی نیست بلکه باید همت را بلندتر داشت و آنرا بنجات دادن دیگران گماشت. این است فرقی که در میان فلسفه توحید و عقیده اغلب علمای صوفیه و حکمای ایران پیدا میتوان کرد.

البته من هم با این بی بضاعتی علمی و معرفت همینقدر میدانم و حس میکنم که گوشه انزوا و استراحت و دست کشیدن از قیل و وقال دنیا و ترك مصاحبت مردم بی حقیقت امروزی، يك لذت روحانی دارد و واقعاً بزرگترین نعمت است و در اینجا قول خواجه بقدر يك دنیا در نظر من قیمت دارد که میفرماید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

و بدرستی هم چنین است و کنج درویشی و قناعت گنجی

است که با شمشیر برای قهارترین سلاطین عالم میسر نمیشود، من لذت این مقامات را احساس میکنم و این زندگی در مرکز

تمدن اروپا که در نظر غافلان و جاهلان يك سعادت دیده میشود
در نظر من هیچ رجحان و برتری بکلبه پاک و آزاد و روشن يك
درویش خداشناس ندارد و جلوه‌ای نمی‌نماید و اغلب گفته‌خواجه
را تکرار میکنم :

طراز پیرهن زر کشم مبین چون شمع

که سوزهاست نهانی درون پیرهنم
ولی با وجود حس لذت مقام درویشی و آزادی ، باز خود
را بهر گونه زحمت و مشقت حاضر و آماده ساخته‌ام بامید اینکه
بلکه بتوانم خدمت ناچیزی بنوع خود بکنم و شراره جانسوزی از
آتش دل خود بجان افسرده بعضی از دلها برسانم و بقول خواجه عمل
کنم که فرماید :

کاری کنیم ورنه خجالت بر آورد

روزی که رخت جان بجهان دگر کشیم
دامن صحبت دراز شد و بحاشیه افتادیم . غرض ذکر تأثیرات
روح بخش قوه اراده بود که مرحله چهارم از وسایل تداوی
روحی می‌باشد ، و در هر يك از مقاصد عالی و سافله تأثیرات
حیرت‌نمون می‌بخشد و چون بصفت قلب و پاکی طینت شماطمینان
کامل دارم ، لهذا یقین میدانم که پس از سیراب شدن از منبع
فیض این قدرت خدائی ، آنرا در راه نجات دیگران نیز بکار
خواهید برد و بادای فریضه معنوی و روحانی خود از این راه نایل
خواهید گشت .

کیفیت تکون و پرورش قوه اراده شرح مبسوط لازم دارد
که باید بموقع دیگر بگذارم . همین قدر درینجا تکرار باید
کنم که تا این قوه را در نفس خودتان بدرجه کمال نرسانید از
قوه‌های سابق استفاده نمی‌توانید کنید . اینکه اغلب مردم عاقل

و دانا و متفکر را می بینیم که باز از ارتکاب حرکات ناشایست خودداری نمیکنند و بعبارت ساده تر بگفته ها و نوشته های خود عمل نمی نمایند و میان قول و فعل و علم و عمل ایشان فرسخها مسافت پیدا می شود حکمتش ضعف قوه اراده است و بس . و اینکه کورورها کتاب های فلسفه و حکمت و اخلاق نوشته و نشر شده و هزارها کنفرانسهای اخلاقی و مذهبی در اطراف جهان داده می شود و هزاران واعظان و علما در سر منابر و عظاما و نصیحتها میکنند ، باز نوع بشر در منجلا ب فساد اخلاق غوطه ور است ، علت آن جز این نیست که اولاً این هادیان دروغی و زاهدان ریائی و واعظان نفس پرست بگفته های خود عمل نمیکنند و ثانیاً هم خودشان از قوه اراده بی بهره هستند و هم در نفس مردم این قوه را پرورش نمیدهند و تقویت نمیکنند .

خلاصه کلام ، قوه اراده بزرگترین محرك بدن ماست و چنانکه با قوه اراده کوچکترین و بزرگترین اعضای بدن خودمان را هر وقت بخواهیم حرکت میتوانیم بدهیم بوسیله تربیت و تقویت آن میتوانیم آن را حاکم مطلق قوای روحی خود نیز بسازیم و آنوقت هر چه تصمیم فوری بعمل میآید و عنان فکر و خیال و شعور باطنی خودمان را که مقتدرترین اسباب موفقیت و تداوی روحی ما هستند بهر طرف بخواهیم سوق میتوانیم بدهیم ، بالای قوه اراده قدرتی نیست و هر که از این قدرت خالقه خود را سیراب کند ، بر جهان نفس خود و نفس دیگران حکمران مطلق میگردد . شما که شراره ای ازین آتش مقدس را دارید ، آن را با قوه فکر و ممارسه بیفزایید و بزرگتر و قوی ترش سازید تا شعله ور شود و جهان مقدرات شما را منور نموده تمام زنجیرهای مادی و معنوی را در بدن شما درهم شکسته آزاد و چالاک و زنده دل و

روشن روان و پای کوبان و خندان رو بطرف سعادت و حقیقت
رهسپارتان سازد .

انسان بهر يك از مراتب ترقی مادی و روحی که بخواهد
برسد محتاج به قوه اراده است ، و قوه اراده آخرین مرتبه ملکات
روحی است که پس از طی کردن درجات دیگر و یا بعبارت
واضحتر پس از آگاه شدن با سرار و چگونگی صفات و قوای دیگر
و پس از درك مدارج معرفت و حقیقت استفاده از آنها موقوف بکار
بردن قوه اراده است ، و بدون این قوه محال است که هیچ امری
را اجرا کنیم و با هیچ يك از هواجس نفسانی و عادات زشت
خودمان جهاد نمائیم و مداومت و ثبات و استقامت را ملکه خود
سازیم . در صورتیکه استقامت و متانت منبع سعادت و مرکز موفقیت
است و فقط کسانی تاج افتخار و شرافت بسر می توانند گذارد که
مسلح با قوه اراده و متانت باشند و از جلو زحمات و صدمات و
ناکامیها و مغلوبیتها و مشقتها نگریزند .

بخصوص برای اشخاصیکه مشغول جهاد با نفس و یا مایل بتر بیت
افکار و حیات جدید معنوی و روحی هستند اهمیت قوه اراده
بمراتب بیشتر است .

چنانکه هر يك از اعضای بدن انسانی بوسیله مشق و ورزش
بزرگ میشود و قوت می گیرد ، قوه اراده انسان هم بوسیله مشق
و عادت و ورزش بزرگ و قوی میگردد و کم کم شخص با اراده
کار خود را بجائی میرساند که لفظ محال برای او محال میشود
یعنی هر چه را آرزو کند فوری بجا میآورد و هیچ چیز جلو عزم و
اراده او را نمیگیرد . او کوههای موانع را از جا میکند و نه تنها
بر نفس خود بلکه بر نفوس دیگران نیز حکمرانی می کند و در
اطراف خود آنها را می گرداند و تابع جریان و حرکت خود

میسازد مانند آفتاب که چندین ستاره را پیر و وپیک خود ساخته است.
و درینجاست که معنی « عبدی اطعنی اجمعك مثلی » ظاهر
می شود . یعنی شخص بجائی میرسد که نمونه قدرت خدا و تمثال
عظمت او میگردد ، و چنانکه خداوند بمحض اراده کن فیکون
کاینات را بوجود آورده است ، این بنده خدا شناس نیز بمحض اراده
آنچه را که در حیز قدرت بشر است در دایره وجود خلق می نماید
و بمقام کن فیکون بشری میرسد .

روح ملتها نیز يك اراده اجتماعی دارد که در چگونگی
سر نوشت آنها دارای نفوذ عظیمی است . این اراده اجتماعی است
که ایده آل ملی هر جامعه را لباس فعلیت می پوشاند و بسوی موفقیت
میکشاند . این اراده ملی بیشتر در تعقیب مسلك سیاسی ملت رونما
میشود و يك خط حرکت مستقیم و مشخص نشان میدهد .

از آنجا که همه کامیابها درین جهان فقط در نتیجه پایداری
و متانتی که در زیر شهر عقل و کیاست زائیده باشد بعمل می آید لهذا
قوة اراده نیز محور آن متانت و پایداری را تشکیل میدهد .

ملتیکه از يك اراده قوی و متین اجتماعی محروم شده مانند
کشتی بی بادبان و یابی کشتیان میشود که دستخوش حوادث ایام و
بادهای مخالف مرام میگردد و درهم میشکند .

همانطور که يك ذره بین ، موجات نور را بیک نقطه جمع
کرده تمرکز میدهد ، بطوریکه قدرت آن يك نقطه ، هزارها بار
زیادتر میشود و آن انوار پراکنده را يك آتش سوزان می سازد ،
همان وظیفه را هم يك اراده ملی در سر نوشت ملت بجا می آورد
یعنی انوار ضعیف افراد را بیک نقطه معین که ایده آل ملی باشد تمرکز
می دهد تا آن ایده آل چنان قوت می گیرد که همه موانع جلوراه
خود را سوزانده يك شعله درخشان میگردد که جهان سر نوشت

اورا روشن می‌سازد .

آیا این نوع اراده ذیقدرت ملی چگونه و کجا پرورش می‌یابد ؟ بوسیلهٔ تعلیم و تربیت در سینهٔ افراد ملت . بلی تنها تعلیم و تربیت صحیح است که در نهاد جوانان ملت يك حس ملی و يك ارادهٔ ملی تولید میکند که به حساسیت شخصی و منافع فردی غالب می‌آید و ایده‌آل ملی را کعبهٔ آمال خود می‌شمارد و در موقع تصادم آمال و منافع شخصی با آمال و منافع ملی اولی را بایك حس مقدس فدای دویمی می‌سازد .

نمونهٔ يك چنین تعلیم و تربیت و يك چنین ایده‌آل ملی و يك چنین ارادهٔ اجتماعی در نژاد آنگلو ساکسون پیدا و هویدا است . باین جهت است که این نژاد تفوق بر ملل دیگر دارد و ربع کرهٔ ارض را در زیر پرچم اقتدار خود نگاه میدارد . تولید يك ایده‌آل بلند ملی و اعادهٔ عظمت و شوکت باستانی جزاین راه یعنی قبول و تعمیم اصول تعلیم و تربیت آنگلو ساکسونی نه از راه معارف کنونی - ممکن نیست و نخواهد بود زیرا بقول خواجه :

« جوهر جام جم از کان جهان دگر است

تو تمنا ز گل کوزه گران میداری »

قوة جاذبه شخصی

«دست از مس وجود چو مردان ره بشوی

تا کیمیای عشق بیابی و زرشوی»

این قوه که آنرا مغناطیس شخصی نیز می گویند؛ قوه ایست که بقول علمای فن ، شبیه بقوة الکتریک که از بدن ما تصاعد نموده و اطراف بدن ما را احاطه میکند ، ولی نامرئی است و نا محسوس ، فقط گاهی اشخاصیکه چشمهای بسیار حساس دارند و از راه خیلی دور می بینند در تاریکی این قوه جاذبه را هم در اطراف اشخاصیکه ازین قوه زیاد دارند می بینند ، و حتی بعضی از پرفسورها کتاب های مفصل درین باب نوشته اند و به برداشتن عکس این قوه که مانند نور باریکی از بدن انسان سایه وار و یا بخار مانند متصاعد میشود موفق شده اند .

این قوه بیشتر از سرانگشتان دستها و از موهای سرواز چشمها و دماغ و دهن بیرون میریزد یعنی دیده می شود ، مثل این

که بدن انسانی مانند تنوری است شعله‌ور که از سوراخهای دماغ و چشم و بینی و گوش و سر انگشتان شعله‌های آتش بیرون میریزد .
اینکه گفتم از سر انگشتان بیرون میریزد حکمتش این است که در بدن ، پاره‌ای مراکز هست که اینها با قوای عالم علوی مربوط هستند و همیشه در تماس و جذب و انجذاب می‌باشند ، دستهای انسان هم یکی از این مراکز است و برای اینکه این مراکز بهتر قوای عالم علوی را جذب کنند شرطها و ورزشهای مخصوصی هست که فقط واقفان علوم اسرار و مشایخ و عرفا میدانند و بجا می‌آورند .

همه انبیا از این قوه جاذبه دستها بهره کافی داشته‌اند ، ولی حضرت موسی بیشتر از دیگران دارای این قوه و بآن مناسبت صاحب ید بیضا بود . یعنی دستی که از آن نور سفیدی درخشان و ریزان بود و بقدرت آن نور بر فسون ساحرین غلبه مینمود .
حضرت موسی در معابد زیر زمینی که بعقیده بعض مدققین در زیر همین ابوالهولها بوده در دست رجال الغیب تربیت یافته و علوم خفیه الهی آشنا شده بود .

امروز هم درهند مرتاضین حقیقی هستند که دارای این قدرت بوده بمحض بلند کردن دستهای خود بطرف جانواران درنده ، اینها رو بگریز می‌نهند و حتی بنا بشهادت بعض مدققین و سیاحان اروپائی در پاره‌ای از جنگلها که حیوانات وحشی زیاد است این مرتاضین شبها در کنار جنگل می‌خوابند که آن جانوران بدهات نزدیک جنگل وارد نشوند و از جائیکه این مرتاضین خوابیده‌اند بر میگردند .

این قوه جاذبه دستهای یکی از چندین انوار نبوت است که بهر يك از پیغمبران داده میشود و این همان قوه است که در دین زرتشت

بنام قوه ایزدی نامیده شده است و چون در روزگاران پیشین سلطنت روحانی و جسمانی غالباً در حکمداران جمع بود، این است که پادشاهان قدیم ایران نیز مانند فرعون مصر من عند الله دارای این قوه و فره ایزدی بودند، ولیکن هر کدام که برخلاف مشیت الهی رفتار میکرد و زبان به الاست بر بکم میگشود این قدرت آسمانی از آنها سلب میشد چنانکه از جمیع فرعون عهد موسی سلب شده بود.

هم چنین حضرت یوسف وقتی که پدرش حضرت یعقوب با خانواده وارد مصر میشد به استقبال شتافت ولی بمحض دیدن پدر از اسب پیاده نشد، برای مجازات این تکبر و غرور آن فره ایزدی یا قدرت ملکوتی مانند نوری از دستهایش پرید و نور نبوت ازو زایل گردید. اینهم باز اشاره بهمان قوه جاذبه دستهاست.

بلند کردن دستها در اذان و در دعا و نماز يك حکمت مخصوص دارد که عبارت از جذب کردن همان قوه جاذبه علوی ملکوتی است بطرف بدن. زیرا همانطور که دستها قوه جاذبه بدن را بیرون میدهند بهمان ترتیب هم قوه جاذبه محیط خارجی را جذب و بلع مینمایند و بهترین واسطه برای این کار بلند کردن آنهاست بطرف آسمان با يك نیت خالص و ایمان کامل در موقع دعا و مناجات و ذکر.

مشایخ صوفیه، این حکمت و حقیقت را بمریدان و سالکان خود باین طرز می فهماندند که میگفتند: ای سالک در حین دعا دستهایت را بسوی آسمان بلند کن زیرا که خداوند کریم علی الاطلاق دستی را که بسوی او دراز شده باشد نو مید و خالی بر نمیگرداند. ثواب داشتن مصافحه نیز در اسلام باز مبنی بهمین حکمت است که در آن صورت این قوه جاذبه از دست یک نفر بدست و بدن دیگری میگردد و برای او قوه صحت می بخشد.

درین مصافحه البته دستی که قوه جاذبه اش بیشتر است ناچار

از قوه خود خواهد داد ولی هرگز قوه خود را کاسته نمیشود زیرا مربوط بمنبع آن قوه است.

بهمین مناسبت سخت فشردن دستهای یکدیگر چنانکه در اروپا معمول است چندان مفید نیست زیرا که مانع از انتقال قوه جاذبه میشود.

گرچه در فشردن سخت، اعصاب طرف مقابل تکانی میخورد و دل هم بیدار گشته یکجریان سریع خون بعمل میآید که نشانه محبت و گرمی و صمیمیت طرفین میباشد، لیکن این نتیجه موقتی مانع از دخول جریان قوه جاذبه دستها میشود.

اگر اروپائیان پی باین حقایق میبردند در فشردن سخت اینقدرها مبالغه نمیکردند.

این حقایق و اسرار در همه ادیان بوده و به حواریون و خلفای انبیاء تعلیم داده میشد، چنانکه عیسی هم به حواریون خود آنرا یاد داده بود و ایشان این قوه را در دستهای خود جمع میکردند و ناخوش ها را با آن شفا میدادند و بلند کردن دستهای کشیش ها در آخر دعاها و در تعامدها و غیره اشاره بآن است، لیکن ایشان آن قوه را ندارند.

اسرار و حقایق دیگر را جع باین موضوع بسیار است لیکن باین مختصر اکتفا باید کرد.

این قوه در بدن هر انسانی اساساً موجود است ولی بدرجات مختلف، چنانکه حواس و قوای دیگر مردم بمراتب مختلف است، این قوه نیز در آنها تفاوت دارد ولی هیچ کس محروم از آن نیست و حتی بعقیده بعضی ها آنچیزیکه ما روح مینامیم همین قوه است که مانند یک پرده تمام بدن ما را چه در داخل و چه در خارج احاطه میکند، هر وقت این پرده بطوری دریده و پاره شد که دیگر

توانست اجزای آن بهم پیوند و متصل بشود آن وقت حیات از ما وداع میکند، لیکن این عقیده برخطاست زیرا که آن پرده هاله مانند که جسم ما را احاطه میکند جسم قالبی و یا مثالی است نه خود روح .

این قوه چنانکه می بینیم در نفس انبیا و اولیا و عرفا و بزرگان دین و متصوفه و اهل ریاضت و غیره بدرجه بالاتر است و بدان وسیله است که مانند آهنربا چشمهای ایشان مردم و نفوس دیگر را جذب میکند و مجلوب میسازد و تا یکدرجه اسیر خود مینماید... نفوذ و عظمت کلمات و افکار رؤسای دین و مؤسسان مذاهب از این قوه جاذبه است ، و حتی مرتاضین هند و «جوکی» ها و غیره که به تسخیر ارواح حیوانات موفق و برام کردن جانوران وحشی و درنده دسترس می شوند ، بوسیله همین قوه است و با همین وسیله است که اغلب شعبده بازها و غیره کارهای عجیب و غریب نشان میدهند و هنوز انسان بهزاریک نفوذ و تأثیرات این قوه قاهره فایض نشده است .

حالا باید دید که منبع این قوه چیست آنرا چگونه میتوان تحصیل کرد و در راه تداوی روحی چگونه از آن استفاده میتوان نمود .

۱- منبع قوه جاذبه

چنانکه گفتم بعضی را عقیده این است که این قوه جاذبه همان روح است و چیز دیگر نیست ، لیکن این عقیده پایه علمی

ندارد زیرا که این جاذبه خود روح نمی تواند بشود بلکه یکی از قوای اوست .

ولی منبع این چیست در آن خصوص عقیده ها مختلف است ، بعضی ها بر آنند که هوای لایتناهی که ما در آن غوطه ور هستیم و مانند دایره ما را در میان خود گرفته است منبع این قوه است ، یعنی هوا و بعبارت دیگر اثیر ، مرکز این قوه است ، چنانکه قوه الکتریک هم در هوا موجود است و این قوه جاذبه نیز نوعی از الکتریک می باشد . و بدین جهت میگویند هر قدر از هوای صاف بیشتر تنفس کنیم همانقدر قوه جاذبه و قوه حیات یعنی روح ما قوی تر و زنده تر و جاذب تر میشود .

این عقیده فلاسفه هند است که حالا علمای اروپا هم قبول میکنند و بتنفس هوای صاف با ترتیبات مخصوص بسیار اهمیت می دهند و بسیاری از امراض را فقط بدین وسیله تداوی مینمایند و الحق نتایج خوب و مؤثر حاصل میکنند و حتی اطباءیکه فقط بوسیله قوه جاذبه تداوی مینمایند و آنها را « مانیتیزور » یعنی مغناطیس کننده مینامند و روز بروز نفوذ آنها بیشتر میشود تنها بدین واسطه یعنی بوسیله قوه جاذبه تداوی میکنند و اول قوه جاذبه را در بدن خودشان تربیت می کنند و شرایط آن را تحصیل و تتبع می نمایند و سپس بکار می اندازند و اینها مخصوصاً بتنفس هوای جدید و صاف بسیار اهمیت می دهند و مشق زیاد میکنند ، بطوریکه بقدر امکان بیشتر هوای تازه و صاف در بدن خود داخل مینمایند و بدان وسیله نفس ایشان دارای يك نوع جوهر حیات و یا قوه جاذبه می شود و با نفس خودشان بسیار امراض را تداوی میکنند و مثلاً کسی را که دلش درد میکند یا نفس خودشان موضع دل را از خارج گرم میکنند یعنی هو (دم دادن

دمیدن) می نمایند و بدین طریق بدان قسمت از بدن یعنی دل که قوه حیاتی آن کمتر شده قوه تازه می دهند و آنرا بحال اولی و اصلی خود می آورند .

با وجود این نمیتوان گفت که تنفس هوا یگانه وسیله تحصیل این قوه جاذبه است ، بلکه باید گفت که کمک زیاد بکسب این قوه میکند لیکن اسباب و شرایط دیگر دارد که بعضی از آنها اشاره میکنیم .

چون مرکز اصلی این قوه دماغ است و بواسطه اعصاب در بدن منتشر می شود از آن جهت برخی از ارباب فن این قوه را سیاله عصبی نامیده اند و بی تناسب هم نیست و مخصوصاً در مباحث طبی و در هر جا که صحبت از تداوی میشود همین نام را استعمال کردن بهتر است .

هوای محیط و یا اثر نه تنها دارای این قوه جاذبه و مغناطیس والکتریک است بلکه همه قواییکه تاکنون کشف شده و آنهاییکه بعدها کشف خواهند شد ، همه در سینه همین محیط محفوظ و مکنوزند و این سینه محیط و یا اثر ، خود همیشه با کل کاینات و عوالم علوی در تماس و ارتباط است و اساساً ذرات عالم و موجودات ارضی و سماوی همه در آغوش يك قوه واحد و يك محیط کل آرمیده اند و تفریق اینها فقط بجهت کوتاهی و نارسائی ادراک بشر است .

پس همه این قوه ها در دسترس استفاده هر موجودی گذاشته شده است و تنها هر کس بر حسب استعداد فطری و مساعی کسبی خودش از این خوان بیدریغ نعمت و قدرت نواله چین میتواند شود .

باری این موضوع بسیار وسیع است و کتابها لازم دارد؛ و این همان مسئله است که (دم عیسی) را که در کتب ما مسطور

ست بخاطرهما می آورد والبته عیسی بن مریم و انبیاء دیگر همه ازین قوه بهره کافی داشته اند و اغلب معجزات آنها مبنی بدین قوه سیالۀ جاذبه بوده است که امروز در محل استفاده عموم گذاشته شده است .

این اطباء مانیتیزور (مغناطیسنده) چنانکه گفتم اول قوه جاذبه را بوسیله تنفس هوا و رعایت شرایط حفظ صحت و بخصوص استراحت و تقویت اعصاب و قوه ایمان و محبت در بدن خود جمع و ذخیره میکنند ، و بقدری می افزایند که در بدن آنها سرشار می شود و مانند يك لوله پراز باروت می گردد که محتاج يك کبریت است تا مشتعل شود ، آنوقت این قوه را بوسیله چشمها و دستها و نفس بدن اشخاص مریض و ضعیف انتقال میدهند و در محل مریض شدۀ بدن قوه تازه و جوهر حیات را میدهند و تلقیح میکنند و بدان وسیله شفای عاجل را حاصل مینمایند و حتی با این قوه، گلهای راهم پرورش داده نمو آنها را تسریع میتوان کرد .

گروهی را هم عقیده این است که منبع این قوه هوانیست بلکه قوه ایمان و محبت است ، زیرا در نفس انبیا و اولیا و صاحبان کشف و کرامات فقط قوه خارقۀ محبت و ایمان است که مصدر معجزه ها می شود ، و در حقیقت هم قوه محبت يك جاذبه غریب و بزرگی دارد که حتی سخت ترین دشمنان ما را مجذوب می سازد آیا يك نگاه محبت آمیز بقدر يك قوه الكتریک، قدرت و نور نمی بخشد .

هر کس بوئی از عشق حقیقی و یا مجازی برده باشد این حقیقت را تصدیق میکند .

این عقیده و عقیده سابق باهم مخالف نیست و هر دو را باید توحید کرد تا نتیجه خوب حاصل نمود .

در انبیای سلف از یکطرف بجهت پاکی قلب و خاموش شدن آتش هوا جس نفسانی و طبایع خبیثه شیطانی، وجود آنان بیش از آنچه ما تصور میتوانیم کنیم برای قبول امواج قوای عالم محیط و علوی حاضر بوده است و عبارت دیگر رشته های تار دماغ و قلب آنان آنقدر باریک و لطیف و حساس بوده است که بامختصر تموج قوای محیط باهتزاز در می آمد و آن امواج را اخذ و هضم مینمود، برخلاف مردمان دیگر که دود هوی و هوس و آمال پست و خبائث نفسانی دماغ آنان را آنقدر تیره و تار نساخته است که انوار معرفت و امواج قدرت باسانی بتوانند نفوذ کنند.

و از طرف دیگر اوراد و اذکار و دعا و مناجات و نماز و امثال اینها خود بهترین وسیله ایست برای جذب قوای عالم ملکوتی و جای تنفس مصنوعی را می تواند بگیرد.

پس ریاضیات شاقه و تنفس و امثال اینها، مخصوص افراد عادی بشر است که مجبورند با این وسایل کسبی، وجود خود را قابل فیض و محیط انوار علوی بسازند.

و این هم بسیار طبیعی است که شخصی که می خواهد قوه حیات یبذل دیگران بدد باید نسبت بآن اشخاص يك محبت فوق العاده داشته باشد والا با بغض و عداوت و خون سردی و یا فقط بملاحظه نفع مادی چنانکه اغلب الطبای امروزی دارند هرگز موفق بتلقیح جوهر حیات و قوه جاذبه نخواهند شد، و اگر مباحث و مطالبی را که در فصلهای راجع بقوه ایمان و محبت بسط دادم بنظر بیاورید میفهمید که در واقع این دو قوه شرط اعظم موفقیت در تداوی روحی است و چنانکه گفتم قوه های همجنس یکدیگر را جذب میکنند و با آنها همدم و ممتاز می شوند و قوت می گیرند، همینطور حس محبت و خیرخواهی و شفا بخشی و مرحمت که از يك

قلب سر میزند و صعود میکند در فضای عالم ما ، هر حسی را که ازین جنس است بخود جلب و جذب می نماید و اطراف خود را ازین جنس پر و محاط میکند ، مانند گودی که آبهای اطراف بدانجا میریزد و آنوقت شخصی که صاحب این قلب است هر چه از هوا و محیط خود تنفس میکند امواج همان جنس محبت و خیر خواهی و مرحمت و شفا بخشی خواهد بود که خودش بیرون داده است که باز بدینوسیله ولی با يك شكل بزرگتر و قویتر بخودش بر می گردد و قلب و دماغ او را پراز جوهر حیات و یا قوه جاذبه میسازد و باو فرصت میدهد تا آن قوه و جوهر را هر جا و بهر کس میخواهد انتقال دهد و تولید شفا و صحت نماید .

۲ - طریق تحصیل و استعمال قوه جاذبه

پس از شرح فوق تا يك درجه معلوم شده است که هر کس میتواند این قوه خارقه را که در نفس او ودیعه گذاشته شده است تربیت و تقویت کند ، و يك چنین قدرت خدائی را در نفس خود حاضر و آماده بحرکت و استعمال بسازد .

طریق تربیت و تقویت این قوه همان است که ذکر شد یعنی از یکطرف با رعایت قطعی شرایط حفظ صحت و قوی نگاهداشتن اعصاب و تمام اعضای بدن و مخصوصاً تنفس عمیق و بطئی و متمادی هوای صاف و تازه ، و از طرف دیگر تصفیه قلب از تمام هوی و هوس جسمانی و اغراض نفسانی و نشان دادن يك محبت بیکران نسبت بعموم کاینات در قلب خود ، و داشتن يك ایمان کامل بقدرت

خداوندی و بقوت قوای خالقۀ روح انسانی که نیست مگر شراره‌ای
از همان نایرة قدرت .

چون این دو مطلب را در مباحث گذشته نوشته‌ام و خودتان
بخوبی چگونگی و اهمیت آنها را درك می‌توانید کنید درین جا
دوباره تکرار نمی‌کنم .

همینکه بوسیله مشق و ممارسۀ جسمانی و روحانی یعنی
بوسیله عادت کردن به تنفس صحیح و به تصفیه قلب بدین
مقام رسیدید که در ریه‌های شما جز هوای پاک و صاف چیزی دیگر
جا نگیرد . و در قلب شما جز معشوقۀ مهر و محبت هیچ شاهد
دیگر مسکن نگزید ، و در صفحه دماغ شما غیر از افکار قوی و
مثبت و خیر خواه و نورپاش هیچ اشکال دیگر منعکس وء صورت نشد ،
آنوقت بدن شما منبع و مخزن يك مقدار کلی از قوۀ جاذبه و یا
جوهر حیات خواهد شد ، و این قوه و جوهر همیشه از دماغ (مغز)
و چشمها و نفس و انگشتان شما سرشار و متصاعد خواهد گشت . و
آنوقت این قوه را در هر جا و در تقویت هر يك از اعضا مانند قوۀ
الكتريك بکار می‌توانید ببرید .

لیکن خود بهتر میدانید که تنها خدمت کردن بنفس خود
و بنجات نفس خویش کوشیدن هنری نیست ، بلکه باید همت را عالیت‌تر
قرار داد و کمر خدمت بنجات دادن دیگران بر بست .

درین صورت باید اولاً يك قانون ازلی وابدی را گوشواره
گوش هوش خود قرار دهید و آن قانون در کلمات « لیس للانسان
الا ماسعی ، مندرج است ، و فحوای آن اینست که تارنج نبری گنج
برنداری !

بایك ایمان قلبی قبول باید کنید که درین جهان گذران هیچ
چیز بی زحمت و ریاضت حاصل نمی‌گردد و هیچ مزدی بدون کار

گرفته نمیشود، حتی فیض خداوندی نیز در نتیجه سعی و عمل شامل حال بشر میگردد .

آیا نور آفتاب و هوای محیط را که فیض بی دریغ و حیات بخش خداوندی است میتوان بدون باز کردن چشمها و حرکت دادن اعضای تنفس مالک شد ؟

« دلا زنور ریاضت گر آگهی یابی

چو شمع خنده زنان ترک سرتوانی کرد،

قانون دیگری که باید پیوسته در نظر دارید اینست که

هر قدر يك آرزو و یا يك ایده آل بلندتر باشد حمايتيكه در راه

آن باید کشید نیز بزرگتر خواهد شد ، لیکن مرد صاحب عزم

و با اراده هرگز از سختی راه نمیترسد و از فداکاری پس نمینشیند

تا شاهد مراد را بدست می آورد . و در هر جامعه که شماره این

قبیل رجال رو بفزونی گذاشت ورق سرنوشت او هم بر میگردد

و معشوقه عزت و سرافرازی، پرده از رخسار دلربای خویش

برمی دارد ، و جهان آن جامعه را غرق انوار روح افزای جلال

خود میسازد .

اینك برای رسیدن بکعبه مقصود یعنی به تسخیر قوای خلاقه

روح که بوسیله آنها نه تنها مقدرات خودتان را بلکه سرنوشت

جمعی و ملتی و حتی نوع بشر را میتوانید تغییر و نجات دهید يك

چراغ و يك شمشیر بدست شما می سپارم ، تا یکی راه شما را روشن

کند و دیگری شما را از راهزنان حفظ نماید . کامیابی شما بسته

بحسن استعمال اینهاست .

آن چراغ پر نور همانا قوه عشق و محبت معنوی است که اگر

او را همیشه روشن نگاهدارید از پرتگاههای هولناك رهایی مییابید .

و آن شمشیر بران عبارت از ضبط نفس در موقع شهوت و غضب است

که این دودو پتیاره ، دشمن بی امان قوای روحی و مخصوصاً
قوة جاذبه و اراده میباشند .

یکساعت غضب و شهوترانی خرمن زحمات چندساله شما را
میتواند بیاد دهد و این مسئله عقلا و حساً و فناً ثابت است و احتیاج
به دلیل و اثبات ندارد .

این حقیقت باهره را بگوش جان بشنوید و با حرفهای آتشین
آنها رادر صفحه دلتان حك كنید که قوای خلاقه روح در نفس
خودتان موجود است نه در خارج ، و پیدا کردن و بکار انداختن آنها
نیز در دست خود شماست .

» بیدلی درهمه احوال خدا با وی بود

او نمیدیش و از دور خدایا میکرد ،
اگر درین میدان جانبازی ، دیوترس و شبهه حمله بقلعه ایمان
شما بیاورد و شما بدون مقاومت و فدای نفس بگریزید و یا تسلیم
شوید ، دیگر باید گلبن امید رادر زمین دلتان از ریشه برکنید .
اگر گوش شنوا داشته باشید این ندای آسمانی را از درون
خودتان هر روز و هر ساعت میتوانید بشنوید .

بمقصد کی رسی جانا بجهد خشك حیرانم
نمی یابد گهر غواص تا باشد بساحلها ،

خلاصه و خاتمه

« در خرقة چو آتش زدی ای سالک عارف
 جهدی کن و سر حلقه رندان جهان باش »
 اینک با کمی فرصت و تراکم افکار و اشتغالات گوناگون
 آنچه را که توانستم در خصوص قوای روحی از نقطه نظر فردی و
 اجتماعی برای شما نوشتم و چنانکه خودتان ملتفت هستید این مطالب،
 اختصاصی بمسائل تداوی ندارد و بلکه از حیث فلسفه الهی و ایمان
 دینی و اخلاق و تعلیم و تربیت اجتماعی و فردی نیز قیمت و اهمیت
 را دارا میباشد .

با این چند مبحث اطلاعات مختصری درباره مهمترین
 قوای خالقه روح انسانی برای شما نوشتم، و تا آن درجه که ممکن
 بود پرده از روی بعضی مطالب و حقایق که در نظر کوتاه بینان اسرار
 شمرده میشود برداشتم، و شمارا بمنابع بیکران قوای خدائی آشنا
 ساختم، و امید آنرا دارم که خود را ازین زلال قدرت و حقیقت بقدر

تشنگی و لزوم سیراب سازید.
در اینجا با چند کلمه خلاصه مطالب گذشته را دوباره یادآوری
میکنم :

۱ - قوه ایمان :

دروازه رحمت الهی ، کلید گنجینه قوای روحی ، آیینه
جلوه نمای روح ، پرده دار حره سرای حقیقت و سرآغاز کتاب
قدرت است .

طریقه کسب و تقویت آن : نظر کردن بایجاد کاینات ،
نظر بکواکب و سیارات و تمام مخلوقات ، گشودن دیده بصیرت بشئون
عالم و تاریخ امم و بخصوص مطالعه و تفکر در حقایق و نشر ادیان
و نفوذ قوه ایمان در ایجاد حادثات و غرایب مهم جهان .

۲ - قوه فکر و خیال :

سر رشته قوای روحی ، چرخ مقدرات بشر ، قدرت نا-
محدود و سیال ، محور سعادت و اعتلاء ، شهاب ثاقب قوای آسمانی ،
شهبال قدرت و عرش عظمت و علویت است .

طریقه تقویت آن : تصفیه قلب و دماغ از خیالات و
هوسهای زشت و منفی ، نشان دادن محبت بی حدود در قلب و نقش
تصویرات زندگی بخش و مثبت و محبت آمیز در دماغ ، کاشتن تخم
افکار نیکی و مرحمت ، تصویر آمال پاک و معصومانه در پیش چشم

خیال و بکار بردن قانون طبیعی جذب و انجذاب در میان افکار
و تمایلات متجانس .

۳ - قوه شعور باطنی :

مخزن محفوظات نژادی و انفرادی بشر، اوقیانوس مقدرات،
درج جواهر قدرت، نقطه تمرکز قوای جسمانی و روحانی، خادم
باو قای روح. محرك «موتور» قوای مخفی روحی، کفه ترازوی
ماضی و استقبال و عروس پرده نشین حجله گاه اسرار مییابد .

طریقه تقویت آن : با تقویت قوای دیگر این یکی نیز
قوت میگیرد چونکه این آئینه و مخزن آن قوای خالقه است. علاوه
برین با تکرار و ذکر اوراد و دعاهاى مخصوص و احتراز از هوی
و هوس، بترتیبی که شرح داده ام قوت مییابد .

۴ - قوه جاذبه :

خلعت زیبای خلقت، نور تجلی الوهیت، نشانه روحانیت
و فطرت، کیمیای سعادت و محبت، جلوه انوار صفوت و صمیمیت
و شراره آتش حقیقت .

طریقه تقویت آن : رعایت شرایط صحت جسمانی و
روحانی، یعنی تصفیه بدن و قلب و دماغ از حرکات زشت و از حسیات
زشت و از افکار زشت و نشان دادن حرکات زیبا و حسیات زیبا و افکار
زیبا بجای آنها .

ه - قوه اراده:

اکسیر اعظم، محیط اعظم و اسم اعظم، تاج سر قوای روحی، سر کن فیکون، طومار حقیقت، تازیانه قدرت، خاتم قوای روحانی و جلوه جمال و کمال یزدانی است.

طریقه تقویت آن : اجرای هر يك از افکار و اعمال خودتان پس از گذراندن آنها از جاده تدقیق عقل، ضبط نفس و حکمرانی بر تمام حرکات و حسیات و افکار خود، پافشاری در اجرای تمام مقاصد مشروعه خود در کلی و جزئی بدون استثناء، مشق متانت و ثبات در هر امری از امور ولو منجر بدادن سر در سر آن امر شود، حاضر کردن نفس بفدا شدن در راه حق و حقیقت، شکستن زنجیر خوف و یأس و شبهه و تزلزل و تردید، آزاد کردن نفس از دست حرص و غضب و شهوت و گرفتن عنان اختیار تمام قوای بدنی و دماغی و قلبی بدست خود و خلاصه نشان دادن جوهر استقامت و باز هم استقامت.

ایکه اندر حسرت دیدار یار
داده‌ای از دست آرام و قرار
هان مشو نومید از توفیق حق
گشت اینک از افق پیدا شفق
اینک آن راهی که بنمودم ترا
اینک آن پرده که بگشودم ترا
اینک اینک جلوه مقصود تو
اینک اینک معبد و معبود تو

هین به پیما با سرور این راه را
 تا شوی رهبر بسی گمراه را
 گرچه این راهیست پراز خار و سنگ
 با هزاران دیو باید کرد جنگ
 نفس ما خود دیو باشد بیگمان
 کرده خود را در کمین دل نهان
 لیک یزدان در نهاد تو نهاد
 قدرتی کاو را اراده نام داد
 این اراده چون چراغست و سلاح
 رخس قدرت باشد و تیغ نجات
 پیش این رخس و چنین شمشیر تیز
 مر ندارد دیو یارای ستیز
 با اراده میتوان دوار شد
 قطب و محور دایره پرگار شد
 خیز در اوج سفر پرواز کن
 هم بسیج این سفر را ساز کن
 از کمند ضعف و سستی جه برون
 شو سوی دیر تجلی رهنمون
 راه چون روشن شد و بیرنج خار
 دل شکفته گردد از دیدار یار

حسین کاظم زاده ایرانشهر

پایان



۳۵ روپاں